

پیامبر اعظم، سیرہ و تاریخ

پیش ما و پاسخ ہائے
دانشجو

محمد باقر پورامینی
و همکاران

پرسش ها و پاسخ ها - دفتر بیست و چهارم:
پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم)
(سیره و تاریخ)

تنظیم، تحقیق و اضافات

محمد باقر پورامینی

(با همکاری جمعی از محققان)

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها

معاونت آموزش و تبلیغ - اداره مشاوره و پاسخ

سرشناسه: پورامینی، محمدباقر ۱۳۴۷ -

عنوان و نام پدیدآور: پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) (سیره و تاریخ) / محمدباقر پورامینی ; تنظیم و نظارت نهاد نمایندگی

مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، معاونت آموزش و تبلیغ - اداره مشاوره و پاسخ.

مشخصات نشر: قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص

فروست: مجموعه پرسش ها و پاسخ های دانشجویی ; دفتر بیست و چهارم (تاریخ و سیره ; ۱)

شابک: ۲۹/۰۰۰ ریال ; ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۱-۰۷۰-۵

یادداشت: کتابنامه: ص [۲۳۱ - ۲۴۰] ; همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: محمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - سرگذشتنامه.

موضوع: اسلام - تاریخ - از آغاز تا ۴۱ ق.

شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، معاونت آموزش و تبلیغ - اداره مشاوره و پاسخ.

شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف.

رده بندی کنگره: ۱۳۸۵ ۹س۹پ/۹/۲۲۲ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۳۸۵۴۸

تنظیم و نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها

معاونت آموزش و تبلیغ - اداره مشاوره و پاسخ

مؤلف: محمدباقر پورامینی (با همکاری جمعی از محققان)

ویراستار: سید مجید حسن زاده

تایپ و صفحه آرایی: طالب بخشایش

ناشر: دفتر نشر معارف

نوبت چاپ: ششم، بهار ۸۹

تیراژ: ۱۰/۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۹۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸۹۶۴۵۳۱۰۷۰۵

«کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است»

مراکز پخش:

۱. قم: معاونت آموزش و تبلیغ نهاد، تلفن ۳۹۰۴۴۴۰

۲. قم: خیابان شهدا، کوچه ۳۲، پلاک ۳، تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۶۱۶

۳. فروشگاه شماره ۱ قم: خ شهدا، روبه روی دفتر رهبری، تلفن ۷۷۳۵۴۵۱ نمابر ۷۷۴۳۷۵۷

۴. فروشگاه شماره ۲ تهران: خ انقلاب، چهار راه کالج، پ ۷۹۱، تلفن ۸۸۹۱۱۲۱۲ نمابر ۸۸۸۰۹۳۸۶

نشانی اینترنت: www.nashremaaref.ir - پست الکترونیک: info@porseman.org

فهرست اجمالی

فهرست تفصیلی...۷

مقدمه...۱۵

ولادت و رشد...۱۷

نوجوانی و جوانی...۲۳

بعثت و دوران مکه...۳۹

هجرت و دوران مدینه...۶۹

دولت پیامبر(صلی الله علیه وآله)...۸۵

دوران فتح و گسترش...۱۲۱

روزهای پایانی حیات...۱۲۷

شخصیت و رفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله)...۱۳۷

سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله)...۱۶۷

اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله)...۱۷۹

خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)...۱۸۵

پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله)...۲۰۱

صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله)...۲۱۷

کلیدواژه ها...۲۲۹

کتابنامه...۲۳۱

فهرست تفصیلی

مقدمه...۱۵

ولادت و رشد

تبار محمد(صلی الله علیه وآله)

۱ پرسش ۱ . نیاکان پیامبر اسلام را به ترتیب نام ببرید؟ درباره هاشم و خدمات او چه اطلاعاتی در تاریخ وجود دارد؟...۱۷
ذبح عبدالله

۲ پرسش ۲ . جریان واقعه ذبح «عبدالله»، پدر پیامبر اکرم، چه بود؟...۱۸
حوادث هنگام ولادت

۳ پرسش ۳ . هنگام تولد پیامبر، چه اتفاقاتی روی داد؟...۱۹
دوران یتیمی

۴ پرسش ۴ . دیدگاه قرآن در سوره ضحی، پیرامون دوران کودکی حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) چیست؟...۲۰
نوجوانی و جوانی

آیین محمد(صلی الله علیه وآله)

۵ پرسش ۵ . پیامبر، قبل از نبوت، چه دینی داشت؟...۲۳
شغل

۶ پرسش ۶ . پیامبر گرامی اسلام، چه شغل هایی داشته است؟...۲۶
«امّی» بودن

۷ پرسش ۷ . امّی بودن که در قرآن بر پیامبر، پیش از بعثت، اطلاق شده، به چه معناست و آیا امّی بودن، تأثیری در نزول وحی یا امانت داری او داشته است؟...۲۷

۸ پرسش ۸ . آیا يك فرد امّی، خود نمی تواند يك متن بیاورد؟...۳۲
همسری خدیجه

۱ پرسش ۹ . ازدواج خدیجه با پیامبر(صلی الله علیه وآله) چگونه بوده؛ چرا این ازدواج انجام گرفت و آیا واقعاً خدیجه ۱۵ سال از پیامبر، بزرگ تر بوده است؟...۳۴

زندگی خدیجه

۱ پرسش ۱۰ . در مورد تاریخچه زندگانی حضرت خدیجه(علیها السلام) قبل از ازدواج با پیامبر، توضیحاتی بیان کنید....۳۷

بعثت و دوران مکه

دعوت پنهانی

۱ پرسش ۱۱ . دعوت سرّی پیامبر، چه مدت به طول انجامید؟...۳۹

نخستین ها

۱ پرسش ۱۲ . اولین ایمان آورندگان به پیامبر، از زنان و مردان، چه کسانی بودند؟...۳۹

۱ پرسش ۱۳ . حضرت علی(علیه السلام)، در چند سالگی به پیامبر ایمان آورد و چگونه اسلام آوردن کودکی ده ساله، پذیرفته می شود؟...۴۱

ایمان ابوطالب

۱ پرسش ۱۴ . دلایل ایمان آوردن ابوطالب به پیامبر چیست؟...۴۳

فراگیری دعوت

۱۵ . آیا این ادعا که پیامبر در ابتدا فقط می خواست قریش را هدایت کند، ولی بعد از پیشرفت در کار خود، تصمیم گرفت دعوت خود را به همه ملل عرب و غیرعرب، تعمیم دهد، سخن درستی است؟...۴۷

سه اعجاز مهم

۱ پرسش ۱۶ . حضرت محمد در طول رسالت ۲۳ ساله خویش معجزاتی داشت، به کدام يك از معجزات او، به طور مستقیم، در قرآن کریم اشاره شده است؟ ...۵۰

کیفیت معراج

۱ پرسش ۱۷ . در شب معراج، طبق عقاید ما، عروج رسول خدا هم روحانی و هم جسمانی بوده است؛ طبق نظریه ماده و انرژی، عروج مادی، غیرممکن می نماید؛ پاسخ این سؤال چیست؟...۵۳

معراج و دیدن خدا

۱ پرسش ۱۸ . آیا پیامبر، در معراج، خدا را هم دید؟...۶۰

دو کمان

۱ پرسش ۱۹ . این که می گویند در روز معراج، فاصله پیامبر تا خداوند متعال، دو کمان بوده است منظور چیست؟ آیا خدا يك وجودی است که در طرف بالا قرار دارد و برای رسیدن به او مثل - معراج پیامبر - باید به سمت بالا حرکت کرد و آیا برای وجود خدا، فاصله معنی دارد؟...۶۳

زمینه های هجرت

۱ پرسش ۲۰ . پیامبر در بیعت عقبه، با چه گروهی ملاقات کرد و ثمره آن چه بود؟...۶۵

تصمیمی برای قتل

۱ پرسش ۲۱ . کفّار در چه مکانی تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند و نظر قرآن، نسبت به این مسئله چیست؟...۶۶

شبی بجای پیامبر

۱ پرسش ۲۲ . لیلة المبیت چیست و چه واقعه ای در آن شب، به وقوع پیوست؟...۶۷

هجرت و دوران مدینه

ورود پیامبر

۱ پرسش ۲۳ . سیر تاریخی ورود پیامبر و مسلمانان به مدینه، چگونه بود؟...۶۹

حملات پیشگیرانه

۱ پرسش ۲۴ . آیا پیامبر و یارانش، حق داشتند که به کاروان ابوسفیان حمله کنند؛ حمله ای که مقدمه جنگ بدر شد؟...۷۰

پیکار بدر

۱ پرسش ۲۵ . با توجه به اهمیت جنگ بدر، نکاتی را در این باره توضیح دهید...۷۲

جلوه های رهبری و فرماندهی

۱ پرسش ۲۶ . ویژگی های فرماندهی حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) در جنگ بدر، چگونه بوده است؟...۷۴

اخراج بنی نضیر

ا پرسش ۲۷ . چه اتفاقاتی سبب شد که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) قصد حمله به «بنی نضیر» و اخراج آنها را بگیرد؟...۷۷
فرجام خیانت بنی قریظه

ا پرسش ۲۸ . جنگ پیامبر با یهودیان «بنی قریظه» چرا و چگونه اتفاق افتاد و سرانجامش چه شد؟...۷۸
فتح خیبر

ا پرسش ۲۹ . درباره فتح خیبر و علت حمله مسلمانان به آن منطقه توضیح دهید...۸۱
دولت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

ولایت و زعامت سیاسی

ا پرسش ۳۰ . آیا پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) از سوی خداوند دارای ولایت سیاسی و موظف به تشکیل حکومت بود؟...۸۵

رأی مردم در دولت پیامبر

ا پرسش ۳۱ . آیا ولایت و حکومت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بر خواست و رأی مردم مبتنی بود و اصولاً مردم و آرای آنان، چه جایگاهی در دولت پیامبر(صلی الله علیه وآله) داشتند؟...۹۳

حکومتی با ساختار منظم

ا پرسش ۳۲ . آیا حکومت پیامبراعظم(صلی الله علیه وآله)، دارای ساختار خاص و منظمی بود؟...۱۰۲
تشکیلات اداری

ا پرسش ۳۳ . تشکیلات دولتی و اداری پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) در مدینه الرسول، چگونه بود و آن حضرت در راستای تحقق مأموریت الهی خویش، چه سازمان هایی به وجود آورد؟...۱۱۰

دوران فتح و گسترش

فتح مبین

ا پرسش ۳۴ . چرا رسول الله(صلی الله علیه وآله) از صلح حدیبیه به عنوان بزرگ ترین فتح یاد کردند؟...۱۲۱
دعوت جهانی

ا پرسش ۳۵ . آیا پیامبر اسلام برای تبلیغ و پیشرفت اسلام به خارج از حجاز، مبلّغ فرستاد؛ اولین اقدام حضرت در این باره چه بود؟...۱۲۳

فتح مکه

ا پرسش ۳۶ . صحنه ورود پیامبر به مکه و کعبه در جریان فتح مکه، چگونه بود؟...۱۲۴
روزهای پایانی حیات

نگرانی های پیامبر

ا پرسش ۳۷ . آیا پیامبر از عقب گرد امتش به عصر جاهلیت و ایجاد شکاف بین آنها، پس از رحلت خود، نگران بود؟...۱۲۷
دغدغه در غدیر

ا پرسش ۳۸ . آیا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در واقع، از طرح علنی جانشینی در غدیر خم واهمه داشت؟...۱۲۹
سپاه اسامه و تثبیت جانشینی

ا پرسش ۳۹ . آیا میان اعزام سپاه اسامه و تثبیت جانشینی امیرمؤمنان(علیه السلام) ارتباطی وجود دارد؟...۱۳۱
نماز ابوبکر

ا پرسش ۴۰ . آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله) در بیماری آخر عمرش، ابوبکر را برای نماز به مسجد فرستاد؟...۱۳۳
ماجرای روز پنج شنبه

ا پرسش ۴۱ . دستور پیامبر اسلام برای کتابت وصیت در آخرین لحظات عمر، چه بود و با چه عکس العملی مواجه شد؟...۱۳۴
شخصیت و رفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله)

برتری پیامبر(صلی الله علیه وآله)

ا پرسش ۴۲ . طبق آیه ۱۵۲ سوره نساء، بین رسولان خدا فرقی وجود ندارد؛ پس چرا ما محمد(صلی الله علیه وآله) را برتر از دیگر رسولان می دانیم؟...۱۳۷

ختم نبوت

ا پرسش ۴۳ . آیا می توان گفت محمد(صلی الله علیه وآله)، خاتم النبیین است؛ نه خاتم المرسلین؟...۱۳۸

بازخواست پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۱ پرسش ۴۴ . در کدام آیه از سوره های قرآن کریم، به طور ظاهری استنباط می شود که پروردگار عالم، به صورت بازخواست و تنیدی با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) صحبت می نماید؟...۱۳۹

استغفار پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۱ پرسش ۴۵ . چرا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) استغفار می کرد و راز این استغفار چیست و این مسئله چگونه با عصمت ایشان سازگار است و به عبارت دیگر، با این که پیامبر معصوم بود و مرتکب گناه نمی شد، پس چرا در دعایش از فرونی گناه، استغفار می کرد؟...۱۴۰

پیامبر و سوره هود

۱ پرسش ۴۶ . چرا پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود که سوره هود و نظایر آن، مرا پیر کرد؟...۱۴۳

شب زنده داری

۱ پرسش ۴۷ . عبادت و شب زنده داری پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) چگونه بود؟...۱۴۴

مقام محمود

۱ پرسش ۴۸ . منظور از مقام محمود که در سوره اسراء، آیه ۷۹ و همچنین زیارت عاشورا آمده، به چه معناست؟...۱۴۵

عدم اطلاع پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۱ پرسش ۴۹ . چرا در اوایل سوره یوسف، صفت غفلت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت داده شده است؟...۱۴۶

معنای تحریم

۱ پرسش ۵۰ . آیا آیه اول سوره تحریم، گناهی را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت می دهد؟...۱۴۷

ذنب پیامبر!

۱ پرسش ۵۱ . در آیات اول سوره فتح، (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) منظور از «ذنب» و گناه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و آله چیست؟...۱۴۸

سلام بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۱ پرسش ۵۲ . طبق آیه (إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى) و آیه (مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ)، مردگان نمی شنوند؛ بدین جهت، آیا سلام کردن و سخن گفتن با پیامبر، کاری گزاف نیست؟...۱۵۱

مبارزه با خرافات

۱ پرسش ۵۳ . نمونه هایی از برخورد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در برابر خرافات را بیان کنید....۱۵۵

رفتار و اخلاق

۱ پرسش ۵۴ . سیره و رفتار شخصی و اخلاقی پیامبر(صلی الله علیه وآله) چگونه بود؟...۱۵۶

سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

سنت و بدعت

۱ پرسش ۵۵ . سنت پیامبر، چیست و چه ارتباطی با بدعت دارد؟...۱۶۷

وضو پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۱ پرسش ۵۶ . در صدر اسلام و دوران پیامبر(صلی الله علیه وآله) چگونه وضو می گرفتند؛ نحوه استدلال به آیه وضو چگونه است؟...۱۶۸

نمازهای پنج گانه

۱ پرسش ۵۷ . آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله) نماز را در پنج وقت می خواند یا در سه وقت و چرا شیعیان، نماز را در سه نوبت و به صورت جمع می خوانند؟...۱۷۱

سجده بر روی زمین

۱ پرسش ۵۸ . آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله)، برای سجده نماز، از مهر استفاده می کرد؟...۱۷۴

اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

آیه تطهیر

۱ پرسش ۵۹ . چرا آیه تطهیر در میان آیات مربوط به همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده است و چرا شامل آنها نمی شود؟...۱۷۹

چگونگی صلوات

۱ پرسش ۶۰ . چرا در صلوات بر پیامبر، برخلاف اهل تسنن، بر آل او هم درود می فرستیم؟ ۱۸۳...
 خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)
 چرایی تعدد همسران
 ۱ پرسش ۶۱ . فلسفه تعدد زوجات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) چیست؟ آیا پیامبر می توانست بین این همه همسر، عدالت برقرار کند و آیا مسئولیت رسالت، به وی این اجازه را می داد؟ ۱۸۵...
 همسران پیامبر
 ۱ پرسش ۶۲ . چه اطلاعاتی درباره همسران پیامبر وجود دارد و علت ازدواج آنان با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) چه بود؟ ۱۸۹...
 مادران مؤمنان
 ۱ پرسش ۶۳ . آیه (أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ)، در مقام بیان چه چیزی است و چرا درباره حضرت فاطمه(علیها السلام) تعبیر به «ام» نشده است؟ ۱۹۳...
 ممنوعیت ازدواج دوباره
 ۱ پرسش ۶۴ . چرا زنان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نمی توانستند ازدواج کنند؟ ۱۹۵...
 فرزندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)
 ۱ پرسش ۶۵ . در مورد فرزندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به جز حضرت فاطمه(علیها السلام)، توضیح دهید.... ۱۹۷...
 پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله)
 جانشینی پیامبر(صلی الله علیه وآله)
 ۱ پرسش ۶۶ . نظر و دیدگاه علی(علیه السلام) درباره جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله) چه بوده است؟ ۲۰۱...
 فراموشی غدیر
 ۱ پرسش ۶۷ . اگر ماجرای غدیر خم از نظر تاریخی واقعیت دارد، چرا پس از ماجرای سقیفه، شرکت کنندگان در آن محفل و نیز مردم مدینه، سخنی که نشانه یادآوری این ماجرا باشد، بر زبان نیاوردند؟ ۲۰۴...
 خلافت ابوبکر
 ۱ پرسش ۶۸ . شما چگونه ثابت می کنید که ابوبکر، خلیفه بلافصل رسول الله(صلی الله علیه وآله) نیست؟ ۲۱۰...
 ماجرای فدک
 ۱ پرسش ۶۹ . فدک کجاست؛ چگونه به پیامبر رسید؛ به چه دلیل به حضرت فاطمه(علیها السلام) به ارث رسید و سرانجام آن چه شد؟ ۲۱۲...
 صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله)
 همه چیز درباره صحابه
 ۱ پرسش ۷۰ . نظر شیعه نسبت به اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) چیست؟ ۲۱۷...
 لعن و نفرین
 ۱ پرسش ۷۱ . دلیل این که برخی اصحاب مورد لعن قرار می گیرند، چیست؟ ۲۲۶...
 کلیدواژه ها... ۲۲۹...
 کتابنامه ... ۲۳۱...

مقدمه

«پرسش‌گری» از آغاز آفرینش انسان، رخ‌نمایی کرده، بر بال سبز خود، فرشتگان را فرانشانده، بر برگ زرد خود، شیطان را فرونشانده و در این میان، مقام آدمیت را نشان داده است. آفتاب کوفه چه زیبا فرموده است:
 «مَنْ أَحْسَنَ السُّؤَالَ عِلْمٌ» و «مَنْ عِلِمَ أَحْسَنَ السُّؤَالَ».
 هم سؤال از علم خیزد هم جواب *** همچنان که خار و گل از خاک و آب
 آری، هر که سؤال‌هایش آسمانی است، دانش و بینش، پاسخش خواهد بود. پویایی و پایایی «جامعه» و «فرهنگ»، در گرو پرسش‌های حقیقت‌طلبانه و پاسخ‌های خردورانه است.

از افتخارات ایران اسلامی، آن است که از سوپری، سرشار از جوانانی پاك دل، كمال خواه و پرسش گر می باشد و از دیگر سوی، از مکتبی غنی برخوردار است که معارف بلند آن، گوارا نوش دل های عطشناك پرسش گر و دانش جوست. اداره مشاوره و پاسخ معاونت آموزش و تبلیغ نهاد، محفل انسی فراهم آورده است، تا «ابر رحمت» پرسش ها را به «زمین اجابت» پذیرا باشد و نهال سبز دانش را بارور سازد. ما اگر بتوانیم سنگ صبور جوانان اندیشمند و بالنده ایران پرگهرمان باشیم، به خود خواهیم بالید.

شایان ذکر است که در راستای ترویج فرهنگ دینی، اداره مشاوره و پاسخ نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، با همکاری گروه های علمی، بیش از ۷۰ هزار پرسش دانشجویی را در موضوعات مختلف اندیشه دینی، مشاوره، احکام و... پاسخ داده است.

این اداره، دارای هشت گروه علمی و تخصصی، به شرح زیر است:

۱. گروه قرآن و حدیث ;
 ۲. گروه احکام ;
 ۳. گروه فلسفه، کلام و دین پژوهی ;
 ۴. گروه اخلاق و عرفان ;
 ۵. گروه تربیتی و روان شناسی ;
 ۶. گروه اندیشه سیاسی ;
 ۷. گروه فرهنگی و اجتماعی ;
 ۸. گروه تاریخ و سیره.
- آن چه پیش رو دارید، مهمترین سؤالات پیرامون سیره پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله) است که توسط محققان ارجمند گروه تاریخ به ویژه حجة الاسلام والمسلمین حمید حسینیعلی پور(زیدعژه) ، پاسخ دهی شده و توسط پژوهشگر توانمند، جناب حجة الاسلام والمسلمین محمدباقر پورامینی(زیدعژه) پس از پاسخ دهی به بخشی از پرسش ها، بازپژوهی، ساختار بندی و به قلمی نو، نگاشته شده است. و مطالب دولت پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز توسط محقق ارجمند جناب آقای علیرضا محمدی(زیدعژه) تهیه شده است.
- بر آنیم تا با توفیق خداوند، به تدریج ادامه این مجموعه را تقدیم شما خوبان کنیم. پیشنهادهای و انتقادهای سازنده شما، راهنمای ما در ارائه شایسته و پربار مجموعه هایی از این دست خواهد بود.
- در پایان، از تلاش های مخلصانه مؤلفان محترم و مجموعه همکاران اداره مشاوره و پاسخ، به خصوص حجة الاسلام والمسلمین صالح قنادی(زیدعژه) که در بازخوانی و آماده سازی این اثر تلاش کرده اند، تشکر و قدردانی می شود و دوام توفیقات این عزیزان را در جهت خدمت بیشتر به مکتب اهل بیت(علیهم السلام) و ارتقاء فرهنگ دینی جامعه - به ویژه دانشگاهیان - از خداوند متعال مسئلت داریم.

ولادت و رشد:

تبار محمد(صلی الله علیه وآله)

- پرسش ۱ . نیاکان پیامبر اسلام را به ترتیب نام ببرید؟ درباره هاشم و خدمات او، چه اطلاعاتی در تاریخ وجود دارد؟
۱. تبار و نیاکان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به ترتیب عبارتند از: عبدالله، عبدالمطلب، هاشم، عبدمناف، قصی، کلاب، مّرة، کعب، لؤی، غالب، فهر، مالک، نضر، کنانه، خزیمه، مدرکه، الیاس، مضر، نزار، معد، عدنان.
 - پیامبر می فرمود: «هرگاه نسب من به عدنان رسید، درنگ کنید و از آن تجاوز نکنید»^[۱]. آن چه همگان اتفاق دارند، آن است که نسب عدنان به اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل منتهی می شود^[۲].
 ۲. هاشم، جد والای پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نامش عمرو و معروف به عمروالعلی و القابش قمر، زادالرب و معروف ترینش «هاشم» بود. او در آستانه موسم حج، تمام مردم مکه را به حفظ حرمت خانه خدا، سفارش می کرد و آنان را به تکریم زوار و میهمانان خدا سفارش می کرد^[۳]. او خود، حاجیان را در مکه، منی، عرفات و مشعر، غذا می داد و برای آنان، نان، گوشت، روغن و سویق تهیه می کرد و آب را همراهشان می برد و حتی در سال قحطی نیز این کار را انجام می داد و بدین جهت، هاشم نامیده شد^[۴].

خطبه ها و مناجات وی هنگام رؤیت هلال ذی الحجه، در تاریخ، ماندگار شده است. در سال های قحطی، کرم و جوانمردی وی، مانع از رنج مردم می شد. وی با امیر «عنسان»، پیمان تجاری بست و در زمان حکمرانی وی، با امیر حبشه، یمن و شاه ایران نیز معاهدات تجاری بسته شد. هاشم، نخستین کسی بود که دو سفر بازرگانی زمستان و تابستان یعنی «رحلة الشتاء و الصيف» را برای قریش برقرار ساخت ؛ سفری در زمستان به شام و سفری در تابستان به حبشه[۵]. هاشم با زنی از یثرب ازدواج کرد و نتیجه آن، پسری به «شبهه» بود که بعدها به نام «عبدالمطلب» مشهور شد[۶].

ذبح عبدالله

پرسش ۲ . جریان واقعه ذبح «عبدالله»، پدر پیامبر اکرم، چه بود؟
به هنگام بازسازی چاه زمزم از سوی عبدالمطلب، قریش درباره این چاه با او به مخاصمه پرداختند! در اوج این مخاصمه، عبدالمطلب نذر کرد که هر موقع شماره فرزندان او به ده رسید، یکی را قربانی کند و چون شماره فرزندان او به ده رسید، همگان را برای وفای به نذر خود، فراخواند و قرار شد یکی را با قرعه انتخاب نماید ؛ همگان نیز پذیرفتند. قرعه به نام عبدالله (پدر پیامبر اکرم) درآمد و او نیز پذیرفت ؛ اما دیگران جلوگیری کردند و بنا بر آن شد که میان ده شتر و عبدالله، قرعه زنند و اگر قرعه به نام او در آمد، ده شتر اضافه کنند و باز قرعه بزنند و اگر باز هم قرعه به نام وی اصابت کرد، باز ده شتر اضافه کنند و قرعه بزنند و به همین ترتیب عمل کنند تا وقتی که قرعه به نام شتران در آید. قرعه کشی آغاز گردید و هربار نام عبدالله در می آمد تا آن که در دهمین بار که شماره شتران به صد رسید، قرعه به نام صد شتر درآمد و به این ترتیب، عبدالمطلب دستور داد تا صد شتر در همان روز ذبح کنند[۷].

درباره این نوع نذر از سوی عبدالمطلب نیز باید گفت که ممنوع بودن چنین نذری در آن وقت، ثابت نبوده[۸] ؛ چنان که حضرت ابراهیم(علیه السلام) نیز بر اساس يك رؤیای صادق، اقدام به ذبح فرزندش اسماعیل، کرد ؛ اما هر دو واقعه تاریخی، ذبح و قربانی، انجام نپذیرفت ؛ ولی عظمت مقام اسماعیل و عبدالله، در طول تاریخ، به نمایش گذاشته شد.

حوادث هنگام ولادت

پرسش ۳ . هنگام تولد پیامبر، چه اتفاقاتی روی داد؟
به هنگام میلاد رسول خدا، اتفاقات شگرفی به ظهور رسید و بسیاری از مورخان، از حوادث زیر، مقارن ولادت یاد کرده اند:
۱. ایوان کسری در مداین، لرزید و ۱۳ یا ۱۴ کنگره آن فرو ریخت.
۲. آتشکده فارس، پس از هزار سال، خاموش شد.
۳. دریاچه ساوه خشک گردید.
۴. بت ها، همگی به رو درافتادند.
۵. نوری درخشش پیدا کرد که فضای مکه را روشن نمود.
۶. شیاطین که تا آن لحظه به عالم بالا راه داشتند و صدای ملائکه را می شنیدند، برای همیشه، طرد شدند[۹].
بیهقی درباره حوادث شب ولادت پیامبر، می نویسد:
«در شب میلاد پیامبر، ایوان کسری به لرزه درآمد و شکست (ترك) برداشت و چهارده کنگره آن فرو ریخت. آتشکده فارس که پیوسته روشن بود، خاموش شد. دریاچه ساوه خشکید و موبد بزرگ در خواب دید که شتران تنومندی همراه اسب های عربی، از دجله گذشتند و در سرزمین ایران، پراکنده شدند»[۱۰].
ابن شهر آشوب، افزون بر حوادثی که بیهقی گفته، از وقایع دیگری به نقل از امام صادق(علیه السلام) یاد می کند که حضرت فرمود: «در هنگام ولادت پیامبر عظیم الشان، بت ها به صورت، به زمین افتادند... پادشاهی نماند ؛ مگر آن که تاجش واژگون و زیانش در آن روز، بند آمد. کاهنان از دانش خود جدا شدند... در آن شب، نوری از سرزمین حجاز پدید آمد و منتشر شد و تا مشرق، گسترش یافت»[۱۱].

دوران یتیمی

پرسش ۴ . دیدگاه قرآن در سوره ضحی، پیرامون دوران کودکی حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) چیست؟
در آیه ۶ سوره ضحی، چنین می خوانیم: (الَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى) ؛ «آیا خداوند تو را یتیم نیافت و سپس پناهت داد». این آیه، اشاره به یتیمی پیامبر(صلی الله علیه وآله) دارد. به جریان درگذشت والدین پیامبر دقت کنید:

عبدالله، پدر پیامبر، در ۲۵ سالگی در مدینه، نزد دایی های پدرش از طایفه بنی النجار، در خانه ای معروف به دار النابغه، وفات یافت و به قول مشهور، وفات وی، پیش از میلاد رسول خدا روی داد.

آمنه، دختر وهب نیز شش سال و سه ماه پس از ولادت فرزندش محمد، در سفری که فرزند خویش را به مدینه برده بود، هنگام بازگشت به مکه، در ۳۰ سالگی، در محلی به نام ابواء درگذشت.

عبدالمطلب نیز هنگامی که نواده اش محمد، هشت ساله بود، از دنیا رفت و آنگاه حضرت در دامان عمویش، «ابوطالب»، بزرگ شد [۱۲]. بنابراین، پیامبر، اوان ولادت و دوران کودکی اش، با یتیمی آغاز شد؛ دوران سختی که تنها پناه الهی می توانست تسلی بخش او باشد و این دوره، مقدمه ای بود تا در دوران نبوت، پناه پناه جویان گردد.

پس بگفتش ای محمد! منت از ما دار از آنک *** نیست دارالملک منتهای ما را منتها

نه تو دژ بودی اندر بحر جسمانی یتیم *** فضل ما، تاجیت کرد از بهر فرق انبیا

با تو در فقر و یتیمی، ما چه کردیم از کرم *** تو همان کن ای کریم از خلق خود، با خلق ما

مادری کن مر یتیمان را بهرورشان به لطف *** خواجگی کن سایلان را طبعشان گردان وفا [۱۳]

نوجوانی و جوانی:

آیین محمد(صلی الله علیه وآله)

پرسش ۵. پیامبر، قبل از نبوت، چه دینی داشت؟

بی شک پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)، قبل از بعثت، یکتاپرست بود و از هر نوع شرك پاك بود. او هرگز بر بت سجده نکرد و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می کند؛ بدان گونه که در نوجوانی، وقتی «بحیرا» او را به لات و عزی قسم داد، محمد(صلی الله علیه وآله) آن دو را مبعوض ترین چیز برای خود برشمرد [۱۴]. از امیرمؤمنان(علیه السلام) درباره رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سؤال شد که آیا بتی را - حتی برای يك بار - عبادت کرده است؟ حضرت فرمود:

خیر. سؤال شد که آیا خمر نوشیده است؟ فرمود: خیر [۱۵].

مورخ نامی، ابن اسحاق، می نویسد:

«رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، در حالی به جوانی رسید که خداوند، او را مراقبت کرده و از پلیدهای جاهلی حفاظت می کرد؛ زیرا اراده آن داشت تا کرامت رسالت به او دهد» [۱۶].

درباره آیین او پیش از نبوت، چند نظر وجود دارد که عبارتند از:

۱. برخی او را پیرو آیین مسیح(علیه السلام) می دانند؛ زیرا قبل از بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، آیین رسمی و غیر منسوخ، این آیین بوده است.
 ۲. بعضی او را پیرو آیین ابراهیم(علیه السلام) می دانند؛ زیرا او «شیخ الانبیاء» و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن، آیین اسلام، به عنوان آیین ابراهیم معرفی شده است [۱۷]. گرایش حنیفی و یکتاپرستی، از گرایش های شناخته شده در مکه بود و به ویژه در میان بنی هاشم و دیگر تیره های قریش، افرادی خود را ابراهیمی مذهب می دانسته اند و گفته ابن اسحاق را که پیامبر پیش از بعثت بر دین قومش بود، می توان در این راستا تفسیر کرد [۱۸].
 ۳. بعضی نیز گفته اند که می دانیم او آیینی داشته است؛ اما آیین او بر ما روشن نیست!
 ۴. پیامبر(صلی الله علیه وآله) شخصاً برنامه خاصی از سوی خداوند داشته و بر طبق آن عمل می کرده است و در حقیقت، آیین او، مخصوص خودش بوده است. و این آیین تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت، ادامه داشت. شاهد این سخن، حدیثی از نهج البلاغه است که می گوید: «و لقد قرن الله به صلى الله عليه وآله من لدن ان كان فطيماً اعظم ملك من ملائكة يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم ليلة و نهارة...» [۱۹]؛ خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر بازگرفته شد، بزرگ ترین فرشته اش را قرین وی ساخت؛ تا شب و روز او را به راه های مکارم و طرق اخلاق نیک، سوق دهد».
- مأموریت چنین فرشته ای، دلیل بر وجود يك برنامه اختصاصی است. شاهد دیگر این که در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، در معابد یهود نصاری و یا مذهب دیگری، مشغول عبادت شده باشد؛ نه در کنار كفار، در بت خانه بود، و نه در کنار اهل کتاب و در معابد آنان و در عین حال، پیوسته خط و راه توحید را ادامه می داد و به اصول اخلاقی و عبادت الهی سخت پای بند بود. در روایات متعددی نیز آمده است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از آغاز عمرش، مؤید به روح القدس بود و با چنین تأییدی، بی شک براساس الهام روح القدس عمل می کرد. از دیدگاه علامه مجلسی از آن زمانی که

حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) به رشد عقلی رسید، پیامبر بود. به اعتقاد او، پیامبر اسلام قبل از مقام رسالت، دارای مقام نبوت بوده، گاهی فرشتگان با او سخن می گفتند و او صدای آنها را می شنید و گاهی در رؤیای صادق به او الهام الهی می شد و بعد از چهل سال، به مقام رسالت رسید و قرآن و اسلام، رسماً بر او نازل شد[۲۰].

میرزای قمی می گوید: حق این است که پیامبر اسلام، پیش از بعثت، بر اساس دین خودش عبادت می کرد؛ چون آن حضرت از همه پیامبران برتر است و اگر پیامبر اسلام تا چهل سالگی پیامبر نباشد، در این صورت، حضرت عیسی و حضرت یحیی، از آن حضرت برتر خواهند بود؛ چون حضرت عیسی و حضرت یحیی، در کودکی پیامبر بودند[۲۱].

ابن ابی الحدید روایتی را از حضرت امام باقر(علیه السلام) نقل می کند که فرمود:

«خداوند، بر همه پیامبران خود فرشتگانی را گماشته است. مأموریت این فرشتگان، محافظت از اعمال آنها و تبلیغ رسالت می باشد. خداوند از آن زمان که حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) از شیر گرفته شد، فرشته بزرگی را بر آن حضرت گماشت. این فرشته، آن جناب را به سوی خیر و اخلاق خوب، هدایت می کرد و از بدی ها و اخلاق بد باز می داشت و همین فرشته بود که پیش از آن که آن حضرت به درجه رسالت برسد، او را با «السلام علیک یا رسول الله» صدا می کرد و پیامبر هنوز جوان بود که با این جمله، صدا زده می شده»[۲۲].

لازم به ذکر است که اگر پیروی پیامبر از حضرت ابراهیم را بپذیریم، این پیروی به معنای التزام پیامبر به شریعت ابراهیم نیست؛ بلکه به معنای همسویی در عقاید، یعنی توحیدی بودن است و این مسئله، وصف دین حضرت موسی(علیه السلام) و حضرت عیسی(علیه السلام) نیز بوده است که به ادیان ابراهیمی، اشتباه داشته اند.

با توجه به برگزیدگی پاسخ چهارم، این نکته را می توان یادآور شد که با جزم، نمی توان آیینی را برای پیش از دوران بعثت پیامبر برشمرد؛ اما محمد(صلی الله علیه وآله)، مؤمن موحدی بود که خدا را می پرستید و نسبت به آن چه که برایش شریعت الهی و دین حنیف ابراهیمی بود و همچنین به آن چه که خردش رهنمون می ساخت، پای بند بود. او، برترین و کامل ترین خلق در خلقت، رفتار و خرد بود و برترین فرشته نیز او را تعلیم می داد و به محاسن اخلاق، راهنمایی اش می کرد[۲۳].

شغل

پرسش ۶. پیامبر گرامی اسلام، چه شغل هایی داشته است؟

منابع تاریخی، درباره ی شغل پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبل از هجرت، دو نمونه یاد کرده اند؛ شبانی و بازرگانی. پیامبر در پاسخ این سؤال که آیا شما نیز شبانی کرده اید، آن را تأیید کرد و از دو محل از محله های مکه، به نام های قراربط[۲۴] و اجیاد[۲۵]، به عنوان محل شبانی گوسفندان یاد کرد.

حضرت می فرمود: «خداوند، هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود؛ مگر این که چوپان گوسفندان بوده است»[۲۶].

مصطفی فرمود خود که هر نبی *** کرد چوپانیش، برنا یا صبی بی شبانی کردن و آن امتحان *** حق ندادش پیشوایی جهان تا شود پیدا وقار و صبرشان *** کردشان پیش از نبوت حق شبان گفت سایل هم تو نیز ای پهلوان؟ *** گفت من هم بوده ام ای دهری شبان[۲۷]

گویا این پیشه تا پیش از بعثت ادامه داشته است[۲۸]. به هر حال، آرامش دشت و بادیه برای حضرت، از ماندن در میان مشرکان و بت پرستان مکه، پسندیده تر بود.

حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)، علاوه بر شبانی، بازرگانی و تجارت نیز کرده است. در تاریخ از پذیرش پیشنهاد خدیجه برای سفر تجارتی از سوی محمد(صلی الله علیه وآله)، یاد شده است که حضرت این سفر را انجام داد و در این سفر، چند برابر دیگران سود برد. در این سفر، میسر، غلام خدیجه نیز پیامبر را همراهی می کرد[۲۹].

پیامبر در دوران رسالت نیز می فرمود: هرگز کسی غذایی بهتر از دسترنج خود نخورد[۳۰].

«امّی» بودن

پرسش ۷. امّی بودن که در قرآن بر پیامبر، پیش از بعثت، اطلاق شده، به چه معناست و آیا امّی بودن، تأثیری در نزول وحی یا امانت داری او داشته است؟

یکی از ویژگی های پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، این است که او امّی بوده و درباره پیامبران دیگر، چنین امری، بیان نشده است. درباره امّی بودن حضرت، نکات زیر، لازم به ذکر است:

۱. منبع این مطلب، در درجه اول، خود قرآن است. در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف، پیامبر با صفت (النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ) [۳۱] توصیف شده است. منبع بعدی، تاریخ است؛ مورخان مسلمان و حتی غیر مسلمان، ادعا نکرده اند که آن حضرت در دوران خردسالی، نوجوانی، جوانی و یا پیری، نزد معلّم و آموزگاری، خواندن یا نوشتن آموخته باشد. به عنوان نمونه، ویل دورانت در تاریخ تمدّن [۳۲] می نویسد:

«ظاهراً هیچ کس در این فکر نبود که وی (رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)) را نوشتن و خواندن آموزد... معلوم نیست که محمد(صلی الله علیه وآله) شخصاً چیزی نوشته باشد. پس از نیل به مقام پیامبری، کاتب مخصوص داشت؛ معذک، معروف ترین و بلیغ ترین کتاب زبان عربی، به زبان وی جاری شد و دقایق امور را بهتر از مردم تعلیم دیده، می شناخت».

۲. واژه امّی، مرکب از «ام» و «ی» (یای) نسبت است. چند دیدگاه در میان مفسران و اندیشمندان اسلامی، در مورد این ترکیب، وجود دارد که عبارتند از:

الف) امی کسی است که به «امت عرب» منسوب است و از صفات بارز و عمومی عرب در آن روزگار، این بود که خواندن و نوشتن نمی دانسته اند. از پیامبر نقل شده که «ما امت امی هستیم که نمی نویسیم» [۳۳].

ب) کسی که در «ام القری» متولد شده یا از آن جا برخاسته است؛ ام القری، یکی از نام های مکه است.

ج) مراد از ام، مادر می باشد که در این صورت، انتساب به حالت مادر زادی است که با آن حالت، انسان خواندن و نوشتن نمی داند. این، دیدگاه اکثریت است. احتمالات دیگری نیز ذکر شده است [۳۴].

همه این دیدگاه ها بر این نکته اتفاق دارند که واژه امّی به این معنی بر پیامبر اطلاق شده است که پیامبر اسلام درس نخوانده و مکتب ندیده بود و نزد هیچ آموزگاری، زانوی شاگردی بر زمین نزده بود.

احمد مرسل که خرد خاك اوست *** هر دو جهان بسته فتراك اوست
 امّی گویا به زبان فصیح *** از الف آدم و میم مسیح

همچو الف راست به عهد وفا *** اول و آخر شده بر انبیا [۳۵]

۳. باید توجه داشت که امّی بودن، به معنی بی سواد و جهل نیست. این امر، در مورد هر کسی امکان دارد؛ یعنی ممکن است کسی سواد خواندن و نوشتن نداشته باشد؛ اما سینه او گنجینه اسرار و حکمت های عقلی و الهی باشد. مؤمنان، زاهدان و عارفانی بوده اند که گرچه سواد متعارف نداشته اند، اما توان تشخیص حق از باطل (فرقان) را که سرچشمه حکمت است، داشته اند. به استناد قرآن، هر کس تقوا بورزد، به قدرت تشخیص حق از باطل دست خواهد یافت [۳۶]. در حدیث نیز چنین آمده است: هر کس چهل روز را برای خداوند، اخلاص بورزد، سرچشمه های حکمت، از قلب او، بر زبانش جاری می گردد [۳۷]. روشن است که این امر، اختصاصی به آنان که سواد خواندن و نوشتن دارند، ندارد. پیامبر اسلام با آن که امّی بود، به چنان مقامی دست یافت که توانست طرف خطاب مستقیم خداوند قرار گرفته، از طریق وحی، به حقیقت واصل گردد و کتابی بی مانند، همچون قرآن را برای بشر، به ارمغان آورد و معلم آدمیان شود؛ آن گونه که خداوند سیمایش را ترسیم می کند؛ (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَيَفِي صَلَاحٌ مُبِينٌ) [۳۸]؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان، فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان پیاموزد و (آنان) قطعاً پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند».

پیامبر امّی با گسترش فرهنگ قرآن، تمدّنی عظیم را بر بنیاد آن استوار ساخت و آموزگار بزرگ انسان ها گردید.

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت *** به غمزه، مسئله آموز صد مدرّس شد [۳۹]

۴. اعجاز، عامّ ترین راه شناخت پیامبران است. برای پی بردن به راستی ادّعای پیامبران، واقع شدن معجزه به دست آنان، يك راه عمومی است [۴۰] و عالمان گفته اند که معجزه هر پیغمبری، از جنس کمال و فضیلتی بوده که در زمان آن پیغمبر، بالاترین درجه کمال داشته است؛ چنان که در زمان موسی(علیه السلام) چون ساحران بسیار بودند و علم سحر به مرتبه ای رسیده بود که در هیچ زمانی نبود، از این جهت، معجزه موسی و منقلب شدن عصا، به صورت اژدها و بلعیدن تمام اسباب و وسایل سحر ساحران، به سحر آن ساحران شبیه بود و چون آن ساحران، در کمال مهارت در علم ساحری بودند، دانستند که عمل موسی، اگر چه شبیه سحر است، اما سحر نیست؛ بلکه کاری است الهی و خارج از طاقت بشری؛ از این رو، همه به سجده افتاده، ایمان آوردند [۴۱].

۵. مهم ترین معجزه پیامبر اسلام، قرآن است [۴۲]. قرآن، معجزه ای است از نوع سخن که اساساً با معجزات دیگر، تفاوت دارد و از باب تناسب معجزه با زمان خویش، معجزه پیامبر اسلام نیز دارای این ویژگی بود. در کتاب های تاریخی آمده است که در دوران جاهلیت (مقارن با ظهور پیامبر اسلام)، بازار شعر و شاعری بسیار پررونق و مایه افتخار بود. هنگامی که در میان يك قبیله، شاعر ماهری وجود داشت، او را در بازارهایی که هر ساله در آن گرد می آمدند (کنگره یا انجمن ادبی) می آوردند و یا

در هنگامه حج، او را در خانه کعبه حاضر می کردند ؛ تا همه قبایل و عشایر گرد آمده، شعر او را بشنوند. آنها این را يك افتخار و شرافت محسوب می کردند و[۴۳] این، نشانه اهتمام اعراب جاهلی به ادبیات است.

بنابراین، به تناسب چنین اوضاع و احوالی، پیامبر، اثری را ارائه کرد که نه تنها اعراب آن زمان، بلکه، همه ادیبان و دانشمندان روزگاران بعدی نیز در برابر بزرگی و شکوه ادبی آن، سر تعظیم فرود آوردند.

آن چه بر لطف این کار می افزود، آن بود که کسی این اثر را ارائه کرد که خود امّی و درس نخوانده بود و نخستین آیاتی که به گوش مردم آن زمان در مکه رساند، در باره خواندن، آفریدن، دانستن و فهماندن بودند و آیات دیگر نیز درباره فراخوانی به تعقل، تفکر و تأمل بودند. از این گذشته، در این کتاب معجزه آسا، به قلم و ابزار دانش، سوگند یاد شده بود ؛ (ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ) [۴۴] ؛ «نون، سوگند به قلم و آن چه می نویسد».

۶. اگر پیامبر اسلام امّی نبود، به او این اتهام را می زدند که چون درس خوانده و با سواد است، کتاب هایی نزد خود دارد و آن چه می آورد، با استفاده از آن کتاب هاست. قرآن کریم، همین مطلب را به وضوح بیان کرده است ؛ «و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی نوشتی وگرنه باطل اندیشان، قطعاً به شك می افتادند»[۴۵]. این آیه، در بیان نفی خواندن و نوشتن پیش از نبوت است و در غیر این صورت، زمینه شك در نبوت او پیش می آمد. بنابراین، امی بودن پیامبر، سبب شد که ارمغان و حکمت او، اعجاب همگان را برانگیزاند. هدف قرآن از تأکید بر عدم خواندن و نوشتن، اثبات نبوت و الهی بودن آیات قرآن است.

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۴۸ سوره عنکبوت توضیح می دهد که اگر چنان بود که پیامبر، خواندن و نوشتن می دانست، باطل اندیشان، در قرآن، تردید روا می داشتند ؛ اما از آن جا که پیامبر خواندن و نوشتن نمی دانست و آنان او را بر همین وضع و حال می شناختند، جای شك و تردیدی برای آنان باقی نمی ماند[۴۶]. استاد مطهری نیز به همین مطلب اشاره کرده است[۴۷]. بدین ترتیب، ارتباط امّی بودن پیامبر اسلام، با ارائه معجزه ای همچون قرآن، روشن می شود. البته باید توجه داشت که امّی بودن پیامبر اسلام، ارتباطی با اصل وحی یا امانت داری او ندارد.

پرسش ۸ . آیا يك فرد امّی، خود نمی تواند يك متن بیاورد؟

در مورد این پرسش، این نکات را باید متذکر شد:

۱. ممکن است فردی امّی بتواند متنی را از پیش خود ارائه کند ؛ اما متنی با ویژگی های قرآن را هرگز نمی تواند ارائه کند. قرآن، متنی است که با وجود مبارزه طلبی (تحدی) و وجود انگیزه برای مخالفان، هیچ کسی، حتّی عالمان نیز نتوانسته اند همانندی برای آن عرضه کنند.

۲. قرآن دارای ویژگی هایی است که از فردی دانشمند، چه رسد به شخصی امّی و درس نخوانده، آوردن همتایی برای آن، میسر نیست. به پاره ای از این ویژگی ها اشاره می شود:

الف) به لحاظ زیبایی ها، آراستگی های ظاهری و ادبی و استواری، ماندنی ندارد و با این حال، نه شعر است و نه نثر ؛ آهنگین است و آهنگ بردار و با این وجود، از ساختار کلام آهنگین، پیروی نمی کند. قرآن، ژرف ترین و لطیف ترین معانی را در عباراتی ساده و بی تکلف، بیان کرده است[۴۸] ؛ هم ظاهری زیبا دارد و هم باطنی ژرف ؛ چنان که از علی(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «ظاهره انیق و باطنه عمیق»[۴۹]. پیامبر نیز وقتی سخنی از خود (غیر از قرآن) می گوید، در سطح قرآن نیست و با آن متفاوت است.

استاد مطهری می گوید: «عجیب این است که کلام خود پیغمبر که قرآن بر زبان او جاری شده است، با قرآن، متفاوت است. از رسول اکرم سخنان زیادی به صورت خطبه، دعا، کلمات قصار و حدیث باقی مانده است و در اوجه فصاحت است ؛ اما به هیچ وجه، رنگ و بوی قرآن ندارد. این خود می رساند که قرآن و سخنان فکری پیغمبر، از دو منبع جداگانه است»[۵۰].

ب) به لحاظ معنی و محتوا، قرآن بسیار عظیم و عمیق است. در این جا، به پاره ای از موضوعات اساسی طرح شده در قرآن، اشاره می شود:

۱. خداوند، ذات و صفات (سلبی و ایجابی) او.

۲. معاد، رستخیز، حشر و برزخ.

۳. پیامبران، هادیان بشر به سوی زندگی سعادت مندانه در دنیا و آخرت.

۴. خلقت آسمان ها، زمین، کوه ها، دریاها، گیاهان، حیوانات، ابر، باد، باران، تگرگ، شهاب ها و سایر موجودات.

۵. احتجاج ها و استدلال ها در مورد خدا، قیامت، پیامبران ... و پاره ای خبرهای غیبی ضمن این احتجاجات.

۶. تاریخ و داستان ها به عنوان آزمایشگاهی انسانی که صدق دعوت پیامبران را روشن می کند و عواقب نیک مردمی را که بر سنن انبیا رفته اند و عاقبت بد تکذیب کنندگان آنها را می نمایاند.

۷. تقوا، پارسایی و تزکیه نفس.

۸. اخلاق خوب فردی، از قبیل شجاعت، استقامت، صبر، عدالت، احسان، محبت ذکر خدا، محبت خدا، شکر خدا، توکل به خدا، تعقل و تفکر، علم و آگاهی و... .

۹. اخلاق اجتماعی، از قبیل اتحاد، تواضع (توصیه متقابل) بر حق و صبر، تعاون بر نیکی و تقوا و... .

۱۰. احکام از قبیل نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، بیع، رهن، اجاره، هبه، نکاح، حقوق زن و شوهر، حقوق والدین و فرزندان، طلاق، لعان، ظهار، وصیت، ارث، قصاص، دین، قضا، شهادت، خلف (قسم)، ثروت، مالکیت، حکومت، شورا، حق فقرا، حق اجتماع و... [۵۱].

بنابراین، کتابی با چنین ویژگی های منحصر به فردی، معجزه است و نه تنها يك شخص امّی عادی؛ بلکه اگر همه دانشمندان و عالمان جمع شوند، نمی توانند همانندی برای آن بیاورند.

همسری خدیجه

پرسش ۹. ازدواج خدیجه با پیامبر(صلی الله علیه وآله) چگونه بود؛ چرا این ازدواج انجام گرفت و آیا واقعاً خدیجه ۱۵ سال از پیامبر، بزرگ تر بوده است؟

در باره این ازدواج و مسائل پیرامون آن که هنوز هم از مسائل بحث انگیز است، به نکات زیر دقت کنید:

۱. مشهور است که حضرت خدیجه(علیها السلام) در هنگام ازدواج، چهل ساله بوده است که بدین ترتیب، پانزده سال از پیامبر خدا، بزرگ تر بوده است [۵۲]؛ اما با مراجعه به منابع دیگر تاریخی، در می یابیم که نظرات دیگری درباره سن او در وقت ازدواج، وجود داشته است که از آن جمله، می توانیم به ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۴۶ اشاره کنیم که در این میان، ۲۸ ساله بودن وی، بیشتر مورد قبول است [۵۳]. بدین ترتیب، تفاوت سنی او با پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از حدود سه سال، بیشتر نمی شود.

۲. از جریان علاقه و عشق خدیجه به پیامبر(صلی الله علیه وآله) و گفته های او درمی یابیم که این علاقه، بر محور ارزش های پاک انسانی بوده است؛ بدون آن که ذره ای مسائل مادی (همچون زیبایی پیامبر) مطرح باشد. حضرت خدیجه در یکی از اولین گفتگوهای خود با پیامبر(صلی الله علیه وآله)، علت علاقه خود را چنین بیان می کند:

«انی رغبت فیک لقربانک منی و شرفک فی قومک و امانتک عندهم و حسن خلقک و صدق حدیثک» [۵۴]؛ من به تو علاقه مند شدم؛ زیرا با من خویشاوندی؛ در میان قومت، شریفی؛ در نزد قبیله ات، به امانتداری مشهوری؛ دارای اخلاق نیک می باشی و راستگو هستی».

۳. خدیجه با حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) خویشاوند بود و نسب هر دو، در قُصی، به هم می رسید، او اطلاعاتی از آینده درخشان محمد(صلی الله علیه وآله) داشت [۵۵] و علاقه مند به ازدواج با او بود [۵۶].

برخی از خاورشناسان - با استناد به اموری واهی - در صدد اثبات این نکته هستند که پیامبر خدا به جهت اموال خدیجه، با او ازدواج کرد و حتی کار را به جایی رسانده اند که با جعل داستان هایی دروغین، درصدد اثبات مدعای خود برآمده اند و چنین گفته اند: آن حضرت(صلی الله علیه وآله) در آغاز، به خواستگاری دختر عمویش، هانی دختر ابوطالب رفت و عمویش به جهت فقر و ناداری او، این خواستگاری را به فال نیک نگرفت و پیامبر(صلی الله علیه وآله) به جهت آن که از ذلت فقر رهایی یابد، به سراغ خدیجه رفت [۵۷].

دیگری چنین شایعه پراکنی کرده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به جهت تفاوت جایگاه اجتماعی خود با خدیجه(علیها السلام)، همیشه از این نکته بیم داشت که خدیجه از او درخواست طلاق کند [۵۸].

در پاسخ به این شبهات، امور زیر، قابل ذکر است:

یکم. با مراجعه به منابع معتبر اسلامی، درمی یابیم که این خدیجه بود که در آغاز، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) علاقه مند شد و به وسایط مختلف، سعی در انجام این ازدواج داشت و حتّی حاضر به قبول مهریه در مال خود شد. دوم. داستان خواستگاری آن حضرت(صلی الله علیه وآله) از امّ هانی، در هیچ يك از منابع تاریخی نیامده و معلوم نیست که «مرگلیوت»، آن را از کجا گرفته است.

سوم. نوع برخورد ابوطالب با پیامبر(صلی الله علیه وآله) در طول زندگانی خود - چه قبل از بعثت و چه بعد از آن - نشان دهنده بالاترین درجات فداکاری او درباره پیامبر می باشد و طبیعی است که چنین فرد فداکاری، هیچ گاه درخواست ازدواج حضرت با دخترش را رد نخواهد کرد.

چهارم. خطبه ای که ابوطالب در مراسم عقد پیامبر(صلی الله علیه وآله) با خدیجه ایراد کرد، به خوبی، نشان گر دیدگاه او درباره آن حضرت است. او در این خطبه، برادرزاده خود را چنین معرفی می کند:

«ثم ان ابن اخی هذا (یعنی رسول الله) ممن لایوزن برجل من قریش إلا رجح به ولا یفاس به رجل إلا عظم عنه و لا عدل له فی الخلق....[۵۹]» ; برادرزاده ام (رسول خدا)، از همه مردان قریش، برتر است و هر کس با او مقایسه شود، در مقایسه، کم می آورد و او همانندی در میان مردم ندارد».

هنگامی که عده ای سخن خدیجه(علیها السلام) را - که مهریه را در مال خود قرار داده بود - به مسخره گرفته، با تعجب گفتند: چگونه زنان، مهریه را متعهد می شوند؟ ابوطالب غضبناک شده، گفت: اگر مردی همانند برادرزاده ام باشد، او را با بیشترین مهر، خواستار می شوند؛ اما اگر مردی همانند یکی از شماها باشد، طبعی است که باید برای ازدواج، مهر سنگینی پرداخت کند[۶۰]. بنابراین، از چنین شخصیتی، بسیار بعید است که خواستگاری پیامبر(صلی الله علیه وآله) را درباره دختر خود رد کند؛ بلکه او این خواستگاری را بزرگ ترین افتخار برای خود خواهد دانست.

پنجم. نوع برخورد خدیجه(علیها السلام) با پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نشان گر آن است که همیشه صفا و صمیمیت و وفا و یگانگی در این خانواده، حکم فرما بوده است. خدیجه(علیها السلام) در دوران عبادت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در غار حرا، همیشه مراقب آن حضرت(صلی الله علیه وآله) بود و بارها برای او غذا می فرستاد[۶۱].

او همیشه آماده بود تا کوچک ترین تمایلات حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را - که به زبان هم نمی آورد - به انجام رساند؛ چنان که وقتی دید آن حضرت(صلی الله علیه وآله) به زید بن حارثه - که در آن هنگام به عنوان برده نزد خدیجه به سر می برد - علاقه دارد، او را به حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) بخشید[۶۲].

خدیجه، چنان آرامشی در فضای خانه برقرار کرده بود که برخی از مورخان به حق از آن، با عنوان «کان یسکن الیها»؛ یعنی در نزد خدیجه آرامش می یافت»، یاد کرده اند[۶۳].

زندگی خدیجه

پرسش ۱۰. در مورد تاریخچه زندگانی حضرت خدیجه(علیها السلام)، قبل از ازدواج با پیامبر، توضیحاتی بیان کنید. خدیجه دختر خویلد، از قبیله بنی اسد است که یکی از قبایل قریش بود. نام مادر او فاطمه بود[۶۴]. از دوران کودکی و نوجوانی وی، اطلاع زیادی در دست نیست.

از مسائل مهم در دوران جوانی او، مسئله ازدواج های اوست. مشهور آن است که او پیش از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، دو شوهر دیگر به نام های ابوهاله تمیمی و عتیق بن عائذ مخزومی داشت[۶۵] و بیشتر ثروت خود را، به وسیله ارث، از آن دو به دست آورده بود.

برخی از محققان معاصر - با تکیه بر شواهد و قرائن مختلف - سعی دارند تا اثبات کنند که خدیجه(علیها السلام) در هنگام ازدواج با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، باکره بوده است و سن او حدود ۲۸ سال بوده و فرزندان هم چون رقیه، ام کلثوم و زینب - که به آن بزرگوار نسبت داده شده اند - از او نبوده اند؛ بلکه فرزندان خواهرش بوده اند و آنان که به نام شوهر او معروف شده اند، در حقیقت، شوهران خواهرش بوده اند و حضرت خدیجه(علیها السلام) پس از وفات خواهرش، سرپرستی آن فرزندان را بر عهده گرفته است[۶۶].

آن حضرت(علیها السلام) در جاهلیت، به لقب «طاهره» معروف بوده است[۶۷] و این، نشان گر پاک دامنی او در هنگام بی همسری اش در آن محیط پر از فساد و آلودگی جاهلیت می باشد. گفته می شود که پدر آن بزرگوار، در دوران جاهلیت و در جنگ های فجار کشته شد[۶۸].

بعثت و دوران مکه:

دعوت پنهانی

پرسش ۱۱. دعوت سرّی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، چه مدت به طول انجامید؟ پیامبر گرامی، سه سال تمام به دعوت سرّی و پنهانی پرداخت[۶۹]. گرچه قریش از ادعای پیامبر خبر داشتند و در معابر می گفتند: «فرزند عبدالمطلب، از آسمان سخن می گوید»[۷۰]، اما پیامبر، به صورت عمومی از ماهیت دین اسلام سخن نمی گفت و واکنشی نیز از سوی مشرکان دیده نمی شد؛ چون پیشتر، بی توجهی محمد(صلی الله علیه وآله) به عقاید خود

را دیده بودند. در این مدت، پیامبر به صورت خاص و غیر رسمی و با وجود زمینه پذیرش، برخی را به پرستش و پذیرش دین جدید، دعوت می کرد.

نخستین ها

پرسش ۱۲ . اولین ایمان آورندگان به پیامبر، از زنان و مردان، چه کسانی بودند؟
به اتفاق مورخان، نخستین کسی که از زنان مسلمان شد، حضرت خدیجه بود و به گفته همه دانشمندان شیعه و گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت، علی(علیه السلام)، اولین مردی بود که دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را پاسخ گفت. شهرت این موضوع، در میان دانشمندان اهل تسنن، به حدی است که جمعی از آنها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده اند. حاکم نیشابوری، چنین می گوید: «هیچ مخالفتی در میان تاریخ نویسان، در این مسئله وجود ندارد که علی بن ابی طالب(علیه السلام)، نخستین کسی است که اسلام آورده و تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام، اختلاف دارند»[۷۱].
ابن عبدالبر می نویسد: «در این مسئله، اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر آورد و او را در آن چه آورده بود، تصدیق کرد؛ سپس علی(علیه السلام)، بعد از او، همین کار را انجام داد»[۷۲].
ابو جعفر اسکافی معتزلی می نویسد: «عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام، مخصوص علی بن ابیطالب(علیه السلام) است»[۷۳].

به گفته محدثان، محمد روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و علی(علیه السلام) فردای آن روز [سه شنبه]، با وی نماز خواند»[۷۴]. روایات فراوانی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نیز از خود امیرمؤمنان(علیه السلام) و صحابه، در این باره، نقل شده است. در ذیل، چند حدیث را به عنوان نمونه تقدیم می کنیم:
۱. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود، نخستین کسی است که اسلام آورده و او، علی بن ابی طالب(علیه السلام) است»[۷۵].
۲. امیرمؤمنان(علیه السلام) فرمود: «آن روز، اسلام جز به خانه پیامبر و خدیجه راه نیافته بود و من، سومین آنها بودم؛ نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم»[۷۶].
۳. ابو سعید خدری نقل می کند که پیامبر(صلی الله علیه وآله)، دست بر روی شانه های علی(علیه السلام) زد و فرمود: «ای علی! هفت صفت ممتاز داری که احدی در قیامت نمی تواند درباره آنها با تو گفت و گو کند؛ تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی و از همه نسبت به پیمان های الهی، باوفاتری و در اطاعت فرمان خدا، پابرجاتری...»[۷۷].

پرسش ۱۳ . حضرت علی(علیه السلام)، در چند سالگی به پیامبر ایمان آورد و چگونه اسلام آوردن کودکی ده ساله، پذیرفته می شود؟

علی(علیه السلام) به هنگام نزول وحی، نخستین کسی بود که به رسول خدا گروید؛ در حالی که تنها ۱۰ سال از عمر او می گذشت»[۷۸].

این پرسش، پیشینه ای دراز داشته و در طول تاریخ، در محافل بسیاری طرح شده است. مأمون عباسی در ضمن گفت و گو با چهل تن از علمای اهل سنت، درباره اولویت امیرالمؤمنین(علیه السلام) در امر خلافت، از اسحاق بن حماد بن زید پرسید: آن روز که پیامبر(صلی الله علیه وآله) مبعوث شد، چه عملی از تمام اعمال، برتر بود؟
اسحاق پاسخ داد: اخلاص در شهادت به توحید و رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله).
مأمون: آیا کسی را سراغ داری که بر علی(علیه السلام) در اسلام، پیشی گرفته باشد؟
اسحاق: علی(علیه السلام) در حالی اسلام آورد که کم سن و سال بود و احکام الهی، بر او جاری نمی شد.
مأمون: آیا اسلام علی(علیه السلام)، به دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و آیا پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، علی(علیه السلام) را نپذیرفت؛ چگونه ممکن است پیامبر(صلی الله علیه وآله) کسی را به اسلام دعوت کند که اسلامش پذیرفته نیست؟

اسحاق در مقابل این پرسش قاطع، هیچ پاسخی نداشت»[۷۹].
علامه امینی بعد از نقل این داستان، می افزاید: «ابو جعفر اسکافی معتزلی (م ۲۴۰ ق) در رساله خود می نویسد: «همه مردم می دانند که علی(علیه السلام)، افتخار پیش گامی در پذیرش اسلام را دارد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) روز دوشنبه مبعوث شد و علی(علیه السلام)، روز سه شنبه، ایمان آورد و پیوسته می فرمود: من هفت سال قبل از دیگران نماز خواندم و من نخستین کسی هستم که اسلام آوردم. این مسئله، از هر مشهوری، مشهورتر است و ما کسی را در گذشته نیافته ایم

که اسلام علی(علیه السلام) را سبک بشمرد یا بگوید او اسلام آورد ؛ در حالی که کودکی خردسال بود. عجب این که افرادی مثل عباس و حمزه، برای پذیرش اسلام، منتظر عکس العمل ابوطالب بودند ؛ ولی فرزند ابوطالب، هرگز منتظر پدر ننشست و ایمان آورد» [۸۰].

از این رو، می توان در پاسخ این پرسش چنین گفت:

۱. پیامبر(صلی الله علیه وآله)، اسلام علی(علیه السلام) را پذیرفت و کسی که اسلام آوردن علی(علیه السلام) را در آن سن و سال معتبر نداند، در واقع، بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، ایراد وارد کرده است.
۲. در روایات معروفی در داستان یوم الدار، آمده است که علی(علیه السلام) به دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله)، غذایی آماده کرد و بستگان نزدیک پیامبر را دعوت کرد و حضرت آنها را به اسلام فرا خواند و فرمود: «نخستین کسی که دعوت مرا برای دفاع از اسلام بپذیرد، برادر، وصی و جانشین من خواهد بود». هیچ کس جز علی بن ابی طالب(علیه السلام)، دعوت آن حضرت را نپذیرفت و پیامبر(صلی الله علیه وآله)، خطاب به علی(علیه السلام) فرمود: «تو برادر، وصی و جانشین من هستی». آیا کسی باور می کند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) کسی را که به گفته بهانه جویان، اسلامش پذیرفته نبود، به عنوان برادر، وصی و جانشین خود معرفی کند و دیگران را به پیروی از او دعوت نماید تا آن جا که سران شرک، از روی تمسخر، به ابوطالب بگویند تو باید پیرو فرزندت باشی؟ بدون شک، سن بلوغ، شرط پذیرش اسلام نیست و هر نوجوانی که توانایی فکری و قدرت تشخیص حق از باطل را داشته باشد و اسلام را بپذیرد، در زمره مسلمانان قرار می گیرد.
۳. قرآن مجید بلوغ را شرط نبوت نمی داند ؛ چنان که برخی از پیامبران در کودکی به این مقام دست یافته اند ؛ (وَأَتَيْنَاهُ الْخُكْمَ صَبًّاً) [۸۱] ؛ «ما فرمان نبوت را در کودکی به یحیی(علیه السلام) عطا کردیم». در داستان حضرت عیسی(علیه السلام) نیز آمده است که وی به هنگام کودکی، با صراحت گفت: (إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَنَا نَبِيُّ الْكِتَابِ وَ جَعَلَنِي نَبًّاً) [۸۲]. من بنده خدا هستم ؛ کتاب آسمانی به من بخشیده و مرا پیامبر قرار داده است». فراتر از همه این شواهد، همان است که پیامبر(صلی الله علیه وآله)، اسلام علی(علیه السلام) را پذیرفت و حتی در یوم الدار، او را به عنوان برادر، وصی و جانشین خویش معرفی فرمود.

ایمان ابوطالب

پرسش ۱۶ . دلایل ایمان آوردن ابوطالب به پیامبر چیست؟

ابوطالب، عموی گرامی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و پدر بزرگوار امیرالمؤمنین(علیه السلام) را «مؤمن قریش» نامیده اند. در این جا فشرده ای از دلایل گوناگونی را که به روشنی بر ایمان ابوطالب گواهی می دهند، فهرستوار می آوریم:

۱. ابوطالب قبل از بعثت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، به خوبی می دانست که فرزند برادرش به مقام نبوت خواهد رسید ؛ زیرا در سفری که ابوطالب با کاروان قریش به شام رفت، برادرزاده دوازده ساله خود، محمد را نیز با خویش همراه برد و در این سفر، علاوه بر کرامات گوناگونی که از او دید، همین که آنها با راهبی به نام «بحیرا» - که سالیان درازی در صومعه مشغول عبادت بود و آگاهی از کتاب های مقدس داشت و کاروان های تجارتی در مسیر خود به زیارت او می رفتند - برخورد کردند، بحیرا در بین کاروانیان، محمد(صلی الله علیه وآله) را که آن روز دوازده سال بیش نداشت، دید و پس از اندکی خیره شدن و نگاه های عمیقانه و پرمعنی به او، گفت: این کودک، به کدام يك از شما تعلق دارد؟ جمعیت به ابوطالب اشاره کردند. ابوطالب اظهار داشت: برادرزاده من است. بحیرا گفت: این طفل، آینده درخشانی دارد. او همان پیامبری است که کتاب های آسمانی از رسالت و نبوتش خبر داده اند و من تمام خصوصیات او را در کتاب های مقدس خوانده ام!
- ابوطالب پیش از این برخورد و برخوردهای دیگر و از قرائن دیگر نیز به نبوت پیامبر اکرم و معنویت او پی برده بود. بر اساس گفته دانشمندان اهل تسنن، در یکی از سال ها که آسمان مکه، برکتش را از اهلش بازداشت و خشک سالی سختی به مردم روی آورد، ابوطالب دستور داد تا برادرزاده اش محمد را که کودکی شیرخوار بود، حاضر کردند ؛ پس از آن، کودک را در حالی که در قنداقه ای پیچیده شده بود، به او دادند و او در برابر کعبه ایستاد و با تضرع خاصی سه مرتبه طفل شیرخوار را به طرف بالا انداخت و هر مرتبه می گفت: «پروردگارا! به حق این کودک، باران پربرکتی بر ما نازل فرما!» چیزی نگذشت که توده ای ابر از کنار افق پدیدار گشت و آسمان مکه را فرا گرفت ؛ سیلاب چنان جاری شد که بیم آن می رفت که مسجدالحرام ویران شود» [۸۳].

همین جریان که دلالت بر آگاهی ابوطالب از رسالت و نبوت برادرزاده اش از آغاز کودکی دارد، ایمان وی را به پیامبر می رساند.

این جریان را علاوه بر شهرستانی، بسیاری از مورخان بزرگ دیگر نقل کرده اند [۸۴].

۲. احادیثی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نیز نقل شده که گواهی آن حضرت را به ایمان عمومی فداکارش، ابوطالب روشن می سازد. طبق نقل نویسنده کتاب «ابوطالب، مؤمن قریش»، چون ابوطالب درگذشت، پیامبر(صلی الله علیه وآله) پس از تشییع جنازه او ضمن سوگواری در مصیبت از دست دادن عمویش، گفت:

وای پدرم! وای ابوطالب! چقدر از مرگ تو غمگینم؟ چگونه مصیبت تو را فراموش کنم؟ ای کسی که در کودکی مرا پرورش دادی و در بزرگی دعوت مرا اجابت نمودی و من در نزد تو همچون چشم در حدقه و روح در بدن بودم»[۸۵]!

او پیوسته اظهار می داشت: «قریش هیچ گاه نتوانست مکروهی بر من وارد کند؛ مگر زمانی که ابوطالب از جهان رفت»[۸۶].

۳. مسلم است که سال ها قبل از مرگ ابوطالب، پیامبر(صلی الله علیه وآله) مأمور شد که هیچ گونه رابطه دوستانه ای با مشرکان نداشته باشد. با این حال، این همه اظهار علاقه و مهر به ابوطالب، نشان می داد که پیامبر او را معتقد به مکتب توحید می دانسته است وگرنه چگونه ممکن بود دیگران را از دوستی با مشرکان نهی کند و خود با ابوطالب تا سر حد عشق، مهر ورزد؟

۴. در طول تاریخ، بی مهری های فراوانی از سوی برخی فرقه های اسلامی، نسبت به این حامی بزرگ اسلام، رواداشته شده است و این گروه، تا آن حد پیش رفته اند که او را مشرک معرفی کرده، اخباری را نیز در این زمینه جعل نموده اند که می توان آن را ناشی از کینه آنان نسبت به فرزند این رادمرد، یعنی علی بن ابیطالب(علیه السلام)، دانست. آنها به هر وسیله، در مقام وارد آوردن ضربه به این جانشین راستین رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بوده اند.

۵. در احادیثی که از اهل بیت رسیده است، مدارک فراوانی بر ایمان و اخلاص ابوطالب وجود دارد. یکی از یاران امام رضا(علیه السلام)، روزی سخن جعل شده ای را شنید که در آن ابوطالب به عنوان فردی جهنمی معرفی شده بود. او از این گفتار متعجب شد و نامه ای برای امام رضا(علیه السلام) نوشت و ضمن نقل سخن فوق، نظر حضرت را جویا شد. امام رضا(علیه السلام) پس از دریافت نامه، این جواب را برای او ارسال داشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ اما بعد، فانك ان شككت في ايمان ابي طالب كان مصيرك الى النار»[۸۷]؛ به نام

خداوند بخشنده مهربان. اگر تو درباره ایمان ابوطالب شك کنی، سرانجام راه تو، دوزخ است».

چنین روایتی از امام چهارم(علیه السلام) نیز نقل شده است که حضرت پس از این که در پاسخ سؤالی اظهار داشت که ابوطالب مؤمن بود، فرمود: راستی در شگفتم که چرا برخی می پندارند که ابوطالب کافر بوده است! آیا نمی دانند که با این عقیده، بر پیامبر و ابوطالب طعنه می زنند؟ مگر نه این است که در چندین آیه از آیات قرآن، از این موضوع منع شده است که زن بعد از اسلام آوردن، در قید زوجیت شوهر کافر خود نماند و این مسلم است که فاطمه بنت اسد، از پیشگامان در اسلام است و تا پایان عمر، ابوطالب همسرش بود[۸۸].

۶. خدمات بیوقفه ابوطالب - در سال های نخستین بعثت - به اسلام و کمک بی شائبه اش به حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)، کتمان شدنی نیست و همه بر این مهم اعتراف کرده اند. در این حقیقت، هیچ کس نمی تواند تردید کند که ابوطالب از حامیان درجه اول اسلام و پیامبر بود. او حتی در جمع خویشاوندان نیز نقش حمایت گری خود را ایفا کرد و در ماجرای دعوت خویشاوندان توسط پیامبر (یوم الدار)، در برابر ابولهب ایستاد و ضمن خاموش کردن فتنه گری او، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت: بلند شو آقا، دربارہ آن چه که می پسندی، سخن بگو و رسالت خدایت را ابلاغ کن. همانا تو، راستگو و تصدیق شده ای[۸۹].

حمایت او از پیامبر و اسلام، به حدی بود که هرگز نمی توان آن را با علایق و پیوندهای خویشاوندی و تعصبات قبیله ای تفسیر کرد؛ نمونه زنده آن، داستان شعب ابوطالب و ماجرای محاصره اقتصادی بنی هاشم است.

۷. تاریخ زندگی ابوطالب و فداکاری عظیم او نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علاقه شدید پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان نسبت به او، به حدی بود که پیامبر سال مرگش را «عام الحزن» (سال اندوه) نام نهاد، و اینها همه نشان می دهد که او به اسلام عشق می ورزید و دفاعش از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به عنوان دفاع از يك خویشاوند نبود؛ بلکه به صورت دفاع يك مؤمن مخلص و يك عاشق پاکباخته و سرباز فداکار بود[۹۰].

فراگیری دعوت

پرسش ۱۵. آیا این ادعا که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در ابتدا فقط می خواست قریش را هدایت کند، ولی بعد از پیشرفت

درکار خود، تصمیم گرفت دعوت خود را به همه ملل عرب و غیرعرب، تعمیم دهد، سخن درستی است؟

این سخن، تهمت بیبش نیست و علاوه بر این که هیچ دلیل تاریخی ندارد، با اصول و قرائنی که از آیات ابتدایی نازل شده بر

پیغمبر اکرم استفاده می شود، در تضاد است، برای پاسخ به این پرسش، به نکات زیر توجه کنید:

۱. پیامبر پس از بعثت، نسبت به دعوت موظف بود که مرحله ای عمل نماید، او سه سال نخست در مکه، کار خویش را کتمان کرد و آنگاه دعوت خویش را آشکار نمود و در اولین گام و پس از نزول آیه **(أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)** [۹۱]، خداوند او را مکلف کرد که ابتدا عشیره و خویشاوندان نزدیکش را انذار کند و آنگاه در جلسات خصوصی و در ملاء عام، همگان را به اسلام فراخواند و پس از ورود به مدینه، روند فراگیری دعوت خویش را گسترش داد.
۲. پیامبر مصداق **(رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)** [۹۲] بود و رسالتی برتر از قوم عرب و حجاز برعهده اش بود. پیامبر از همان آغاز نبوت، وعده دست یابی مسلمانان را به گنج های قیصر و کسری داد و در همان مکه، مشرکان، مسلمانان پابرنه را به تمسخر، وارثان و جانشینان قیصر و کسری می خواندند [۹۳].
۳. رشد سریع اسلام در مدینه، گواه این مدعاست که دعوت اسلامی، به هیچ روی، رنگ و بوی قبیله ای، به ویژه از جنس قریشی آن نداشت؛ بلکه يك دعوت الهی عام بود که مورد پذیرش و علاقه پاك سرشتان بسیاری قرار گرفت.
۴. درنگ در ارسال نامه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به سران و پادشاهان جهان وقت، همچون شاهان ایران، روم و مصر، نشان از جهان شمولی دعوت اسلامی پیامبر دارد. رسول خدا پس از صلح حدیبیه، شاهان بزرگ، مقامات مسیحی و رؤسای قبایل معروف در نواحی مختلف جزیره العرب و منطقه شام را به اسلام فراخواند [۹۴].
۵. در قرآن مجید آیاتی است که نزول آنها در مکه و در همان اوایل کار بعثت پیغمبر اسلام بوده است و در عین حال، جنبه جهانی دارد.

سوره تکویر یکی از سوره های مکی است که در اوایل بعثت نازل شده است. در یکی از آیات این سوره، چنین آمده است: **(إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ)** [۹۵]؛ «نیست این؛ مگر يك تذکر و بیدار باش برای تمام جهانیان».

خداوند، در سوره سبأ می فرماید: **(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)** [۹۶]؛ «تو را نفرستادیم؛ مگر آن که برای همه مردم، بشارت دهنده و باز دارنده باشی؛ ولی بیشتر مردم نادانند».

همچنین در سوره انبیاء می فرماید: **(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)** [۹۷]؛ «و هر آینه نوشتیم در زبور بعد از ذکر تورات که «زمین» به بندگان صالح من خواهد رسید».

در سوره اعراف نیز می فرماید: **(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا)** [۹۸]؛ «ای مردم! من فرستاده خدایم بر همه شما».
۶. در قرآن هیچ جا خطابي به صورت «يا أَيُّهَا الْعَرَبُ» یا «يا أَيُّهَا الْقُرَشِيُّونَ» پیدا نمی کنید، گاهی در برخی از جاها، خطاب «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» هست که مطلب مربوط به خصوص مؤمنین است که به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گرویده اند و در این جهت هم بین مؤمنان تفاوتی نیست و مؤمن، از هر قوم و ملتی باشد، داخل این خطاب است و گر نه در موارد دیگر که پای عموم در میان بوده، عنوان «يا أَيُّهَا النَّاسُ» آمده است.
۷. برای تأکید جهانی بودن تعلیمات اسلامی و وسعت نظر این دین، می توان به آیاتی اشاره کرد که از مفاد آنها يك نوع «تعزز» و اظهار بی اعتنائی نسبت به مردم عرب از نظر قبول دین اسلام، استنباط می شود. مفاد آن آیات، این است که اسلام نیازی به شما ندارد؛ فرضاً شما اسلام را نپذیرید، اقوام دیگری در جهان هستند که آنها از دل و جان، اسلام را خواهند پذیرفت. از مجموع این آیات، استنباط می شود که قرآن کریم، روحیه آن اقوام دیگر را برای پذیرش اسلام، مناسب تر و آماده تر از قوم عرب می داند این آیات، به خوبی جهانی بودن اسلام را می رساند؛ چنان که در سوره انعام آمده است: **(فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِكَافِرِينَ)** [۹۹]؛ «اگر اینان (اعراب) به قرآن کافر شوند، همانا ما کسانی را خواهیم گمارد که قدر آن را بدانند و به آن مؤمن باشند».

سه اعجاز مهم

- پرسش ۱۶. حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) در طول رسالت ۲۳ ساله خویش، معجزاتی داشت؛ به کدام يك از معجزات او، به طور مستقیم، در قرآن کریم اشاره شده است؟
- علاوه بر قرآن مجید که اعجاز جاودانه آن آشکار و بدیهی است، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) معجزات فراوانی دارد که برخی از آنها در آیات قرآن و کتاب های مربوط به سیره پیامبر، ثبت شده است. شماری از این معجزات، عبارتند از:
۱. اسراء

اسراء همان حرکت شبانگهی پیامبر (صلی الله علیه وآله)، از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی است [۱۰۰]. این سفر، در يك شب، در بیداری و با همین پیکر مادی، تحقق یافت؛ نه در شب ها و روزهای طولانی یا در عالم خواب و نه به صورت روحانی. آیات قرآنی و شواهد تاریخی، بر وقوع این سفر، دلالت آشکار دارند. در قرآن کریم آمده است: **(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ)**

لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱۰۱) ;

«منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجدالاقصی که پیرامونش را برکت داده ایم، سیر داد تا از نشان های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست».

تفصیل این رویداد، به وسیله شیعه و اهل سنت نقل شده است و کتاب های روایی و تاریخی فراوانی به آن پرداخته اند. البته جابه جایی در فضا و پیمودن مسافت های طولانی، در زمانی کوتاه، در زندگانی دیگر پیامبران نیز سابقه داشته است؛ چنان که درباره حضرت سلیمان(علیه السلام) چنین می خوانیم: **(وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحُ عُدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ وَ...) (۱۰۲) ;** «و باد را برای سلیمان [رام کردیم] صبحگاهان مسیر يك ماه را می پیمود و عصر گاهان مسیر يك ماه را و...».

افزون بر این، شواهد عینی و تجربی بسیاری وجود دارد که نشان می دهد برخی از اولیای الهی مسافت های طولانی را در زمانی کوتاه پیموده اند و به اصطلاح، «طی الارض» می کردند. آن چه گفته شد، تنها درباره اسراء و حرکت شبانگاهی پیامبر(صلی الله علیه وآله)از مسجدالحرام به مسجدالاقصی است که خود مقدمه معراج به شمار می آید. معراج از معجزات ویژه ای است که اسرار و لطایف عمیق تری دارد و از نشانه های برتری پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و شرافت وی بر تمام جهانیان است.

۲. شق القمر

یکی از دیگر معجزات برجسته پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) که قرآن مجید از آن خبر داده، شق القمر است؛ چنان که می خوانیم: **(افْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ) (۱۰۳) ;** «قیامت بسیار نزدیک شد و ماه شکافت». انشقاق قمر، در پاسخ مشرکانی صورت گرفت که درخواست چنین کاری داشتند تا به ارتباط پیامبر(صلی الله علیه وآله) با علم و قدرت بی پایان خداوند، پی برند[۱۰۴].

از آن جا که حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) واپسین پیامبر است، دوران پس از وی نیز آخر الزمان خوانده می شود و بعثت او، نشانه نزدیک شدن قیامت است؛ زیرا در مقایسه با عمر جهان هستی، زمان پس از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، اندک می نماید. بهترین دلیل بر وقوع این حادثه در زمان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، آیه بعد همین سوره است که از سرسختی و تداوم انکار مشرکان، با وجود رؤیت این معجزه شگفت آور، پرده بر می دارد؛ **(وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعَرِّضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ) (۱۰۵) ;** «و هرگاه نشانه ای ببینند، روی بگردانند و گویند سحری همیشگی است». البته چنین انشقاق هایی در زندگانی پیامبران گذشته نیز سابقه داشته و به صورت ضعیف تر جلوه گر شده است؛ چنان که درباره حضرت موسی(علیه السلام)می خوانیم: **(فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً) (۱۰۶) ;** «و راهی خشک برای آنان، در دریا باز کن»!

باید توجه داشت که شکافتن دریا و از بین بردن کنشش ملکولی آب، کاری خارق العاده است که در زمین اتفاق افتاده، از این رو، اتفاق شکافته شدن ماه در آسمان توسط پیامبر اسلام و به اذن خداوند، هیچ گونه استبعادی ندارد. در بخشی دیگر از داستان حضرت موسی(علیه السلام)، چنین می خوانیم: ضربه عصای موسایی، سنگ را شکافت و دوازده چشمه آب جوشید؛ **(وَ قَطَعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اصْرُبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ) (۱۰۷) ;** «و آنان را به دوازده عشیره که هر يك امتی بودند، تقسیم کردیم و به موسی [وقتی قومش از او آب خواستند] وحی کردیم با عصایت بر آن تخته سنگ بزن؛ پس از آن، دوازده چشمه جوشید و هر گروهی آبخوری خود را شناخت».

۳. گفت و شنود درختان

در نهج البلاغه آمده است که روزی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، برای ایجاد انگیزه گرایش به اسلام در یکی از افراد قریش، در برابر دیدگان او درختی را مخاطب قرار داد. درخت از جای خود حرکت کرد و نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایستاد و سپس به دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به جای خود بازگشت[۱۰۸].

در واقعه ای دیگر، درختی به رسالت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) گواهی داد[۱۰۹]. این دو معجزه نیز مورد اتفاق عالمان شیعه و اهل سنت است و در کتاب های متعدد آنها به چشم می خورد. گفت و گو و فرمانبری جمادات، گیاهان و حیوانات، در زندگانی پیامبران گذشته نیز سابقه داشته است؛ چنان که «هدهد» و دیگر حیوانات، از حضرت سلیمان فرمانبری داشتند[۱۱۰] و چهار پرند کوبیده شده نیز به فراخوان حضرت ابراهیم(علیه السلام)، پاسخ مثبت دادند و پرواز کنان به سوی او شتافتند؛ **(قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا) (۱۱۱) ;** «خداوند فرمود: ای ابراهیم پس چهار پرند بگیر و آنها را پیش خود ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی

پاره ای از آنها را قرار بده؛ آنگاه به سوی تو می آیند».

آن چه گفته شد، نمونه هایی از توانمندی انسان های کامل است که - در پرتو بندگی خدا و اتصال به قدرت بی انتهای پروردگار - در برابر دیدگاه مردمان، جلوه گر شده است. ناگفته نماند، که کتاب های تفسیری، روایی و تاریخی، بیش از صدها مورد از معجزات و کرامات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را ثبت کرده اند، از پیامدهای زیبای گفت و گو در این زمینه، رسیدن به روشن بینی و توسعه فضای فکری، شکسته شدن حصارهای مادی و راه یابی به دریای بی کران نورانیت معنوی است.

کیفیت معراج

پرسش ۱۷. در شب معراج، طبق عقاید ما، عروج رسول خدا هم روحانی و هم جسمانی بوده است؛ طبق نظریه ماده و انرژی، عروج مادی، غیر ممکن می نماید؛ پاسخ این سؤال چیست؟
برای روشن شدن زوایای مختلف بحث، ناچاریم که در گام نخست، دیدگاه های مختلف مطرح شده در این باره را ذکر کنیم و در گام بعدی، با ذکر ادله، شواهد و قرائن، قول صحیح را مشخص کنیم.

الف) کیفیت معراج پیامبر(صلی الله علیه وآله)

درباره کیفیت معراج رسول گرامی، چهار نظریه وجود دارد:

۱. معراج پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تمام مراحل، روحانی بوده است؛ یعنی روح به صورت تخلیه از جسد، این عوالم را طی کرده است.

۲. معراج پیامبر، روحی بوده، اما نه به صورت تجرد از بدن؛ بلکه به صورت رؤیا و برزخی بوده و تمام این عوالم را به صورت رؤیای صادق سیر کرده است.

۳. سیر پیامبر از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی، جسمانی و روحانی بوده و از آن جا به بعد، روحانی بوده است.

۴. سیر حضرت در تمام مراحل، جسمانی و روحانی بود و همه جا را با تن و روان سیر نموده است. این قول، میان دانشمندان شیعه، مشهور است[۱۱۲].

بررسی دیدگاه ها:

دیدگاه نخست؛ کسانی که نتوانسته اند این سیر و معراج را به صورت جسمانی هضم کنند، با چنین تفسیری، کوشیده اند تا این حقیقت را به نحوی برای افکار عمومی قابل هضم نموده، از استبعاد آن بکاهند؛ اما باید توجه داشت که قائل شدن به جسمانیت معراج پیامبر(صلی الله علیه وآله)، هیچ مخذور عقلی را به دنبال ندارد؛ به ویژه این که بشر امروزی در سایه دست یابی به وسایل پیشرفته ای از قبیل فضاپیماها، توانسته است که راه آسمان را به روی خود بگشاید و در این فضای بی انتها، سیر کند و چه بسا با پیشرفت علم و دانش و اختراع وسایل مدرن تر، بتواند بر سرعت و برد سفرهای فضایی بیفزاید.

علاوه بر این، این تفسیر، با ظهور برخی از آیات قرآن درباره معراج، سازگار نیست. خداوند متعال در سوره اسرا

می فرماید: **(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ) [۱۱۳]؛**

«منزه است خدایی که شبانگاه، بنده خود را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی که اطراف آن را برکت داده ایم، برد».

از آن جا که متبادر از لفظ «عبد»، همان شخصیت خارجی است که از تن و روان ترکیب یافته است[۱۱۴]، از این جهت، تحقق حداقل قسمتی از معراج (سیر از مکه تا قدس) به صورت جسمانی، روشن و واضح است و در کنار این آیه، روایات بسیار

صریحی درباره جسمانی بودن معراج وجود دارد که راه را بر تفاسیر دیگر می بندد[۱۱۵].

دیدگاه دوم؛ این شهر آشوب این دیدگاه را به فرقه «جهمیه» نسبت داده است[۱۱۶]. همان گونه که گذشت، براساس این تفسیر، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در رؤیای صادق، سیر از مکه به بیت المقدس و از آن جا به آسمان ها و... را به نظاره نشست و در عین حال، جسم حضرت در بستر خود آرمیده بود و سیر نکرد.

دلایل این دیدگاه، دو روایت زیر است:

۱. عایشه نقل می کند که «ما فقد جسد رسول الله ولكن اسرى بروحه»[۱۱۷]؛ جسد پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، در شب معراج، منتقل نشد؛ ولی روح او به معراج رفت».

۲. «ان معاوية بن ابي سفيان كان اذا سئل عن مسرى رسول الله قال كانت رؤيا من الله صادقه»[۱۱۸]؛ معاویه در

پاسخ به پرسشی درباره کیفیت معراج پیامبر گفت: این امر، از رؤیاهای صادق الهی بوده است».

۳. برخی کوشیده اند با همگون سازی معراج پیامبر با ماجرای خواب حضرت ابراهیم که در قرآن به آن اشاره شده، آن را توجیه کنند و بگویند همان گونه که موضوع قربانی کردن حضرت اسماعیل، در خواب به حضرت ابراهیم اطلاع داده شد[۱۱۹]، حوادث و رویدادهای شب معراج نیز در خواب بر پیامبر عرضه شده است و در قرآن نیز به معراج پیامبر با تعبیر رؤیا اشاره شده است؛ (وَ

مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ) [۱۲۰]؛ «ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود».

این عده، با تطبیق رؤیای مورد اشاره در آیه بر واقعه معراج، نتیجه گرفته اند که معراج پیامبر، سیری در عالم رؤیا بوده است. نقد دیدگاه دوم:

۱. همان گونه که گذشت، ظاهر آیات و روایات، گواه بر تحقق حداقل بخشی از معراج، به صورت جسمانی است و با تأویل به رؤیای صادق، سازگار نیست.
۲. اگر واقعه معراج، صرف رؤیا بود، دیگر جا نداشت که آیات قرآنی این قدر به آن اهمیت داده و درباره اش سخن بگویند و در مقام اثبات کرامت درباره پیامبر برآیند [۱۲۱] بنابراین، آیات در مقام منت نهادن است و در عین حال، ثنای بر خدای سبحان است (سبحان الذی ...) که چنین پیشامد بی سابقه ای را پیش آورده و چنین قدرت نمایی عجیبی را انجام داده و واضح است که مسئله قدرت نمایی، با خواب دیدن، به هیچ وجه نمی سازد.
- بنابراین، خواب دیدن پیغمبر، بی سابقه و قدرت نمایی نیست؛ چون خواب را هر کسی، چه صالح و چه فاسد، می بیند و چه بسا فاسق و فاجر خواب هایی ببینند که بسیار عجیب تر از خواب های يك فرد متقی باشد [۱۲۲].
۳. تاریخ اسلام نیز گواه صادقی بر تحقق معراج است؛ زیرا در تاریخ، چنین آمده است: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مسئله معراج را مطرح کرد، مشرکان به شدت آن را انکار کردند و آن را بهانه ای برای کوبیدن پیامبر قرار دادند و این موضوع، به خوبی گواهی می دهد که پیامبر، هرگز مدعی خواب یا مکاشفه روحانی نبود؛ زیرا چنین موضوع ساده ای، هرگز چنین پیامدها و واکنش هایی را به دنبال نداشت [۱۲۳].
۴. روایات مورد استناد، به خاطر تعارض آشکار با روایات معارض دیگر، از درجه اعتبار ساقط است. از این روست که ابن شهر آشوب، عایشه را در زمره کسانی به حساب می آورد که قائل به معراج جسمانی پیامبرند [۱۲۴] و وجود روایات روشن معارض، باعث شده تا برخی دو روایت مذکور را دارای جنبه سیاسی دانسته، بیان آنها را برای خاموش کردن جنجال درباره معراج پیامبر قلمداد کنند؛ نه این که واقعا چنین معانی مورد قبول گویندگان آن باشد [۱۲۵] و علاوه بر این، روایت عایشه از نظر تاریخ وقوع معراج، نامعقول می نماید؛ زیرا تمام راویان حدیث و تاریخ نویسندگان، اتفاق دارند که معراج، قبل از هجرت به مدینه واقع شده، در حالی که ازدواج رسول خدا با عایشه، پس از هجرت و در مدینه، آن هم پس از گذشت مدتی از هجرت، اتفاق افتاده است [۱۲۶].
- از این مهم تر، معاویه موصوف به صفت عدالت نیست و زمانی که معراج در مکه واقع شد، او و پدرش - ابوسفیان - از سران مشرکان بوده اند و همان کسانی بوده اند که از این قضیه، برای انکار و کوبیدن پیامبر، بهره بردند و این توجیه دوم نیز در ادامه انکار نخست اوست.
- با توجه به مطالب گذشته باید گفت که پایین آوردن معراج پیامبر در حد يك رؤیای صادق، قطعاً باطل است.
۵. در باره آیه ۶۰ سوره اسراء نیز باید گفت که نمی توان این آیه را با توجه به شأن نزول های مختلفی که درباره آن مطرح شده، بر معراج پیامبر تطبیق داد [۱۲۷]؛ به ویژه این که ادله گذشته و روایات صریح، چنین تطبیقی را بر نمی تابد.
- علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می فرماید: «خداوند متعال، بیان نفرموده که رؤیایی که به پیامبرش عرضه داشته است، چه بوده است و در دیگر آیات، آن چه که این آیه را تفسیر کند، وجود ندارد [۱۲۸]. نتیجه آن که با این آیه، نمی توان وقوع معراج را در عالم رؤیا اثبات کرد.
- دیدگاه سوم و چهارم؛ در این باره باید گفت که ظاهر آیه اول سوره اسراء و نیز روایات متعدد، بر اثبات جسمانی بودن مرحله اول معراج پیامبر، یعنی سیر از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی، دلالت دارد؛ پس جسمانی بودن این مقدار از معراج را می توان قطعی دانست؛ اما سخن درباره مراحل بعدی معراج است که آیا جسمانی بوده یا به نحو روحانی تحقق یافته است؟ در این باره، اغلب دانشمندان و محققان اسلامی، با توجه به ظهور روایات و نیز درك چنین معنایی از آیات سوره نجم که بیان گر مراحل بعدی سیر پیامبر است، نظریه جسمانی بودن سایر مراحل معراج پیامبر را پذیرفته اند [۱۲۹].
- در عین حال، با توجه به برخی روایات و نیز بعضی تفاسیر از آیات سوره نجم، نمی توان نظریه روحانی بودن سایر مراحل معراج را به طور قطع، مردود دانست. از این رو، برخی از دانشمندان، این نظریه را پذیرفته اند و علامه طباطبایی این تفسیر را جایز شمرده، آن را محتمل می داند؛ البته در صورتی که این روحانی بودن، به معنای قول دوم، یعنی رؤیا، تفسیر نشود [۱۳۰].
- ب) درباره ناسازگاری ظاهری معراج جسمانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با نظریه ماده و انرژی در فیزیک، نکات زیر قابل تأمل است:
۱. علوم تجربی و از جمله فیزیک، بر مفاهیمی که مستقیماً با تجربه های حسی پیوسته بوده و قضایایی که آنها را به یکدیگر می پیوندند، استوار است و چنین صورتی از امور، نمی تواند کسی را راضی کند که به راستی دارای فکری علمی است [۱۳۱].

در حقیقت، بهره جویی صرف از داده های حسی، نمی تواند همچون علوم ریاضی و عقلی، نظریه های علوم یاد شده را از استحکام و قطعیت بهره مند کند. نظریه نسبیت، دگرگونی های پدید آمده در مکانیک نیوتنی کلاسیک، اصل ماندگار گالیله، نظریه میدان و...، مؤید این ادعاست [۱۳۲].

هر چند که نظریه های موجود تا مطرح شدن نظریه خلاف آن از سوی فیزیک دانان، به قوت خود باقی هستند، ولی به هر حال، این احتمال درباره آنها وجود دارد که دست خوش دگرگونی شده، از اعتبار بیفتند. موضوع تغییر پذیری نظریه های فیزیک، تا بدان جاست که یکی از فیزیک دانان آلمانی در این باره می گوید: «هر فیزیک دان تجربی می داند که روش های مستقیم و غیر مستقیمی وجود دارند که در بسیاری از موارد که روش مستقیم ناموفق بوده، روش غیر مستقیم توانسته است کمک های زیاد و مفیدی انجام بدهد؛ حتی مهم تر از این باید گفت: این نظر متداول و خوش ظاهر، دیگر مردود شده است که تنها وقتی یک مسئله در فیزیک شایستگی بررسی دارد که از قبل بدانیم جواب قطعی برای آن وجود دارد» [۱۳۳].

۲. با توجه به دگرگونی یاد شده در عرصه قوانین علوم تجربی و به ویژه فیزیک، تحول پذیری نظریه ماده و انرژی، به گونه ای که با ماجرای معراج جسمانی پیامبر همخوان شود، امری دور از ذهن و ناممکن نیست.

۳. افزون بر انگاره دگرگونی پذیری در نظریه ماده و انرژی، در تبیین معراج جسمانی پیامبر، رویکرد دیگری نیز وجود دارد و آن اعجاز و استناد این اقدام به خداوند ورای قوانین علمی و فیزیکی است. آیا ماجرای حضرت ابراهیم در آتش، با قوانین ظاهری ماده، ناسازگار نمی نماید؟ آیا انعقاد نطفه حضرت مریم (علیها السلام)، مخالف روند طبیعی پدید آمدن انسان - که ترکیبی از اسپرم و اوول است - نیست؟ حقیقت این است که خداوند دو گونه ایجاد دارد؛ آفرینش خلقی و آفرینش امری و آفرینش خلقی، روند طبیعی عالم ماده را سپری می کند؛ ولی ایجاد امری، فراتر از آن است و به قول قرآن کریم، با یک «کن» و اراده الهی پدید می آید؛ (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) [۱۳۴]؛ «وقتی چیزی را اراده می کنیم، فقط به آن می گوییم موجود باش؛ بلافاصله موجود می شود».

آن معماری که همه قانون مندی های عالم را پی ریخته است، خود نیز می تواند فراتر از آنها، اقداماتی انجام دهد. او همچنان که می تواند خاصیت سوزاندگی را از آتش بگیرد، می تواند جسم پاک پیامبرش را، فراتر از قانون ماده و انرژی و در یک چشم به هم زدن، در عوالم گوناگونی سیر دهد.

برخی نیز بر آن شده اند که معراج جسمانی را ناظر به قوانین طبیعی تبیین کنند که شرح این مسئله، مجال دیگری می طلبد [۱۳۵].

معراج و دیدن خدا

پرسش ۱۸. آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در معراج، خدا را هم دید؟

خدا، مادی و جسم نیست تا دیده شود؛ از این رو، در هیچ زمانی، چه در معراج و چه در قیامت و... قابل رؤیت نیست و منظور از «دیدن خدا» که در برخی روایات آمده است، رؤیت قلبی و دیدن با چشم دل است. برای روشن شدن زوایای مختلف بحث، لازم است به مطالب زیر، اشاره کنیم:

۱. موجودات این جهان بر دو قسمند؛ مادی و مجرد. موجود مادی، آن است که با چشم و حواس عادی و یا حواس مسلح به وسایل و ابزار و لوازم ویژه، همچون میکروسکوپ، تلسکوپ و...، قابل درک می باشد؛ اما موجودات مجرد، به هیچ وجه، محسوس و دیدنی نیستند و باید از آثار وجودی آنها پی به وجود آنها برد؛ مثلاً روح انسان، فکر و اندیشه او و علم و آگاهی او، موجوداتی مجرد هستند که به هیچ وجه، در قلمرو حس و درک ظاهر قرار نمی گیرند. بنابراین، هیچ تردیدی نیست که خداوند دیده نمی شود؛ زیرا خدا، مادی نیست و جسم نیست تا دیده شود و در این جهت، تفاوتی بین دنیا و آخرت و یا شب معراج، وجود ندارد [۱۳۶]. قرآن مجید در این باره می فرماید: (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) [۱۳۷]؛ «دیده ها نمی توانند او را درک کنند؛ ولی او دیده ها را درک می کند و او لطیف و آگاه است».

۲. درباره منشأ ایجاد این شبهه باید گفت که برخی با توجه به آیات سوره نجم و بعضی از روایات مربوط به معراج، گمان کرده اند که پیامبر گرامی اسلام در شب معراج، خداوند را با چشم ظاهری دیده است. برای برطرف شدن این اشتباه، لازم است موارد مذکور را بررسی کنیم.

قرآن کریم در تشریح وقایع شب معراج می فرماید: (أَفْتِمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى. وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى) [۱۳۸]؛ «آیا با او در آن چه که دیده است، به مجادله بر می خیزید؟ چرا مجادله می کنید او وی (فرشته وحی) را یک بار دیگر نیز دیده است».

برخی از نویسندگان در تفسیر و ارجاع ضمائر آیات مذکور، دچار اشتباه شده اند و تصور کرده اند که مقصود، رؤیت خداست ؛ در حالی که محور بحث در دو فراز گذشته، جبرئیل امین است ؛ از آن جا که مشرکان رؤیت فرشته وحی را در واقعه معراج پیامبر تکذیب می کردند، قرآن با صلابت، بر صحت آن تأکید می کند و می فرماید: این رؤیت، چیز عجیب و جدیدی نبوده است ؛ بلکه حضرت پیامبر، فرشته امین را يك بار دیگر هم به هنگام نزول وحی، مشاهده کرده است[۱۳۹].

همچنین روایتی که منشأ ایجاد شبهه فوق شده است، روایتی به نقل از پیامبر است که در ضمن توصیف وقایع معراج فرمود: «فرابت ربی[۱۴۰] ؛ سپس پروردگارم را مشاهده کردم».

باید توجه داشت که با توجه به براهین عقلی و امتناع از رؤیت حسی، مقصود از عبارت مذکور، رؤیت و دیدن قلبی و با چشم دل است ؛ چنان که پیامبر(صلی الله علیه وآله)در حدیثی دیگر، به صراحت به این مطلب اشاره می کند و می فرماید: «**فرأیتہ بقلبی و ما رأیتہ بعینی**»[۱۴۱] ؛ با قلب خود، خدا را مشاهده کردم ؛ ولی با چشم سر، او را ندیدم».

جالب این که ظاهراً این پرسش در میان مسلمان صدر اسلام نیز مطرح بوده است ؛ چنان که محمد بن فضیل نقل می کند که از امام رضا(علیه السلام) پرسیدم: آیا پیامبر گرامی اسلام، خدا را مشاهده کرده است؟ حضرت فرمود: «**نعم بقلبه اما سمعت الله عزوجل يقول ما كذب الفؤاد ما رأى ای لم يره بالبصر ولكن راه بالفؤاد**»[۱۴۲] ؛ آری، پیامبر، خدا را با قلب خود مشاهده کرد. آیا نشنیده ای این سخن خدا را که درباره معراج پیامبر فرمود: قلب، تکذیب نکرد آن چه را دیده بود ؛ یعنی خدا را با چشم ندیده بود ؛ بلکه با قلب، مشاهده کرده بود».

۳. اگر مجرد قابل دیده شدن نیست، پس چگونه پیامبر توانست فرشته وحی را ببیند ؛ در حالی که ملائکه هم مانند خداوند، مجرد هستند و اگر گفته شود که ملائکه بعد از تمثل و تجسم به شکل های دیگر، قابل رؤیت می شدند، باز می گوئیم چرا خداوند، نمی تواند به شكل يك موجود مادی مجسم شود؟

پاسخ این است:

اولا اصل مجرد بودن ملائکه، ثابت نیست ؛ بلکه ممکن است آنها مانند جن، موجوداتی جسمانی باشند. ثانياً اگر ملائکه مجرد باشند، مجرد بودن ملائکه، با مجرد بودن خداوند، فرق دارد ؛ زیرا خداوند، مجرد محض است و وجود خالص و نامحدود است و ماهیت ندارد ؛ ولی ملائکه، موجوداتی مجرد و همراه با ماهیت و محدودیت هستند و مجردی که ماهیت داشته باشد، قابلیت تمثل به شکل های مادی و محدود را دارا می باشد ؛ پس آیات مذکور، دلالت بر دیدن خداوند ندارند[۱۴۳].

دو کمان

پرسش ۱۹ . این که می گویند در روز معراج، فاصله پیامبر(صلی الله علیه وآله) تا خداوند متعال، دو کمان بوده است، منظور چیست؟ آیا خدا يك وجودی است که در طرف بالا قرار دارد و برای رسیدن به او- مثل معراج پیامبر- باید به سمت بالا حرکت کرد و آیا برای وجود خدا، فاصله معنی دارد؟

در ابتدا لازم به تذکر است که فرض «خدا»، با فرض «مکان دار بودن» و «بالا و پائین جغرافیایی داشتن»، سازگار نیست ؛ زیرا منجر به محدودیت خدا می شود. حال با دقت در موارد ذیل، پاسخ سؤال یاد شده به دست می آید:

۱. خدا از هیچ چیز فاصله مکانی ندارد ؛ بلکه از هر چیز به ما نزدیک تر است ؛ **(وَ تَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)** [۱۴۴] ؛ «و ما از رگ گردن به او (عبد) نزدیک تریم». البته این نزدیکی، نزدیکی جغرافیائی و مادی نیست ؛ زیرا خداوند، ماده و جسم ندارد که به ما نزدیک شود ؛ بلکه چون او علت تامه وجود ماست، وجودش بر وجود ما احاطه دارد و در حقیقت، ما قائم و پاینده به او هستیم و این «قرب» و نزدیکی، به خاطر احاطه او به ما و قوام ما به اوست.

۲. اگر در آیه ۹ سوره نجم، سخن از این به میان آمده است که فاصله پیامبر و خدا دو کمان بوده است، از آن روست که یکی از راه های بیان معرفت معقول، تشبیه آن به محسوسات است ؛ یعنی خداوند خواسته است معرفتی غیر محسوس و فرامادی را به امری محسوس که ذهن ما توان درك آن را دارد، تشبیه کند. مقصود از این تشبیه، آن است که پیامبر اسلام، به عنوان نزدیک ترین انسان به خداوند، توان نزدیکی کامل به خداوند را ندارد و میان او و خدا، فاصله ای مثل فاصله دو قوس می باشد. بارزترین فاصله پیامبر و خدا، آن است که خدا، «وجوب وجود» دارد و پیامبر، «امکان وجود» ؛ یعنی پیامبر اسلام، وجودش را از خدا گرفته است ؛ در صورتی که وجود برای خدا ضروری، ازلی و ابدی است. بنابراین، می توان گفت که حتی وجود پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به عنوان نزدیک ترین انسان به خدا، با خدا فاصله دارد (البته فاصله در نوع وجود و نه در مکان و ماده).

۳. انسان های عادی که به جهان کنونی قدم نهاده اند، به واسطه دارا بودن بعد غیر مادی و الهی خویش، در صورت سیر و سلوك الهی و عمل به شریعت مقبول درگاه احدیت، پرده های مادیت را می درند و با وانهادن تعلقات مادی، از جهان ملك (ماده) می رهند و به جهان های بالاتر، قدم می نهند. پیداست که عالم ماده، دورترین عالم از خداوند و اسما و صفات اوست.

هرچه به عوالم بالاتر قدم گذاریم، بیشتر به خدا نزدیک شده ایم؛ پس می شود گفت که انسان زمینی، در پایین ترین نقطه هستی خانه کرده است و به همین خاطر، از خدا دور افتاده است. بنابراین، انسان، هر چه بیشتر از دنیا دل بر کند و به خدا توجه کند، بالاتر رفته است؛ پس خدا و اسما و صفات الهی، در نقطه ای بالاتر از جایی که هم اکنون در آن هستیم، یعنی دنیای مادی، قابل معرفت و شناخت است و آن، عالم ملکوت است و به همین دلیل، می توان گفت که خدا در ملکوت و جبروت یا در عالم بالا است و اگر انسان زمینی ادراک (علم) و عمل خویش را با «وحی» منطبق کند، از نقطه پایین (عالم ماده)، به جهان فراز (عالم ملکوت و جبروت)، صعود می کند[۱۴۵].

زمینه های هجرت

پرسش ۲۰. پیامبر در بیعت عقبه، با چه گروهی ملاقات کرد و ثمره آن چه بود؟
در سال ۱۱ بعثت، پیامبر خدا با شش نفر از بزرگان یثرب، از قبیله خزرج، دیدار کرد و آنها را به اسلام دعوت کرد. این گروه که پیشتر از سوی یهودیان نسبت به بعثت آخرین پیامبر، آگاهی هایی داشتند، پیامبر اسلام را همان پیامبر خاتم یافتند و به او ایمان آوردند[۱۴۶]. این دیدار، سبب شد که اسلام به یثرب نفوذ کند و زمینه دو دیدار بعدی فراهم شود. بنابراین، پیامبر در دو سال متوالی، در عقبه منی (دره ای در کنار جمره عقبه)، با دو گروه از مردم یثرب که در موسم حج به مکه آمده بودند، ملاقات کرد و ثمره این ملاقات، بیعت یثربیان با رسول خدا بود.
نخستین بیعت، در ایام حج سال دوازدهم انجام گرفت و ۱۲ نفر از یثربیان در عقبه منی با آن حضرت ملاقات کردند و ضمن پذیرش دین اسلام، با حضرت بیعت کردند. آنان از پیامبر درخواست کردند تا شخصی را به شهر آنان بفرستد تا مردم یثرب، با دین اسلام و قرآن آشنا گردند. رسول خدا نیز مصعب بن عمیر را فرستاد. این بیعت، به بیعت عقبه اولی شهرت یافت[۱۴۷].
دومین بیعت، در موسم حج سال ۱۳ بعثت به وقوع پیوست و پس از تلاش های مصعب و مسلمانان یثرب، یک گروه از مسلمانان با ترکیب ۷۰ مرد و ۲ زن[۱۴۸]، در عقبه منی با پیامبر بیعت کردند.
ثمره این دو بیعت، نفوذ و گسترش اسلام در یثرب بود و این فراگیری، زمینه حضور مسلمانان در مدینه و سپس هجرت پیامبر را به آن سامان، فراهم آورد.

تصمیمی برای قتل

پرسش ۲۱. کفار در چه مکانی تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند و نظر قرآن، نسبت به این مسئله چیست؟
مشرکان در «دار التذوه» که مرکز اجتماع و شورای بزرگان خود بود، جمع شدند تا درباره پیامبر(صلی الله علیه وآله) تصمیم گیری نهایی را به انجام برسانند؛ زیرا مهاجرت مسلمانان از مکه و شکل گیری پایگاه مطمئنی در یثرب، آنان را بسیار پریشان و مضطرب ساخته بود.
گویا نظرات مختلفی در آن شورا مطرح شد؛ پیشنهاد حبس یا اخراج پیامبر آنان را قانع نمی ساخت و پیشنهاد قتل مورد پذیرش قرار گرفت[۱۴۹]. خداوند در سوره انفال، مکر کافران را این گونه حکایت می کند:
(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) [۱۵۰]؛ «به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا به قتل برسانند و یا (لااقل از مکه) بیرون کنند؛ آنها نقشه می کشیدند و خداوند هم تدبیر می کرد و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است»[۱۵۱].

شبای بجای پیامبر

پرسش ۲۲. لیلۃ المیت چیست و چه واقعه ای در آن شب، به وقوع پیوست؟
شب اول ماه ربیع الاول سال سیزدهم بعثت را که حضرت علی(علیه السلام) جای پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خوابید، «لیلۃ المیت» می گویند. وقتی فرشته وحی، پیامبر را از نقشه شوم مشرکان برای هجوم به خانه حضرت و کشتن وی آگاه ساخت، به آن حضرت دستور داد تا از مکه به عزم مدینه خارج شود. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) حضرت علی(علیه السلام) را از این نقشه آگاه کرد و به او فرمود: «امشب در خوابگاه من بخواب و روانداز سبز مرا به خود بپیچ تا آنان تصور کنند که من هنوز در خانه و در بستر آرمیده ام و مرا تعقیب نکنند». آن گاه، پیامبر مخفیانه به سمت غار ثور حرکت کرد[۱۵۲].
این اقدام امام، یکی از برجسته ترین فضائل امیرمؤمنان(علیه السلام) است؛ به طوری که بر اساس روایات شیعه و اهل سنت، چون علی(علیه السلام) این کار را انجام داد، خداوند، آیه ذیل را در شأن وی نازل فرمود[۱۵۳]:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ) [۱۵۴] ; «بعضی از مردم - با ایمان همچون علی(علیه السلام) به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر - جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند و خداوند، نسبت به بندگان مهربان است».

به فرموده امام سجاد(علیه السلام) نخستین کسی که جان خود را برای جلب رضای خداوند تقدیم کرد، علی بن ابی طالب(علیه السلام) است [۱۵۵].

هجرت و دوران مدینه:

ورود پیامبر

پرسش ۲۳ . سیر تاریخی ورود پیامبر و مسلمانان به مدینه، چگونه بود؟

پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) پس از خروج از مکه، روانه مدینه شد و روز دوشنبه دوازدهم ربیع [۱۵۶] (۲ مهرماه)، برابر با ۲۴ سپتامبر ۶۲۲م. به محله جنوبی مدینه، به نام قبا وارد شد. گویا زمان سفر، پانزده روز به درازا کشید [۱۵۷]. پیامبر تا روز پنجشنبه در آن جا ماند و مسجد قبا را بنا نهاد؛ نماز جمعه را در نزدیکی قبا، در میان قبیله بنی سالم خواند و این نخستین نماز جمعه ای است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) اقامه فرمود؛ سپس از آن جا روانه یثرب گردید. به برکت ورود پیامبر، این شهر به مدینه النبی شهرت یافت. با ورود به مدینه و استقبال شورانگیز مردم از پیامبر، آمادگی بیشتری برای رشد اسلام پیدا شد. نخستین کار آن حضرت، بنای مسجد، پایگاه اصلی عبادت، مشورت و تجمع مسلمین بود [۱۵۸].

استقبال مسلمانان مدینه - که به انصار شهرت یافتند - از مهاجران مکه، وصف ناشدنی است. آنان اسلام را نصرت کرده، به یاری مهاجرانی شتافتند که دست خالی به مدینه آمده بودند؛ به گونه ای که خداوند، ایشان را می ستاید و در وصفشان چنین می فرماید:

(وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَهُ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) [۱۵۹] ; «و کسانی که پیش از آمدن مهاجران در دیار خود بوده اند و ایمان آورده اند، آنها را که به سوییشتان مهاجرت کردند، دوست می دارند و از آن چه به مهاجران داده شود، در دل خویش، احساس حسد نمی کنند و دیگران را بر خویش، ترجیح می دهند؛ هر چند خود نیازمند باشند و آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند، رستگارانند».

به گفته مورخان، انصار زمین های اضافی خود را به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هدیه دادند و پیامبر نیز قطعه هایی از این زمین های اهدایی را به مهاجران واگذار کرد، به نوشته بلاذری، انصار به شدت مشتاق میزبانی مهاجران بودند [۱۶۰].

حملات پیشگیرانه

پرسش ۲۴ . آیا پیامبر و یارانش، حق داشتند که به کاروان ابوسفیان حمله کنند؛ حمله ای که مقدمه جنگ بدر شد؟

پیش از پرداختن به این پرسش، دقت در این نکته لازم است که دعوت اسلام به یکتاپرستی، با حکمت و اندرز نیکو همراه بود و خداوند، رسولش را به این مهم توصیه می فرمود؛ **(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) [۱۶۱]**. پیام حقیقی اسلام، صلح، آرامش و نفی ظلم است و جهاد و دفاع را نیز برای ساختن یک زندگی شرافت مندانه و عزیزانه، تجویز می کند [۱۶۲] و چنین دینی، یکتاپرستی و توحید را با شمشیر، تجویز نمی کند و اتهام «اسلام، دین شمشیر است» [۱۶۳]، ادعایی سست و نادرست است. جنگ هایی که در دوران مدینه و در عصر پیامبر انجام گرفت، همه برای دفاع از کیان دولت اسلامی، [۱۶۴] رفع فتنه [۱۶۵] و ایستادگی در برابر نقض پیمان دشمن [۱۶۶] بوده است که برخی در قالب دفاع و بعضی در قالب جهاد بوده است.

درباره علت حمله به کاروان های قریش و به ویژه کاروان ابوسفیان، به نکات زیر دقت کنید:

۱. پیش از غزه بدر، چند غزه و سریه، برای حمله به کاروان های قریش صورت گرفت [۱۶۷]. مورخان درباره حملات پیش از پیکار بدر، مدعی اند که انصار در این حملات، شرکت نداشتند [۱۶۸].

۲. وقتی مسلمانی با آزادی کامل و اراده خود، دین را پذیرفته است و فشاری برای پذیرش اسلام بر او نبوده است، طبیعی است که برای ارتباط او با دین، باید فضای سالمی فراهم شود. گاهی انسان برای کسب آزادی فکر، عقیده و خدابپرستی، ناگزیر به جنگ می شود؛ به خصوص اگر طرف مقابل، پذیرای منطق و دلیل نباشد و با خشونت، در برابر یکتاپرستان بایستد.

اسلام برای دست یابی به چنین آزادی، دفاع را لازم می داند[۱۶۹] و به عبارتی دیگر، وقتی آزادی مسلمانی به جهت عقیده او سلب شود و در پی آن، فضای زندگی او با انواع فشارها و تهدیدات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تنگ گردد و او را مجبور به ترك سرزمین و خانه خویش کنند و همواره سایه سیاه تهدید را براو بگسترانند، طبیعی است که دین اسلام، چتر حمایتی و دفاعی برای او فراهم می آورد و اجازه جنگ با مشرکان را به او می دهد. حملات نخست مهاجران به کاروان های تجاری مشرکان، مجوزی برای دست یابی به حق آنان بود و آیه ۳۹ سوره حج، رخصت پیکار با مشرکان را به مهاجران داده است[۱۷۰].

۳. این حملات را از منظر نمایش رزمی مسلمانان نیز می توان نگریست که به نوعی، فشاراقتصادی و روانی به قریش محسوب می شد و چنین پیامی را به دشمن می رساند که مسلمانان به زودی هیچ منطقه ای را برای مشرکان آزاد نخواهند گذاشت؛ تا وقتی آزار و اذیت و مصادره دارایی مسلمانان ادامه یابد.

۴. این حملات، از منظر سیاسی نیز هشدار برای قبایل نزدیک مدینه و یهودیانی بود که در فکر هم پیمانی با قریش بودند؛ قریشی که هم اکنون تجارت او مختل شده است[۱۷۱].

۵. این حملات را از منظر نظامی نیز می توان تحلیل کرد و آن را نوعی دفاع پیشگیرانه نامید. این دفاع که به دفاع بازدارنده نیز شهرت دارد، به عنوان يك دفاع مشروع، این اجازه را می دهد که در برابرخطر در شرف وقوع، واکنش نشان داده، به نوعی اقدام بازدارنده دست یازید[۱۷۲].

پیکار بدر

پرسش ۲۵. با توجه به اهمیت جنگ بدر، نکاتی را در این باره توضیح دهید.
پیکار بدر، اولین جنگ رسمی میان پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و مشرکان مکه است که در هفدهم رمضان سال دوم هجری انجام شد و به جنگ «بدر القتال» و «بدر الکبری» معروف شده است[۱۷۳].

در يك طرف این نبرد نابرابر، نیروهای مسلمان با کمترین ساز و برگ جنگی قرار داشتند. تعداد ۳۱۳ تن با سه اسب و هفتاد شتر، نیرویی نبود که بتواند از نظر نظامی، در مقابل ۹۵۰ جنگجو با صد اسب، هفتصد شتر، ششصدنیروی زره پوش و مجهز به بیشترین سلاح های رایج در آن زمان و آن ناحیه، مقاومت کند[۱۷۴]؛ اما این جنگ، با امداد الهی، تدبیر پیامبر، حماسه چهره های نامداری چون حمزه و علی(علیه السلام) و جانفشانی و اخلاص سایر یاران، به پیروزی منتهی شد. این نبرد به فرمایش رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، «اولین نبردی بود که در آن، خداوند اسلام را عزیز و سربلند گرداند و اهل شرك را خوار ساخت»[۱۷۵].

در بدر، نابرابری قدرت ایمان در برابر قدرت سلاح، به اثبات رسید و نشان داد که کارآیی ایمان، توان به پیروزی رساندن يك گروه كوچك بر لشکر بزرگ تا دندان مسلح را دارد؛ به گونه ای که در مدت يك نیمروز، گروه كوچك مسلمانان توانستند تنها با دادن چهارده شهید، هفتاد تن از سپاه شرك را کشته، هفتاد تن دیگر را به اسارت درآورند[۱۷۶] و با به غنیمت گرفتن ۱۵۰۰ شتر، ده اسب و مقدار زیادی کالا، آنان را به خاك ذلت بنشانند[۱۷۷] و سپاه شرك را - که در حقیقت تجسم شیطان بودند - سرکوب کنند؛ چنان که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «در هیچ روزی به جز روز عرفه - که روز نزول رحمت الهی است - شیطان چنان که در جنگ بدر تحقیر شد، تحقیر نشده بود»[۱۷۸].

این جنگ به ظاهر كوچك، چنان در پیشگاه خداوند دارای اهمیت است که در میان وقایع تاریخ اسلام، مقام اول نزول آیات را به خود اختصاص داده است که در این باره، می توان این آیات را برشمرد: آل عمران (۳)، آیات ۱۲، ۱۳ و ۱۲۳؛ نساء (۴)، آیه ۷۷ و ۷۸؛ انفال (۸)، آیات ۱ - ۱۹ و ۳۶ - ۵۱ و ۶۷ - ۷۱؛ حج، آیات ۱۲۴ - ۱۲۷[۱۷۹].

جلوه های رهبری و فرماندهی

پرسش ۳۶. ویژگی های فرماندهی حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) در جنگ بدر، چگونه بوده است؟
بعضی از نکات آموزنده رهبری پیامبر(صلی الله علیه وآله) در نبرد بدر، عبارتند از:
۱. اتکال به خداوند؛

در شب هفدهم رمضان - که خواب بر لشکریان اسلام در بدر غلبه کرد -، تنها شخص بیدار، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود که تا صبح به اقامه نماز و راز و نیاز با پروردگار خود مشغول بود[۱۸۰]. در هنگام آغاز نبرد، دست به دعا برداشت و از درگاه خداوند، وفای به وعده و پیروزی مسلمانان را خواستار شد و چنان مشغول دعا بود که عبا از دوش وی افتاد[۱۸۱]. آن حضرت با راز و نیاز

و دعای خود، توانست این باور را به سپاه منتقل کند که تنها خداوند، شایسته اتکال است و هیچ نیرویی، توان مقاومت در مقابل اراده الهی را ندارد و وعده او قطعی است[۱۸۲].

۲. عدم تبعیض در استفاده از امکانات ;

در این نبرد، سپاه اسلام تنها دارای هفتاد شتر بود که هر سه نفر به نوبت سوار بر يك شتر راه پیمایی می کردند. پیامبر خدا با آن که رهبری این نبرد را بر عهده داشت، به تنهایی از يك شتر اختصاصی استفاده نمی کرد ; بلکه به همراه حضرت علی(علیه السلام) و زید بن حارثه، به نوبت، از يك شتر استفاده می کردند[۱۸۳]. پس از پایان نبرد نیز پیامبر(صلی الله علیه وآله) از غنایم نبرد، برای خود، چیزی بیش از آن که سهمش بود، برنداشت[۱۸۴].

۳. استفاده از نظرات کارشناسی ;

هنگام برپایی اردو، پیامبر با عبارت «اشيروا عَلَیَّ فِی الْمَنْزِلِ»، از اصحاب درخواست کرد تا موقعیتی مناسب را از نظر نظامی به او معرفی کنند. وقتی حباب بن منذر انصاری، کنار چاه های بدر را از نظر نظامی، مناسب معرفی کرد، حضرت(صلی الله علیه وآله) دیدگاه مشورتی و کارشناسانه او را پذیرفت و دستور انتقال از محلّی را که خود قبلاً اعلام کرده بود، به محلّ معرفی شده، صادر کرد[۱۸۵].

۴. رعایت تاکتیک های نظامی ;

پیامبر(صلی الله علیه وآله) از همان آغاز خروج از مدینه، درصدد کسب اطلاعات از سپاه دشمن بود ; از این جهت، در راه حرکت، از سپاه جدا شد و به شخصی به نام سفیان صَمَری برخورد کرد و بدون آن که خود را معرفی کند، اطلاعات دقیقی از زمان خروج قریشیان و نیز محلّ استقرار آنان به دست آورد. هنگامی که آن شخص از پیامبر(صلی الله علیه وآله) خواست تا خود را معرفی کند، آن حضرت به صورت مبهم، به او جواب داد و پس از آن که از استقرار قریش آگاه شد، درصدد ارزیابی نفرات و نیروی نظامی آنان برآمد و با آگاه شدن از این که در روز، بین نه تا ده شتر برای غذای خود نحر می کنند، تعداد آنان را بین نهصد تا هزار تن ارزیابی کرد[۱۸۶]. پیامبر(صلی الله علیه وآله) محلّ استقرار سپاه خود را به گونه ای انتخاب کرده بود که سپاه اسلام، در سمت مغرب و پشت به خورشید قرار گرفتند و در مقابل، سپاه کفر رو به روی خورشید مستقر شدند[۱۸۷] که همین نکته، به شکست آنان کمک فراوانی کرد.

۵. پرهیز از آغازیدن نبرد ;

پس از استقرار دو سپاه، پیامبر(صلی الله علیه وآله) نهایت سعی خود را برای ترغیب قریش به بازگشت انجام داد ; اما قریشیان متکبر نپذیرفتند[۱۸۸] و سرانجام، آنان بودند که با کشتن برخی از مسلمانان، اولین خون را بر صحنه نبرد، جاری ساختند[۱۸۹].

۶. حضور فعالانه در نبرد ;

حضور فعالانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در صحنه نبرد و در صف مقدم جنگ، از نکات بسیار بارز این جنگ بود[۱۹۰]. حضرت علی(علیه السلام) که بیشترین نقش را در پیروزی این نبرد ایفا کرد[۱۹۱]، درباره حضور رسول خدا در نبرد می گوید: «روز بدر، چون کار سخت و دشوار می شد، به رسول خدا پناه می بردیم که از همه مردم، دلیرتر و بی باک تر بود و هیچ کس از آن حضرت، به دشمن نزدیک تر نبود»[۱۹۲].

۷. رعایت مسائل اخلاقی ;

پیامبر پس از هویدا شدن آثار شکست در سپاه قریش، به مسلمانان دستور داد ابوالبختری را - که در هنگام محاصره شعب ابی طالب به مسلمانان کمک می رساند -، نکشند. همچنین از آنان خواست تا کسانی را که به اجبار قریش وارد صحنه کارزار شده اند، از بین نبرند[۱۹۳].

سفارش به نیک رفتاری با اسیران نیز یکی دیگر از صحنه های هیجان انگیز اخلاقی این نبرد است. مسلمانان به این سفارش، عمل کردند ; به طوری که اسیران را در خوراک بر خود ترجیح می دادند و ایتار خود را اثبات می کردند[۱۹۴].

۸. پیشگامی خویشاوندان در نبرد ;

پیامبر، خویشان شجاع خویش را در سخت ترین لحظات پیکار، به میدان می فرستاد و به فرموده امیرمؤمنان(علیه السلام)، «رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چون کارزار دشوار می شد و مردم پای پس می نهادند، کسان خود به نبردی فرستاد و به این وسیله، یارانش را از سوزش نیزه ها و شمشیرها باز می داشت ; چنان که عبیده، سپس حارث (پسر عموی پیامبر)، در نبرد بدر... شهید گردید»[۱۹۵].

۹. توجه به بالا بردن سطح آموزشی مسلمانان ;

در پایان نبرد، در میان اسیران مشرك، تعدادی از افراد با سواد و آشنا به خط حضور داشتند که از نظر مالی نه خود و نه خانواده هایشان، توانایی پرداخت فدیة را نداشتند. پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این موقعیت به بهترین شکل استفاده کرد و فرمود: هر اسیری که بتواند به ده نفر از مسلمانان سواد بیاموزد، آزاد خواهد شد[۱۹۶]. بدین ترتیب، گام مهمی در سوادآموزی مسلمانان برداشته شد.

اخراج بنی نضیر

پرسش ۲۷. چه اتفاقاتی سبب شد که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) قصد حمله به «بنی نضیر» و اخراج آنها را بگیرد؟ پس از ورود رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به مدینه، حضرت با سه طایفه یهودی بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه، پیمان عدم تعرض بست؛ ولی آنها هر زمان فرصتی می یافتند، از نقض این پیمان فروگذاری نمی کردند. دومین برخورد پیامبر با یهودیان، برخورد با بنی نضیر بود که در سال چهارم هجرت انجام شد. درباره علت آن، چنین گفته شده است:

دو تن از قبیله بنی عامر (هم پیمان بنی نضیر)، توسط یکی از مسلمانان کشته شدند. این قبیله، از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) درخواست دیه کردند و پیامبر نیز تصمیم گرفت تا برای پرداخت دیه، از بنی نضیر مدد گیرد و خود نزد آنان رفت. آنها کمک در پرداخت دیه را پذیرفتند؛ اما در آن حال، به فکر کشتن پیامبر(صلی الله علیه وآله) که در کنار قلعه آنان نشسته بود، افتادند! پیامبر از طریق وحی، از توطئه بنی نضیر آگاه شد و به مدینه بازگشت و آن گاه فردی را سراغ آنان فرستاد و پیام داد که باید مدینه را ترك کنید.

عبدالله بن ابی، رئیس منافقان، به بنی نضیر پیغام داد که از ایشان دفاع خواهد کرد و بنی نضیر را بر ماندن و ایستادگی ترغیب کرد[۱۹۷]. آنان نیز در قلعه های خود ماندند. سپاه اسلام، قلعه بنی نضیر را محاصره کردند. این محاصره، ۱۵ روز به طول انجامید و چون یهودیان از کمک عبدالله ابی ناامید شدند و جدیت پیامبر را در درخواست خود مستمر یافتند، به ترك مدینه تن دادند و حضرت نیز به شرط عدم همراهی سلاح، اخراج آنان را پذیرفت و آنان با همراهی مؤمنان، پس از تخریب خانه های خود راهی خیبر - که ۱۶۵ کیلومتر با مدینه فاصله داشت - شدند[۱۹۸].

قرآن، علت واکنش پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر بنی نضیر را چنین بیان می دارد:

«این (عقوبت) برای آن بود که آنها با خدا و پیامبرش درافتادند و هر کس با خدا درافتد، [بداند که] خدا، سخت کیفر است»[۱۹۹].

قرآن کریم، واقعه اخراج بنی نضیر را چنین توصیف می کند:

«اوست (خدا) کسی که از میان اهل کتاب، کسانی را که کفر ورزیدند، در نخستین اخراج (از مدینه) بیرون کرد. گمان نمی کردید که (بنی نضیر) بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا، مانع آنها خواهد بود، [اما] خدا از آن جایی که تصور نمی کردند، برآنان درآمد و در دل هایشان بیم افکند؛ [به طوری که] خود به دست خود و به دست مؤمنان، خانه های خود را خراب می کردند»[۲۰۰].

فرجام خیانت بنی قریظه

پرسش ۲۸. جنگ پیامبر با یهودیان «بنی قریظه» چرا و چگونه اتفاق افتاد و سرانجامش چه شد؟ یهودیان بنی قریظه، با پیامبر اسلام(علیه السلام) پیمان بسته بودند که با دشمنان او همکاری نکرده، به نفع آنها جاسوسی نکنند و با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند. در سال پنجم هجرت که غزوه «احزاب» رخ داد، «بنی قریظه» در این ماجرا پیمان خود را شکستند و با اعلام پشتیبانی با دشمنان اسلام، به مشرکان عرب پیوستند و در برابر مسلمانان ایستادند. فاش شدن این «خیانت» و هم دوشی یهودیان داخل مدینه، با ده هزار دشمنی که برای نبرد با مسلمانان آمده بودند، در تضعیف روحیه برخی از مسلمانان مؤثر بود که با تدبیر پیامبر(صلی الله علیه وآله)، این خیانت، خنثی شد. بنی قریظه جز نقض پیمان و خیانت به مسلمانان، دو زشتی را نیز از خود نشان دادند که عبارت بودند از:

۱. رساندن آذوقه و خواربار به سپاه احزاب[۲۰۱].

۲. ایجاد رعب در درون شهر و در میان پناهگاه زنان و غیر نظامیان و تصمیم برای حمله شبانه به ایشان که از سوی رسول خدا خنثی شد[۲۰۲].

پس از پایان نبرد و عقب نشینی کفار، پیامبر مأموریت یافت که بی درنگ به سراغ بنی قریظه رفته، کار ایشان را یکسره کند. مسلمانان نیز بلافاصله آماده جنگ شدند و به سرعت قلعه های محکم بنی قریظه را در حلقه محاصره خود در آوردند. این محاصره، بیست و پنج روز این محاصره به طول انجامید.

قبیله اوس که پیشتر با بنی قریظه همپیمان بودند، از پیامبر خواستند که با آنان همچون یهود بنی قینقاع رفتار کند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از بزرگ اوس، سعد معاذ خواست تا در این مورد داوری کند. این پیشنهاد را اوسیان و بنی قریظه پذیرفتند. سعد پس از اطمینان از پذیرش داوری اش از سوی بنی قریظه، به دور از تعصبات قبیله‌ای، چنین حکم کرد: «من می گویم آنها که آماده جنگ با مسلمانان بودند (مردان بنی قریظه)، باید کشته شوند و فرزندان و زنانشان، اسیر و اموالشان تقسیم گردد».

گروهی از یهودیان که اسلام را پذیرفتند، نجات یافتند و حی بن اخطب، رئیس قبیله بنی نضیر نیز که در جریان این خیانت بزرگ حضور داشت، کشته شد[۲۰۳].

قرآن درباره فرجام این خیانت یهودیان می گوید:

«و خداوند گروهی از اهل کتاب [یهود] را که از آنان [مشرکان] حمایت کردند، از قلعه هایشان پایین کشید و در دل هایشان رعب افکند [و کارشان به جایی رسید که] گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می کردید و زمین ها و خانه ها و اموالشان و زمینی را که در آن پناهاده بودید، در اختیار شما گذاشت و خداوند، بر هر چیزی تواناست»[۲۰۴].

در تکمیل این پاسخ، چند نکته زیر لازم به ذکر است:

۱. پیشتر پیامبر(صلی الله علیه وآله)، دو بار از نقض عهد یهودیان گذشته بود؛ گرچه خطای یهودیان بنی قینقاع و بنی نضیر، در حد جرم بنی قریظه نبود؛ چون آنان در بدترین شرایط، خیانت و نقض پیمان کردند[۲۰۵].

۲. پیامبر، داوری را به عهده سعد گذاشت و بنی قریظه، به این داوری رضایت داشتند. پیامبر نیز فرمود که حکم سعد، مطابق حکم خداوند است[۲۰۶].

۳. داوری سعد معاذ، با تورات همخوانی داشت و احتمالاً سعد به علت ارتباط نزدیک با یهود، از قوانین جزایی آنها آگاهی داشته است[۲۰۷].

۴. پس از تمام شدن فتنه بنی قریظه، سرزمین مدینه برای همیشه از لوٹ وجود این دشمنان سرسخت و لجوج پاک گردید و نقشه آتی مشرکان نیز ناکام ماند.

۵. برخی مجازات بنی قریظه را منکر شده اند[۲۰۸]. این دفاعیه با آیه ۳۶ سوره احزاب، سازگار نیست.

فتح خیبر

پرسش ۲۹. درباره فتح خیبر و علت حمله مسلمانان به آن منطقه توضیح دهید.

جلگه وسیع و حاصل خیزی که در شمال مدینه، به فاصله ۳۲ فرسنگی آن قرار داشت، «وادی خیبر» نامیده می شد. پیش از بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، یهودیان برای سکونت و حفاظت خویش در آن منطقه، دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند. جمعیت آنها بالغ بر بیست هزار تن بود و در میان آنان، مردان جنگاور و دلیر، فراوان به چشم می خورد[۲۰۹]. جرم بزرگ یهودیان خیبر این بود که کمک مالی آنان، سبب جنگ خندق شد و این خطر وجود داشت که آنها با تحریک امپراتور روم یا ایران، به پایگاه اسلام حمله کنند؛ به خصوص در آن زمان، که یهودیان در جنگ های ایران و روم، با یکی از آنها همکاری داشتند. از این رو، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تصمیم گرفت، که آتش این خطر را خاموش سازد. هنگامی که آن حضرت از حدیبیه بازگشت، ماه ذی الحجه و مقداری از محرم سال هفتم هجری را در مدینه ماند؛ سپس به سوی خیبر حرکت کرد. وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نزدیک قلعه های خیبر رسید، سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «بارالها! تویی خدای آسمان ها و آن چه زیر آنها قرار گرفته و خدای زمین و آن چه بر آن سنگینی افکنده، من از تو خوبی این آبادی و خوبی اهل آن و آن چه را که در آن هست، می خواهم و از بدی های آن و بدی آن چه را در آن قرار گرفته، به تو پناه می برم»[۲۱۰].

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یارانش، از توطئه های یهودیان آگاه بودند. از این رو، شبانه و مخفیانه حرکت کردند و آنان را به محاصره درآوردند. یهودیان در بالای قلعه ها، دیدبان ها و تیراندازی قرار داده و در جلوی راه های ورودی قلعه، خندقی کنده بودند[۲۱۱]. سپاه اسلام، قلعه ها را یکی پس از دیگری فتح کردند تا به آخرین قلعه - که از همه محکم تر بود و فرمانده معروف یهود، «مرحب» در آن قرار داشت - رسیدند. حضرت دستور حمله عمومی را به فرماندهی ابوبکر صادر کرد؛ اما او فرار کرد. روز

دوم، پرچم فرماندهی را به عمر داد و او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد و فرار کرد. روز بعد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«لَاعْطَيْنَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ يَحِبَّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبَّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ؛ فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خداوند به دست او فتح می کند و او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. او حمله کننده ای است که فرار نمی کند» [۲۱۲].

فردا که همگی آماده بودند تا بار دیگر فرمان حمله بگیرند، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، حضرت علی (علیه السلام) را صدا زد؛ لشکر به فرماندهی حضرت علی، سحرگاه حمله کرد. آن حضرت با حرکتی نیرومند و پرقدرت، درب قلعه را گند و آن را سپر خود قرار داد و مرحب یهودی را به قتل رساند [۲۱۳]. و بقیه یهودیان نیز متواری شدند. به این ترتیب، قلعه های خیبر فتح شد [۲۱۴]. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از فتح، با آنان خوش رفتاری کرد و اراضی و باغ های آن جا را به دست یهود سپرد؛ به شرط این که نیمی از درآمد آن را به مسلمین بپردازند. فتح خیبر، برای مسلمانان، حائز اهمیت بود و زمینه فتح بدون خون ریزی مکه را فراهم ساخت. خداوند درباره جنگ خیبر، چنین می فرماید:

«و خدا به شما غنیمت های فراوان [دیگری] وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت و این [پیروزی] را برای شما پیش انداخت و دست های مردم را از شما کوتاه ساخت و تا برای مؤمنان، نشانه ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند و غنیمت های دیگر [که نیز هست] که شما بر آنها دست نیافته اید [و] خدا بر آنها نیک احاطه دارد و همواره خداوند، بر هر چیزی تواناست» [۲۱۵].

دولت پیامبر(صلی الله علیه وآله): [۲۱۶]

ولایت و زعامت سیاسی

پرسش ۳۰. آیا پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) از سوی خداوند، دارای ولایت سیاسی و موظف به تشکیل حکومت بود؟

از نظر شواهد و مدارک مسلم تاریخی، قبل از ظهور اسلام، در حجاز حکومت و دولتی وجود نداشت و نظم سیاسی خاصی بر زندگی اعراب بدوی حاکم نبود [۲۱۷]. پس از ظهور اسلام در مکه و هجرت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به مدینه، آن حضرت برای اولین بار ساکنان آن دیار را تحت فرمان يك دولت مرکزی در آورد و نظام قبیلگی حاکم بر آنان را به نظم سیاسی و اجتماعی نوینی مبدل ساخت و علاوه بر آموزش و تربیت، شخصاً سرپرستی و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده گرفت و به اداره نظام اجتماعی مسلمین در بخش های مختلف قضایی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی پرداخت [۲۱۸]. این مسئله، از نظر آیات قرآن و شواهد تاریخی، چندان واضح و آشکار است که حتی شناسان غیرمسلمان نیز بدان تصریح کرده اند. دانشمند ایتالیایی، «فل لینو»، در این باره می نویسد:

«حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) در يك زمان، دین و دولت را پایه گذاری کرد و گستره این دو، در دوران زندگی اش، همسان بود» [۲۱۹] و به عقیده «ستروتمان»، «اسلام، پدیده ای دینی و سیاسی است؛ زیرا بنیان گذار آن، علاوه بر نبوت، حکومت را نیز در دست داشت و به شیوه حکومت داری، کاملاً آگاه بود» [۲۲۰].

با وجود این، در سده اخیر، برخی نویسندگان [۲۲۱] تحت تأثیر آموزه های سکولاریسم و جدایی دین از سیاست، الهی بودن حکومت پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) را مورد تشکیك قرار داده، با بشری دانستن آن، ادعا نمودند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، شأن ولایت و زعامت سیاسی را نداشته و از سوی خداوند، مأمور به تشکیل حکومت نبوده است. بنابراین، اگر آن حضرت در زمان خویش اقدام به تشکیل حکومت کرد، بنابر نیاز جامعه بود و نه تکلیفی الهی و دینی! در پاسخ به این شبهه، لازم است تا منطق قرآن درباره نقش پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در دولت اسلامی، مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرد.

الف) رهبری سیاسی پیامبر(صلی الله علیه وآله)

قرآن کریم، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را به عنوان فردی که برای دخالت در زندگی مردم، «اولی» و دارای ولایت است، معرفی می کند؛ (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) [۲۲۲] قرآن پژوهان و مفسران تصریح کرده اند که این اولویت، اختصاص به مسائل دینی ندارد و همه امور دینی و دنیایی آنان را در بر می گیرد [۲۲۳]. مؤید این تفسیر، چند دلیل زیر است:

۱. قرآن ؛ اطلاق آیه بالا، اولویت و ولایت پیامبر را به عرصه خاصی محدود نکرده است و در نتیجه، همه حوزه های ولایت پذیر را که در رأس آنها حوزه رهبری سیاسی و اجتماعی است، را شامل می شود و پیامبر از سوی خداوند، ولایت همه جانبه بر مردم پیدا می کند.

۲. روایات ؛ امام باقر(علیه السلام) فرمود: «این آیه، درباره رهبری و فرماندهی نازل شده است» [۲۲۴].

۳. شأن نزول ؛ وقتی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آهنگ جنگ کرد و مردم را به خروج فرمان داد، برخی نزد آن حضرت آمدند تا برای بستگان خویش اذن بگیرند ؛ آن گاه این آیه نازل شد. از این مسئله، روشن می شود که فرمان های اجتماعی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، متکی به ولایت الهی و دینی است ؛ نه مبتنی بر خاستگاه بشری [۲۲۵].

۴. مفهوم اولویت ؛ این آیه، نشان می دهد که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از طرف خداوند نسبت به اداره و رهبری جامعه، مقدم است و با وجود او، نوبت به دیگران نمی رسد.

آیات دیگری نیز گویای همین مطلب است ؛ **(إِنَّمَا وَيُكْمِلُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) [۲۲۶]** ؛ «سرپرست و ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند ؛ همان کسانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند».

بنابراین، از نگاه قرآن، خداوند پیامبر را نسبت به دیگران اولویت بخشیده و ولایت داده است. از این رو، ولایت آن حضرت، تابع ولایت خداوند و در طول آن است ؛ نه امری زمینی و بشری.

علامه طباطبایی(رحمه الله) درباره ولایت آن حضرت می نویسد: «رسول خدا، بر همه شئون امت اسلامی، جهت سوق دادن آنان به سوی خدا و نیز برای حکمرانی و فرمانروایی بر آنها و قضاوت در میانشان، ولایت دارد... البته این ولایت، در طول ولایت خداوند و ناشی از تفویض الهی است» [۲۲۷]. نکته مهم دیگر این که مفهوم «ائما»، دلالت بر حصر دارد. بنابراین، طبق این آیه، حکومت مشروع، آن حکومتی است که از جانب خداوند، مشروعیت یافته باشد.

در نتیجه، با توجه به مجموع آیات قرآن، می توان فهمید که حضرت رسول، در آن واحد، دارای سه شأن بوده است [۲۲۸] ؛

۱. امامت و پیشوایی و مرجعیت دینی [۲۲۹].

۲. ولایت قضایی [۲۳۰].

۳. ولایت سیاسی و اجتماعی [۲۳۱].

ب) مسؤولیت های اجتماعی پیامبر(صلی الله علیه وآله)

هر يك از شئون سه گانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) - پیشوایی دینی، ولایت قضایی و رهبری اجتماعی - مسئولیت های خاصی را بر عهده آن حضرت نهاده بود. آیات زیر، نمونه هایی از مأموریت های الهی آن حضرت، در ارتباط با «رهبری جامعه» و «اداره امت» است:

۱. **(فَإِنَّمَا تَنفَعُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَن خَلْفَهُمْ...) [۲۳۲]** ؛ «پس اگر در جنگ بر آنان دست یافتی، با [عقوبت] آنان،

کسانی را که از پی ایشانند، تار و مار کن ؛ باشد که عبرت گیرند». این آیه، از يك سو بیان گر سیاستی است که امت

اسلامی در برابر دشمنان متجاوز و پیمان شکن، باید اتخاذ کند و از سوی دیگر، بیان گر آن است که مسئولیت برنامه ریزی،

آماده سازی مقدمات و سرانجام، عینیت بخشیدن به این سیاست، بر عهده پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

۲. **(وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ) [۲۳۳]** ؛ «و اگر یکی از مشرکان از

تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود ؛ سپس او را به مکان امنش برسان». به حکم این آیه، پیامبر(صلی الله علیه

وآله) موظف است که برای حفظ امنیت مشرکان که برای شنیدن کلام خدا می آیند امنیت و آزادی آنان را تأمین کند [۲۳۴].

۳. **(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خَرِّصِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ) [۲۳۵]** ؛ «ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز».

۴. **(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ) [۲۳۶]** ؛ «ای پیامبر! با کافران و منافقان، جهاد کن و بر آنان

سخت بگیر». در این جا وظیفه فرماندهی و سازماندهی مسلمانان برای جهاد، بر دوش پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نهاده شده است.

۵. **(خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً) [۲۳۷]** ؛ «از اموال آنان، صدقه ای بگیر». بر اساس این آیه، پیامبر(صلی الله علیه وآله) مأمور

گرفتن زکات (نوعی مالیات بر ثروت) از مسلمانان بود.

بنابراین، از دیدگاه قرآن، پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نه تنها مأمور تشکیل حکومت بود، بلکه مسئولیت های اجتماعی متعددی را نیز از سوی خداوند بر عهده داشت و بر این اساس، اقدام به تشکیل حکومت کرد.

ج) اختیارات مالی پیامبر(صلی الله علیه وآله)

اختیارات مالی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نشان دهنده موقعیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در زعامت و رهبری جامعه و نقش آن حضرت در دولت اسلامی است. آیات ذیل، بیان گر این موضوع است:

۱. (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) [۲۳۸]؛ «و بدانید که هر چه به شما غنیمت و فایده رسد، یک پنجم آن برای خدا و رسول و از آن خویشاوندان [او] و یتیمان و در راه ماندگان است».

۲. (تَسْتَأْذِنُكَ عَنْ الْأَنْعَالِ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ) [۲۳۹]؛ «چون امت از تو حکم انفال را سؤال کنند، جواب ده که انفال، مخصوص خدا و رسول است».

۳. (مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ) [۲۴۰]؛ «و آن چه که خدا از اموال ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است؛ تا میان توان گران شما دست به دست نگردد».

با کمترین آشنایی با منطق قرآن و فقه اسلامی، می توان فهمید که این بودجه فراوان، به عنوان منبع هزینه زندگی شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یا منبع هزینه تبلیغ احکام از سوی آن حضرت نیست؛ بلکه نوعی تأمین اجتماعی و بودجه دولتی است. امام حسن عسکری(علیه السلام) می فرماید: «خداوند با سپردن نیمی از خمس به پیامبر(صلی الله علیه وآله)، تربیت یتیمان، برآوردن نیازهای مسلمین، پرداخت بدهکاری آنان و تأمین هزینه حج و جهاد را از او خواسته است» [۲۴۱].

د) مسئولیت مسلمانان در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

بررسی آیات متعدد قرآن، حکایت از آن دارد که در بینش قرآنی، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) صرفاً در جایگاه مسئله گویی و بیان احکام قرار ندارد و حوزه نفوذ و دخالت او، به ابلاغ وحی محدود نمی شود. مسلمانان نیز نباید فقط برای فراگیری احکام، آن حضرت را مرجع خود بدانند؛ بلکه موظفند در عرصه مسائل اجتماعی، از خط مشی و سیاست ترسیم شده از سوی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، پیروی کنند و در برابر امر و فرمان او، گردن نهند. بعضی از این آیات عبارتند از:

۱. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) [۲۴۲]؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر، اطاعت نمایید».

علامه طباطبایی می نویسد: «بر اساس این آیه، اطاعت از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، در مورد دستوراتی که برای اداره جامعه اسلامی و از موضع ولایت و حکومت صادر می کند، لازم است» [۲۴۳]. پس لزوم اطاعت از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، مبین الهی بودن حکومت آن حضرت است و گرنه نیازی به تأکید خداوند، بر اطاعت از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و آن را در زمره وظایف دینی قرار دادن، نبود.

۲. (وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) [۲۴۴]؛ «و چون خبری یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که می توانند درست و نادرست آن را دریابند».

قرآن، مسلمانان را موظف می داند که اطلاعات و اخبار خود را - به ویژه در شرایط حساس جنگ - قبل از انتشار در بین مردم، به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ارائه دهند. این آیه نیز صراحت دارد که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، صرفاً ابلاغ کننده احکام الهی نیست؛ بلکه علاوه بر بیان احکام، مسئولیت کارشناسی و تحلیل موضوعات، حوادث و رخدادهای سیاسی - اجتماعی را نیز بر عهده دارد و همان گونه که مسلمانان برای دریافت احکام به آن حضرت مراجعه می کنند، برای دریافت تحلیل صحیح مسائل جاری جامعه نیز باید به او مراجعه کنند و از انجام هر عمل خودسرانه بپرهیزند.

۳. قرآن کریم از مسلمانان می خواهد که با دخالت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در امور اجتماعی و پس از اعلام نظر آن حضرت، تردیدی به خود راه ندهند و همگی اطاعت کنند؛ (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ صُلَالًا مَبِينًا) [۲۴۵]؛ «هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند، اراده و اختیاری نیست [که رأی خلافی اظهار نمایند] و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند، قطعاً دچار گمراهی آشکار گردیده است».

در این آیه، مقصود از «قصای پیامبر»، دخالت آن حضرت در شئون گوناگون زندگی مردم و مسائل مختلف حکومت است. هر چند این مسائل، امور خود مردم است (من امرهم) و خود مردم حق مشارکت و دخالت دارند، ولی وقتی در همین مسائل، پیامبر خدا - به عنوان رهبر دولت اسلامی - دخالت کند، جایی برای مداخله دیگران باقی نمی ماند و هیچ کس نباید خود را صاحب اختیار بداند.

۴. قرآن مجید پذیرش داوری و حکمرانی پیامبر را در مشاجرات، شرط ایمان دانسته است؛ **(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً...)** [۲۴۶]؛ «به خدایت سوگند! ایمان نمی آورند؛ مگر آن که تو را در آن چه بینشان اختلاف آید، تسلیم باشند». صراحت این آیه در ارتباط شأن قضاوت و قضاوت کردی، در نفس خود هیچ اعتراضی نداشته و از جان و دل، تسلیم باشند». صراحت این آیه در ارتباط شأن قضاوت و داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دین، بسیار صریح است؛ زیرا قرآن مجید، آن را شرط ایمان دانسته است؛ در حالی که اگر این مسئله مطلبی بشری و زمینی بود، ارتباط دادن آن با ایمان، معنا نداشت.

۵. **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ)** [۲۴۷]؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری]، پیشی مجوید».

۶. **(مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ)** [۲۴۸]؛ «اهل مدینه و بادیه نشینان اطرافش، نباید هرگز از فرمان پیامبر، تخلف کنند».

آیات متعدد دیگری نیز وجود دارد که نمایان گر شعاع ولایت و رهبری آن حضرت، بر سراسر زندگی اجتماعی - سیاسی است. بنابراین، اگر حکومت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حکومتی عرفی و غیر الهی بود، دیگر نیازی نبود که خداوند، مسلمانان را موظف به اطاعت از آن حضرت، در امور اجتماعی خویش کند؛ بلکه مردم، بر اساس خواست خود، در این زمینه تصمیم می گرفتند.

رأی مردم در دولت پیامبر

پرسش ۳۱. آیا ولایت و حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر خواست و رأی مردم مبتنی بود و اصولاً مردم و آرای آنان، چه جایگاهی در دولت پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتند؟

یکی از شبهاتی که برخی از نویسندگان معاصر پیرامون منشأ مشروعیت حکومت اسلامی مطرح می کنند، این است که «ولایت و حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برخواست و اراده مردم مبتنی بوده است و نه بر اراده و تفویض الهی و به بیان دیگر، مشروعیت ولایت و حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، برخاسته از پذیرش و قبول و انتخاب مردم بوده است، و نه انتصاب و تفویض خداوند» [۲۴۹]. مهم ترین دلیل این ادعا آن است که در چند واقعه تاریخی، برخی از مسلمانان با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیعت کرده و بدان وسیله، مردم به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ولایت و حق حکومت داده اند. ارزیابی و نقد این شبهه، نیازمند شناخت و بررسی سه موضوع مهم، یعنی «منشأ مشروعیت حکومت پیامبر (صلی الله علیه و آله)»، «محتوا و ماهیت بیعت های پیامبر (صلی الله علیه و آله)» و «جایگاه خواست مردم در حکومت اسلامی» می باشد:

الف) منشأ مشروعیت حکومت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

از دیدگاه اسلام، منبع ذاتی مشروعیت و حقانیت، اعتبار خداوند متعال است و هیچ شخصی حق حاکمیت بر دیگری را ندارد؛ مگر آن که از جانب حق تعالی به این منصب نایل آید. بررسی آیات متعدد قرآن، بیان گر این است که قرآن کریم وضع قانون و حکمرانی را از اوصاف اختصاصی خداوند متعال می داند، در آیاتی از قرآن، چنین آمده است:

۱. **(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ بَعْضُ الْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاعِلِينَ)** [۲۵۰]؛ «حکم جز به دست خدا نیست که حق را بیان می کند و او بهترین داوران است».

۲. **(لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ)** [۲۵۱]؛ «در این [سرای] نخستین و در آخرت، ستایش از آن اوست و حکم و فرمان، او راست و به سوی او، باز گردانیده می شود».

۳. **(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ)** [۲۵۲]؛ «حکم جز برای خدا نیست؛ دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست؛ ولی بیشترین مردم نمی دانند».

۴. **(مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ)** [۲۵۳]؛ «و غیر از او، والی و حمایت گری برای آنان نخواهد بود».

خداوند در این آیات، حق حکمرانی را اختصاص به خود داده و آن را از غیر خود (مانند قیصرها، پادشاهان و...) نفی کرده است؛ حکمی که لازمه اش قرار گرفتن قانون گذاری و حکومت داری در قلمرو دین و شریعت الهی است و هر قانون و نظام حکمرانی بیگانه با خدا را فاقد مشروعیت می انگارد.

در آیات دیگری نیز علاوه بر الزام به حکمرانی بر اساس دین الهی، از متخلفان با عناوین «کافر»، «ظالم» و «فاسق»، یاد شده است که برخی عبارتند از:

۱. **(مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)** [۲۵۴]؛ «و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود کافرانند».

۲. (مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) [۲۵۵]؛ «و کسانی که به آن چه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود ستم گراند».

۳. (مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) [۲۵۶]؛ «و کسانی که به آن چه خدا نازل کرده، حکم نکنند، خود فاسقاند».

بنابراین، دو رکن مهم و اساسی حکومت، یعنی «قانون» و «حاکم»، از مواردی است که قرآن تعیین هر دو رکن را از شئون خداوند دانسته است و بر این اساس، منشأ مشروعیت حکومت را تنها اعتبار خداوند متعال می داند. حال پرسش مهم در اندیشه سیاسی این است که آیا خداوند سبحان این حق را به دیگران واگذار کرده است یا خیر؟ بر اساس دلایل عقلی و نقلی بسیار متعدد [۲۵۷]، خداوند این اجازه و حق را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) داده است و ضمن واگذاری مسئولیت ها و شئون اجتماعی و سیاسی متعدد، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین دستور داده است: (فَاَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ) [۲۵۸]؛ «و میان آنان به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری کن» و (فَاَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ) [۲۵۹]؛ «پس میان مردم، به حق داوری کن و هرگز از هوای نفس پیروی نکن...».

دو آیه یاد شده و آیات متعدد دیگر، به طور صریح، با خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله)، آن حضرت را مسئول و ناظر مستقیم حکومت معرفی می کند و به دنبال آن، مبنای رفتاری و قانونی حکومت را مشخص می سازد؛ مبنایی که عبارت از «ما انزل الله» است و اطاعت از حکومت و دستورات پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بر مردم واجب می داند؛ (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) [۲۶۰]؛ «خدا را فرمان برید و پیامبر و صاحبان امر و فرمانتان را اطاعت کنید». بنابراین، از نظر قرآن، منشأ مشروعیت حکومت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، نصب و تفویض الهی است و نه خواست، بیعت و انتخاب مردم.

(ب) ماهیت بیعت های پیامبر (صلی الله علیه وآله)

بیعت هایی که در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) انجام شده، زمینه ها و علت های مختلفی داشته که برخی عبارتند از: ۱. بیعت «عقبه اولی»، در موسم حج، بین پیامبر (صلی الله علیه وآله) و دوازده نفر از انصار به وقوع پیوست. «عبادة بن صامت» بیعت یاد شده را چنین گزارش می کند: «ما با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پیش از آن که بر ما جنگ و نبرد واجب شود، بیعت نساء را به جای آوردیم. مفاد آن بیعت این بود که به خدا شریک نوزیم؛ دزدی و زنا نکنیم؛ فرزندان خود را نکشیم؛ بهتان و افترا ننیدیم؛ خدا و پیامبر را در امور معروف نافرمانی نکنیم و...» [۲۶۱]. چنان که ملاحظه می شود، بیعت در این جا به معنای ایمان به اسلام و اطاعت از احکام اسلامی است.

۲. بیعت «عقبه دوم»، بین پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ۷۳ مرد و دو زن به وقوع پیوست. در جریان این بیعت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «از شما بیعت می گیرم بر این که از هر چه اهل و عیال خویش را محافظت می کنید، از من نیز صیانت و محافظت کنید» [۲۶۲]. در این جا بیعت، نوعی اخذ تعهد و پیمان دفاعی است.

۳. بیعت «شجره رضوان»، سومین بیعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که در سال هفتم هجرت با جمع کثیری از مردم در حدیبیه بسته شد و بیعت بر جهاد و نبرد و نیز تجدید بیعت دوم بود. ابن عمر می گوید: «ما با پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیعت بر اطاعت و پیروی کردیم و پیامبر (صلی الله علیه وآله) به دنبال آن فرمود: آن قدر که توانایی دارید» [۲۶۳].

۴. بیعت دیگری که قرآن به آن تصریح کرده و موارد مذکور در بیعت را نیز ذکر کرده است، «بیعة النساء» است. این بیعت در هنگام فتح مکه (سال هشتم هجرت) صورت پذیرفته است؛ پس از فتح مکه، مردم آمدند تا با پیامبر اکرم بیعت کرده، اعلام وفاداری نمایند و پس از مردان، نوبت به زنان رسید که آیه ۱۳ سوره ممتحنه نازل گردید. مواردی که در این بیعت آمده است، با آن چه در بیعت عقبه اولی ذکر شده، مشابهت دارد [۲۶۴].

از موارد فوق و بیعت های انفرادی دیگری که افراد تازه مسلمان با پیامبر گرامی اسلام می بستند، نتایج زیر به دست می آید: ۱. مفهوم بیعت، لزوماً با انتخابات سیاسی امروز یکسان نیست و در موارد متعددی که بحث از نمایندگی و سیاست نیست نیز بیعت به کار می رود. بیعت، تعهدی است که با پیشنهاد مقام والایی و در مسئله معینی، از بیعت کنندگان تعهد و وفاداری اخذ می شود [۲۶۵].

۲. برای این که بیعت، بر نظریه «وکالت از سوی شهروندان» و مقولاتی نظیر مردم سالاری و قرارداد اجتماعی قابل انطباق و مشروعیت ساز باشد، به ناچار باید يك طرف این پیمان، عموم شهروندان و یا اکثریت آنان و طرف دیگرش، زمامدار جامعه باشد؛ ولی چنین پیمان مشروعیت دهنده ای، در حکومت نبوی، تحقق نداشته است؛ زیرا حتی اگر بیعت رضوان آن گونه که این نظریه پرداز گمان کرده است و فرضاً بیعت های دیگر انفرادی را هم مربوط به حکومت و زمامداری بدانیم، فقط بیعت گروهی از شهروندان جریره العرب، یعنی مسلمانان اثبات می شود و شهروندان دیگر، مانند اهل کتاب و مشرکین که اکثریت جامعه را

تشکیل می دادند، در این بیعت، حضور نداشتند؛ پس چگونه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اهل کتاب را به قبول اسلام یا پرداخت جزیه، ملزم می کرد؟ [۲۶۶]

۳. گرچه بیعت عقد است و دارای دو طرف است و همچنان که مردم پیمان می بندند که بر شریعت استوار بوده، از اطاعت سرباز نزنند، پیامبر یا دیگر کسانی که در طرف بیعت قرار می گرفتند نیز قول می دادند که در مقابل از انجام مسئولیت و یا از وعده های اخروی که داده اند، تخلف ورزیده نشود؛ اما با این همه، در بیعت، جلوه اطاعت و قبول الزام از طرف مردم، قوی تر است [۲۶۷].

۴. این قبیل بیعت ها به معنای انتخاب و توکیل زعامت و رهبری سیاسی نیست و هرگز نمی توان آن را مبنای مشروعیت اعلام کرد. آیه الله معرفت در این باره می نویسد: «بیعت در دوران حضور (عهد رسالت و حضور امامان معصوم)، تنها نقش يك وظیفه و تکلیف شرعی، در رابطه با فراهم ساختن امکانات لازم برای اولیای امور را ایفا می کرد و مقام «ولایت و زعامت» سیاسی پیامبر و امامان معصوم، از مقام «نبوت و امامت» آنان نشئت گرفته بود و بر مردم واجب بود تا امکانات لازم را برای آنان فراهم سازند تا آنان بتوانند با نیروی مردمی، مسئولیت اجرای عدالت را به بهترین شکل به انجام رسانند و اگر مردم از این وظیفه سرباز می زدند، هیچ گونه کاستی در مقام امامت و زعامت سیاسی آنان وارد نمی ساخت و در آن صورت، مردم تمرّد کرده، از اطاعت اولی الامر خویش، تخلف ورزیده بودند» [۲۶۸].

ج) جایگاه خواست و نظر مردم در حکومت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

گرچه مشروعیت ولایت و حق حاکمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) الهی است و خواست و پذیرش مردم، هیچ تأثیری در آن ندارد، اما این بدان معنا نیست که اقبال و ادبار، پذیرش و عدم پذیرش و همکاری و عدم همکاری مردم، هیچ تأثیری در تحقق عینی حاکمیت و حکومت الهی پیامبر (صلی الله علیه وآله) نداشته است؛ بلکه علاوه بر این که مهم ترین هدف حکومت اسلامی خدمت به مردم در جهت هدایت، کرامت و شکوفایی استعدادها و تکامل مادی و معنوی انسان است، بررسی های تاریخی، بیان گر این واقعیت است که شکل گیری و تحقق عینی قدرت سیاسی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، همواره با رضایت عمومی مسلمین، بلکه اکثر شهروندان و استقبال قبایل آن روزگار، همراه بوده است. سیره آن حضرت گواه است که او به نظر اصحاب خود، ارج فراوان می نهاد و همیشه آنان را در اجرای امور و نظارت بر کارها دخالت می داد و حتی در بسیاری اوقات، نظر اکثریت را مقدم می داشت [۲۶۹]؛ به طوری که گاهی به خاطر اظهارات آنها، از اعمال نظر خود، صرف نظر می کرد. در جنگ احد، با این که نظر پیامبر و چند تن دیگر این بود که از مدینه بیرون نروند، ولی چون اکثریت آرای صحابه بر این بود که از مدینه خارج شوند، حضرت با آنها موافقت کرد؛ هر چند بعداً روشن شد که نظر حضرت، کاملاً مطابق با واقع بوده است. همچنین وی در جنگ احزاب، با اکثریت آرای صحابه، مبنی عدم پذیرش مصالحه با قریش، موافقت فرمود. پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) با این که در رأس هرم قدرت سیاسی قرار داشت و اختیاراتش را مستقیماً از خدا می گرفت و با تعیین خاص الهی - بدون دخالت مردم و آرائشان - دولت مداری می کرد، اما در عین حال، در سایر حوزه های اجرایی، به رأی مردم توجه داشت؛ چنان که برای جمع بین نظام قبیلگی و وحدت سیاسی مدینه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از آنان درخواست کرد که دوازده نقیب برگزینند که واسطه بین پیامبر و آنان و راهبر قوم خود باشند [۲۷۰]. این گروه، توسط خود مردم، انتخاب شدند و سپس پیامبر، با آنان بیعت کرد [۲۷۱].

همچنین رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در سال ششم هجری، در هر قبیل، افرادی را به عنوان (عریف) تعیین کرد [۲۷۲] که مسئولیت گردآوری اطلاعات و آگاهی از وضع مردم را در جهت ارائه به حاکم، به عهده داشتند و بدین طریق، پیامبر اکرم برای نظرخواهی از مردم، به عریف هر قوم مراجعه می کرد و در مواردی که تصمیم گیری و یا اجرای يك تصمیم، به هماهنگی با مردم و حضور آنان نیاز داشت، این هماهنگی، توسط عریف انجام می گرفت؛ چنان که در جنگ حنین، بعد از نظر سنجی عریف ها از مسلمانان و کسب رضایت آنان، دستور آزادی بخشی از اسرا را دادند [۲۷۳].

در دولت پیامبر، علاوه بر شور و مشورت [۲۷۴] جهت اجرای بهتر امور مختلف سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی، برای اقتدار مردمی نظام اسلامی، از بیعت نیز استفاده می شده است. در سیره معصومان (علیهم السلام) چنین آمده است: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این گونه بودند که با اصحاب خود مشورت می کردند؛ سپس تصمیم به انجام آن چه خدا اراده کرده بود، می گرفتند» [۲۷۵].

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در موضوعاتی که به وسیله وحی و نصّ قرآن، حکم آن معین شده بود، اعمّ از عبادت و معاملات - چه برای خود و دیگران - حقّ مداخله قائل نبود و این دسته از احکام را بدون چون و چرا، به اجرا در می آورد؛ زیرا تخلف از آن احکام، کفر به خداست؛ (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) [۲۷۶]؛ «و کسانی که به آن چه خدا فرو فرستاده، دآوری نکرده اند، آنان خود کفر پیشه گانند»؛ اما در موضوعات مربوط به کار و زندگی، اگر جنبه فردی داشت و در عین

حال يك امر مباح و مشروع بود، افراد، استقلال رأی و آزادی عمل داشتند؛ و کسی حقّ مداخله در کارهای خصوصی دیگری را نداشت و هرگاه مربوط به جامعه بود، حقّ اظهار رأی را برای همه محفوظ می دانست و با این که فکر سیال و هوش سرشارش در تشخیص مصالح امور، بر همگان برتری داشت، هرگز به تحکّم و استبداد رأی رفتار نمی کرد و به افکار مردم، بی اعتنائی نمی کرد. بنابراین، نظام اسلامی، نه مانند حکومت های دیکتاتور و جبار است که هیچ ارزشی برای خواست مردم قائل نباشد و نه مانند حکومت های به ظاهر مردم سالار است که ادعای تابعیت بی چون و چرا از خواست و اراده مردمی دارند و هرگز ادعایشان محقق نشده است. حکومت اسلامی، راه سومی است که در آن، خواست مردم، در طول احکام و اراده الهی - که تضمین کننده خیر و سعادت دنیوی و اخروی بشر است - مورد توجه و احترام است. بر این اساس، می توان دو نقش و کارکرد مهم زیر را برای مقبولیت و رضایت مردمی در حکومت اسلامی بر شمرد:

۱. مشارکت در ایجاد حکومت دینی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به ولی منصوب از سوی خداوند.
۲. مشارکت در جهت کارآمد سازی، حفظ و حمایت و پایایی حکومت دینی[۲۷۷].

حکومتی با ساختار منظم

پرسش ۳۲. آیا حکومت پیامبراعظم(صلی الله علیه وآله)، دارای ساختار خاص و منظمی بود؟ بسیاری اندیشمندان با رویکردی تاریخی معتقدند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، نظام سیاسی و ساختار اداری کامل و پیشرفته ای، متناسب با مقتضیات آن زمان و متفاوت با سایر ساختارهای سیاسی موجود، پدید آورد[۲۷۸]. تبیین دقیق این مسئله، علاوه بر کاوش در لا به لای صفحات تاریخی، نیازمند شناخت مفهوم صحیح ساختار و تطبیق آن با حکومت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و سازوکاری است که وی برای اداره جامعه آن روزگار در نظر گرفتند.

الف) مفهوم ساختار

ساختار[۲۷۹] در لغت به معنی «سازه، ترکیب، سازمان دادن، سازمان، تشکیلات و پی ریزی کردن» است و در فرهنگ علوم سیاسی، «این واژه برای مشخص نمودن طرز به هم پیوستگی يك مجموعه و ناهماهنگی آن با سایر مجموعه هاست و به عبارت دیگر، ساخت یا ساختار، بیان گر نظم و نسق مجموعه ای از اشیا، اجزا و نیروهایی است که به نحوی کنار هم قرار گرفته اند که کلی خاص را تشکیل می دهند»[۲۸۰]. چنین موضوعی در واقع، با مفهوم و کارویژه های سازمان[۲۸۱]، مرتبط می باشد که عبارت است «از وجود هماهنگی معقول در فعالیت های گروهی، برای نیل به يك هدف و منظور مشترک، از طریق تقسیم کار و وظایف، از مجرای سلسله مراتب اختیار و مسئولیت قانونی»[۲۸۲]. در يك جمله کوتاه، می توان سازماندهی را ایجاد ساختار و سازمان دانست. مهم ترین اصول لازم سازماندهی، عبارتند از اصل تقسیم کار، اصل برقراری روابط و هماهنگی، اصل اختیارات و مسئولیت، اصل حیطه نظارت و اصل سلسله مراتب[۲۸۳]. در این میان، تقسیم کار، مهم تر از همه است که دارای دو رکن، یعنی شرح وظایف روشن و معیارهای گزینشی است[۲۸۴].

بر این اساس، برای اثبات ساختار، تشکیلات و سازمان حکومتی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، لازم است تا وجود اصول فوق در حکومت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، مورد تحقیق و بررسی تاریخی قرار گیرد. شواهد و اسناد متعدد و معتبر تاریخی، به خوبی بیان گر این موضوع است که اصول فوق، همگی به بهترین نحو، در حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله) موجود بوده است؛ چنان که جعفر مرتضی عاملی در این زمینه، چنین می نگارد: «تجربه آشکار حکومتی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)، سرشار از سازمان و نظم اداری و نظامی و امنیتی است؛ سازمان هایی که اکثر آنها نزد امت های سابق، شناخته شده نبود و حتی امت های معاصر نیز هنوز به آنها دست نیافته اند»[۲۸۵].

مؤلف کتاب الاسلام نظام، چنین معتقد است: «اجماع تاریخ نویسان بر این است که اسلام، دولتی است که از همان سال نخستینی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در مدینه مستقر شد، به وجود آمد و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)، دولتی با تشکیلات و عناصر کامل و دارای ساختار داخلی و خارجی بر پا کرد. وی استاندارانی تعیین کرد تا بین مردم مطابق دستورها و قوانین دولت مرکزی عمل کنند و به مردم تعلیم دهند که اسلام دینی است حاوی عبادت، سیاست و دارای ساختار تشکیلاتی. بعدها دامنه نفوذ این دولت اسلامی، در زمان خلفا، تا شهرهای دور گسترش پیدا کرد و پس از آن، امویان، عباسیان و عثمانیان، آن را ادامه دادند»[۲۸۶]. از دیدگاه وی، ساختار اداری اسلام، بر هفت رکن استوار بوده است؛ خلیفه، هیئت دولت (معاونین و هیئت تنفیذیه)، استانداران، نیروی نظامی، تشکیلات و سازمان اداری، مجلس شورای اسلامی و دستگاه قضایی[۲۸۷].

ابن ادریس کتانی، نویسنده کتاب نفیس تراتیب الاداریه، ضمن پرداختن به تقسیم کار در حکومت نبوی، نظام و ساختار اداری رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را پیشرفته و کامل دانسته و معتقد است که همه وظایف اداری که بعدها متداول شدند، در آن

زمان وجود داشته اند و حتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، دبیرخانه، رئیس دفتر، محافظ، خادم مخصوص، مستوفی، مصدق، موزع (تقسیم کننده بیت المال)، خازن (قیمت گذار)، کاتب صدقات، دیپلمات، مسئول تبلیغات نظامی و حفاظت اطلاعات داشته است.

احمد حسن یعقوب، در پاسخ به علی عبدالرازق - که منکر وجود دولت پیامبر است - نشانه هایی از دولت و ساختار حکومتی حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) را چنین بیان می کند: «از جمله مظاهر وجود دولت اولیه اسلام، عبارتند از:

۱. رئیس این دولت، شخص نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) است که خداوند او را به عنوان نبی انتخاب کرده است و او را «ولی» نامیده است که کلامش نافذ و اوامرش مطاع است و اختیاراتش عبارتند از: نصب و یا عزل والی برای مناطق، فرماندهی لشکر و یا تعیین فرماندهان، رفع منازعات و خصومات و نصب جانشین برای خود در پایتخت و حکومت.

۲. قانون و شریعت و برنامه برای این دولت.

۳. قوای مجریه و مقننه.

۴. ارتش و تحرکات مختلف نظامی و منظم (تعیین و هدایت امیران، افسران).

۵. تنظیم عهدنامه ها (مثل معاهده صلح حدیبیه و معاهده اهل مکه).

۶. مکاتبات دیپلماتیک (مثل مکاتبه با قیصر که دحیه کلبی واسطه بود).

۷. تعیین پایتخت دولت.

۸. تبلیغات دولت (که عبارت بودند از شعرا و خطبا، مانند حسان بن ثابت، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه).

۹. اجرا کنندگان احکام (مانند علی بن ابی طالب، زبیر، مقداد، عاصم بن ثابت و ضحاک بن ابی سفیان).

۱۰. کابینه و هیئت دولت (بزرگان اصحاب و عترت طاهره که در عین حال، مجلس شورا هم محسوب می شدند).

۱۱. ولایت عهد (علی بن ابی طالب(علیه السلام) بود).

۱۲. محافظین رئیس دولت.

۱۳. شهرداری (که حسبه نام دارد و مسئول آن در مکه، سعید بن سعد بن العاص و در مدینه، عمر بن خطاب) امور که

شمرده شد، نشانه های دولت اولیه اسلام بود و به جز از عهده يك دولت، بر نمی آید و علائمی است که جز بر يك دولت

حقیقی، دلالت نمی کند» [۲۸۸].

استاد جعفر سبحانی نیز می نویسد: «این حکومت، هر چند از نظر سازمان و تشکیلات اداری، همانند حکومت های جهان

امروز نبود، ولی با يك ترکیب ابتدایی که به چهار رکن والی، عامل خراج، قاضی و اطاعت از مرکز حکومت استوار بود، در

حقیقت، نمونه يك حکومت کاملی بود؛ البته سرعت تشکیل حکومت اسلامی به وسیله پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ضرورت

این کار را در جوامع اسلامی در اولین فرصت نشان می دهد. پس جامعه مسلمانان باید در نخستین فرصت، نظام سیاسی

مستقل خود را متناسب با هر عصری تأسیس کنند. همه اینها با مطالعه کتاب هایی در زمینه سیره و تاریخ زندگانی

پیامبر(صلی الله علیه وآله) (سیره ابن هشام، تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، ارشاد مفید، کشف الغمّه) و نیز تاریخ سیاسی

اسلام از دکتر حسن ابراهیم حسن و دیگر کتاب های تاریخی، به دست می آید» [۲۸۹].

ب) اصول ساختار حکومتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) شهر مدینه را «ستاد» و شهرهای دیگر را «صف» قرار داده بود. صفوف، اختیار کافی

در تصمیم گیری و اجرا داشتند. سیاست های کلی، از مدینه ابلاغ می شد. برخی از سیاست ها هنگام اعزام، به شکل

شفاهی یا کتبی و برخی در حین مأموریت و به وسیله پیک ها بیان می شد. جدایی صف از ستاد، به گونه ای نبود که مانع

نظارت و کنترل باشد. اطلاعات و گزارش ها از راه های گوناگون، به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می رسید و آن حضرت، پس

از تفحص و اطمینان، اقدام لازم را برای تشویق، تنبیه و یا عزل، اعمال می کرد [۲۹۰]. در ستاد مدینه، با توجه به بساطت

سازمانی، خود آن حضرت، وظایف صف و ستاد را انجام می داد؛ یعنی هم برنامه ریزی، نظارت و پشتیبانی را که وظایفی

ستادی است، انجام می داد و هم آنها را اجرا و فرماندهی می کرد. به طور کلی، ساختاری که آن حضرت در اداره حکومت

خویش بنا نهاد و آن را متمایز از نظام های بعدی مدیریتی و نظام های علمی اداری کرد، مبتنی بر یکسری اصول تأسیسی و

اختصاصی برجسته و ممتاز و هماهنگ با بافت و ساخت جامعه اسلامی و برخاسته از مکتب اسلام بود. اجزای این ساختار،

عبارت بودند از:

۱. مرکزیت مسجد برای حکومت

مسجد، یگانه مقر عمومی دولت اسلامی بود. پیامبر(صلی الله علیه وآله) در سال های اقامت در مدینه، امور حکومتی و اداری

را در جایی جز مسجد انجام نمی داد. به استثنای مسجدالنبی، نه مسجد در مدینه، در دوران حیات رسول الله(صلی الله علیه

وآله)، ساخته شد. همه آن مساجد، مرکز عبادت، آموزش و انجام امور مملکتی، اداری و غیره بودند. از میان این مسجدها، مسجد النبی در مدینه، مقر مرکزی حکومت اسلامی شد و در آن جا، پیامبر نمایندگان را به حضور می پذیرفت و سفیران را از سوی خود به مأموریت های اداری، سیاسی، و نظامی روانه می ساخت [۲۹۱].

۲. اتحاد امارت و امامت

در حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، بیشتر استانداران و فرمانداران، موظف به اقامه نماز جمعه و جماعت و اداره ولایت خویش بودند و به شکل غالب، دو شأن موازی یا طولی امارت و امامت، به شکل جدا از هم وجود نداشته است. در برخی آیات قرآن دلالت دارند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به طور همزمان، هم امیر و فرمانده نظامی بود و هم امام جماعت؛ یعنی این آیات، بر اتحاد امامت و امارت، در شخص رسول خدا دلالت دارند [۲۹۲].

۳. تقسیمات کشوری بر اساس ولایات حدوداً خودمختار

بر اساس دستورالعمل ها و شرح وظایف های کتبی و شفاهی و سایر منابع و اسناد معتبر تاریخی، در حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، هر والی و حاکم اعزامی، به مثابه یک رئیس دولت محلی خودمختار، تحت نظارت حکومت مرکزی عمل می کرد [۲۹۳].

۴. سلسله مراتب ولایی

هر سازمانی طبعاً شکل و ترتیب معینی دارد که به وسیله آن، روابط مشاغل بر پایه سلسله مراتب اداری نشان داده می شود. شبکه روابط نامبرده، ترکیب سازمان را نشان می دهد که معمولاً به شکل هرم یا مثلث است؛ زیرا تعداد مشاغل در رده های بالاتر، کمتر از رده های پایین است. در رأس هرم سازمان، رئیس و یکی از معاونان او قرار دارند [۲۹۴] و به ترتیب سلسله مراتب قدرت، شاهد نزول قدرت هستیم که بنا به اصل حاکم در سلسله مراتب، زیر دست، باید از زبردست - در ساختار - فرمان ببرد.

هرم قدرت در ساختار نظام سیاسی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از خداوند متعال شروع و با رسول او ادامه یافته، به اولی الامر و کارگزاران می رسد؛ (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) [۲۹۵] و اصل اطاعت از ما فوق، بر آن حاکم

می باشد؛ چنان که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ

عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي» [۲۹۶] هر کس مرا اطاعت کند، خدا را

اطاعت کرده است و هر کس از من نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است و هر کس از فرمان منصوب من اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هر کس از فرمان منصوب من نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است». در سلسله مراتب ولایی، اطاعت از مافوق، کورکورانه نیست؛ بلکه به دلیل «دانایی و تخصص» بالا دست و ولی امر است و البته فرمان مافوق، باید در چارچوب شرع و مبتنی بر اصول شناخته شده اسلام باشد؛ «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ».

۵. وحدت دین و سیاست

ساختار حکومتی پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله)، بر پایه آمیختگی و وحدت دین و سیاست استوار بود که در واقع از راهبردهای چهارگانه پیشین نشئت می گرفت و بیان گر توانایی و ظرفیت دین اسلام و قرآن کریم، برای اداره دنیا و دین مردم بوده است. در حکومت دینی، امور سیاسی، برخاسته از متن دین هستند و بخش بزرگی از فقه و احکام اسلام، مربوط به مسائل سیاسی و اجتماعی است.

ادوارد گیبون در این باره می نویسد: «قرآن، دستور عمومی و قانون اساسی مسلمین است که شامل مجموعه قوانین دینی، اجتماعی، مدنی، تجاری، نظامی، قضایی، جنایی و جزایی است. همین مجموعه قوانین، از تکالیف زندگی روزانه گرفته تا تشریفات دینی، از تزکیه نفس تا حفظ بدن و بهداشت، از حقوق عمومی تا حقوق فردی، از منافع فردی تا منافع عمومی، از اخلاقیات تا جنایات و از عذاب مکافات این جهان تا عذاب و مکافات جهان آینده، همه را در بر دارد» [۲۹۷].

۶. انعطاف پذیری و مقتضیات زمان

انعطاف پذیری و استفاده از تجربیات و روش های مفید و کارآمد، جهت پاسخ گویی به مقتضیات زمان و مکان، یکی دیگر از ویژگی های ساختار حکومتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) است. وی به اخذ علوم از دیار کفار دستور می داد و بعضی از اموری را که سودمند بود، به کار می گرفت؛ مثل کندن خندق و روشنایی مسجد با آتش [۲۹۸]. وقتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) خواست به هرقل، امپراتور روم نامه بنویسد، گفتند: عجمان، نامه بدون مهر نمی پذیرد؛ از این جهت، برای پیامبر مهربی از نقره ساختند که نقش آن، «محمد رسول الله» بود [۲۹۹]. مسلمانان، نظام اداری خود را از ایران اقتباس کردند. دفاتر و دیوان های دستگاه خلافت آنها، به سبک دفاتر و دیوان های قدیمی ایران تنظیم می شد [۳۰۰]. و حتی کارشناسان آنها استخدام می شدند؛ یا افرادی را برای کسب تجربیات اداری به ایران می فرستادند [۳۰۱]. رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

می فرمود: «اطلبو العلم ولو بالصین». بدیهی است که منظور حضرت، معارف الهی نبود؛ بلکه علوم تجربی و تکنیکی بود [۲۰۲]. پیامبر (صلی الله علیه وآله)، حتی نسبت به سنت های موجود در جزیره العرب و قریش روحیه انعطافی داشت؛ اگر سنت ها را خوب و مفید تشخیص می داد، آنها را زنده نگه می داشت و به آنها احترام می گذاشت؛ اما اگر لازم می دید، آنها را نفی می کرد [۲۰۳].

در هر صورت، بررسی اصول فوق و سایر متون و نصوص تاریخی معتبر، اثبات کننده و مبین وجود ساختار خاص و متمایز حکومت رسول خدا می باشد [۲۰۴] و بر این اساس، تفکری که معتقد است با اوضاع صدر اسلام، نمی توان تشکیلاتی را تصور کرد و در نتیجه، بر طبل جدایی دین از سیاست می کوبد، با چالش و بطلان مواجه می شود [۲۰۵].

تشکیلات اداری

پرسش ۳۳. تشکیلات دولتی و اداری پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مدینه الرسول، چگونه بود و آن حضرت در راستای تحقق مأموریت الهی خویش، چه سازمان هایی به وجود آورد؟

شهر مدینه، پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آن جا، شاهد شکل گیری یکی از متکامل ترین دولت های روزگار، با ساختار و اصولی مترقی بود.

مؤلف کتاب دولة الرسول (صلی الله علیه وآله)، معتقد است که در حکومت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، وظایف، بر عهده یازده دستگاه بوده است که عبارت بودند از:

۱. وزیر. ۲. دستگاه اداری. ۳. دستگاه قضایی. ۴. دستگاه قنّی. ۵. دستگاه مالی. ۶. دستگاه دیپلماسی. ۷. دستگاه نظامی یا عسکری. ۸. دستگاه آموزشی و تعلیمی. ۹. دستگاه تبلیغی. ۱۰. دستگاه امنیتی. ۱۱. دستگاه حسبه.

در ادامه، به بررسی مهم ترین اقدامات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، در راستای تحقق وظایف و اهداف الهی، در تکوین دولت مدینه و تشکیلات حکومتی و اداری آن، اشاره شده که برخی عبارتند از:

کادر سیاسی مدینه (نقیبان)

اندکی پیش از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، شالوده و زیر بنای نظام اداری در این شهر، با انتخاب نقیای دوازده گانه، از میان بیش از ۷۰ نفر، توسط اوس و خزرج و به تقاضای پیامبر، آغاز شد. وظیفه و مسئولیت نقبا، مسئولیت اداری، سیاسی، فرهنگی و تبلیغ و نشر اسلام در یثرب و زمینه سازی برای مهاجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان بود [۱]. پیامبر (صلی الله علیه وآله)، این گروه را به عنوان «گروه سیاسی» و هر یک را مسئول اداره و هدایت قبیله خود قرار داد و به موازات آن، شهر مدینه، به چندین «ناحیه» یا «بخش» تقسیم می شد. در هر ناحیه یا بخشی، یک رئیس (نقیب) و چندین نایب رئیس (عریف) نیز وجود داشت. پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای اداره کل نقبا، رئیسی تعیین کرد که به او «نقیب النقباء» گفته می شد [۲] و بدین ترتیب، مجموعه شورای سیاسی دولت مدینه، از ۴۹۹ نفر تشکیل می شد و هر نقیب، دارای سه عریف بود که بر امور مالی، اجتماعی و اطلاعاتی رسیدگی می کرد. شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله)، در رأس قدرت قرار گرفته بود و تمامی مسائل اجتماعی، با تصمیم گیری وی حل می شد [۳]؛ اما پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مدینه و استقرار در آن جا و به ویژه پس از امضای پیمان مشترک دفاعی با یهود در محافظت از شهر، وی، شورای دوازده نفره را تغییر داد و مسلمانان با اعضای بیشتر و مشارکت گسترده تر، به اداره امور پرداختند.

تدوین اولین قانون اساسی جهان:

نخستین قانون اساسی مدون جهان، در اولین سال هجرت رسول اعظم (صلی الله علیه وآله) به مدینه، توسط آن بزرگوار تنظیم شد. آن حضرت، برای این که روابط اجتماعی مسلمانان را به نحوی روشن و دقیق تثبیت نموده، حقوق، مسئولیت و موقعیت اجتماعی گروه های گوناگونی را که در يك شهر زندگی می کردند، تعیین کند، دست به تنظیم يك اساس نامه یا «قانون اساسی» زد که مشتمل بر ۴۷ ماده بود [۴]. برخی از نکات مهم آن عبارتند از:

۱. تکوین «امت اسلامی»، شامل هر کسی می شود که اسلام را بپذیرد و ایمان بیاورد؛ گرچه در آینده و فارغ از ویژگی های قبیلگی و عواملی نظیر خون و نژاد است و علاوه بر آن، کسانی که در این نظام عضویت دارند، حقوقشان با یکدیگر مساوی است.

۲. پیامبر (صلی الله علیه وآله) واحدهای قبیلگی آن روز را به رسمیت شناخته، حق پناهندگی، دیه مشترک (خون بها) و بعضی حقوق مالی (بیمه) را تضمین کرده بود.

۳. این پیمان، وحدت ملی را تضمین می کند و همه در جنگ و صلح، برابرند؛ الزامات مالی که ناشی از وقوع جنگ ها باشد، مشترك است و در هنگام جنگ، خدمت نظامی، يك تعهد الزامی است و همه باید به صورت یکسان، در آن شرکت داشته باشند؛ البته پیامبر(صلی الله علیه وآله) یهودیان را تنها در دفاع از مدینه دخالت داد؛ نه در جنگ های هجومی.
 ۴. این سند، امنیت داخلی شهر مدینه را تضمین می کرد و هرگونه جنگ داخلی، محکوم شد.
 ۵. تنظیم عدالت اجتماعی و تنظیم امور قضایی و اداری، از مهم ترین اهداف و محتوای این منشور بود.
 ۶. این قرارداد، در مورد استقلال دینی و اجرای احکام شرعی یهود، استقلال قائل بود و در مورد هم پیمانان آنها نیز رعایت می شد.
 ۷. این معاهده، ارتباط مسلمانان را با یکدیگر، به ویژه در حمایت از مظلوم و احیای حق، مورد تاکید قرار می داد.
 ۸. معاهده، حق پناهندگی را در حق همه قبایل عرب و یهود، محترم می شمرد و بدین ترتیب، مسلمانان پس از امضای قرارداد، امت واحدی را به وجود آوردند و نسبت به اجرای محتوای قرارداد، التزام کامل داشتند و آن را محترم می شمردند و در نتیجه، دولت مدینه را با سه گروه دارای استقلال و تشخیص سیاسی، یعنی مهاجران، انصار و یهود، به وجود آوردند[۵].
- تشکیلات اداری دولت نبوی:
- حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)، توانست تشکیلات اداری لازم را جهت تحقق اهداف و سیاست های داخلی و خارجی دولت خویش، فراهم سازد. بخش هایی از این تشکیلات عبارتند از:
۱. بخش فرهنگ

الف) آموزش همگانی؛ پیامبر(صلی الله علیه وآله) علاوه بر آموزش معارف دینی، به سواد آموزی و آموزش خواندن و نوشتن توجه ویژه ای داشت؛ چنان که عده ای از مسلمانان را استخدام کرد تا به کودکان انصار، خواندن و نوشتن یاد دهند و شرط آزادی هر يك از اسیران بدر را که خواندن و نوشتن می دانستند، تعلیم ده تن از اصحاب و فرزندان آنان قرار داد و به زید بن ثابت دستور داد تا زبان عبری و سریانی را بیاموزد[۶].

ب) تبلیغ معارف دینی؛ پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعضی از اصحاب را برای آموزش قرآن در شهرمدینه، به یاری طلبید[۷].

ج) گروه نویسندگان؛ کاتبان، پیامبر را در انجام کارهایی مانند آمارنویسی، گزارش نویسی، بایگانی، کتابت وحی و... یاری می کردند. از این افراد، چهار تن مخصوص نوشتن وحی بودند (علی ابن ابی طالب، عثمان بن عفان، ابی بن کعب، زید بن ثابت). دو تن در امور زندگی، به آن حضرت مدد می رساندند (خالد بن سعید بن العاص و معاویه بن ابی سفیان). دو نفر آن چه را میان مردم پیش می آمد، می نوشتند (مغیره بن شعبه و حصین بن نمیر) و دو تن، مطالب مربوط به قبایل و مسائل مربوط به آنها را برای مردم می نگاشتند (عبدالله بن ارقم بن یغوث و علاء بن عقبه). همچنین زید بن ثابت، نامه هایی را که خطاب به پادشاهان بود، می نوشت[۸].

چنین تشکیلاتی، کارکرد دبیرخانه را داشت و متشکل از بایگانی و مجموعه ای از دیوان، کتابت و غیره بود[۹].
 ۲. بخش اقتصاد

الف) جمع آوری منابع مالی؛ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) افرادی را معین کرده بود تا زکات، جزیه، صدقات و مالیات را جمع آوری کنند که به چنین افرادی، «مصدق» گفته می شد. و در مجموع، تعداد عاملان و مصدقان زکات، ۲۸ نفر بودند[۱۰].

ب) مصرف و توزیع صدقات؛ شخصی که پولی را از طرف رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بین مردم توزیع و تقسیم می کرد، مؤزع نامیده می شد[۱۱].

ج) نظارت اقتصادی؛ امور اقتصادی در عهد پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)، مبتنی بر احترام به مالکیت خصوصی مشروع بود و همه فعالیت های اقتصادی و بازار، زیر نظر و مراقبت دولت بوده است تا مبادا در معاملات، از التزام به حدود شرع، تخلف شود و در بعضی حالات، متخلفین تنبیه می شدند؛ مثلاً هر محتکری که از عرضه کالاهای خود و فروش آن با قیمت مناسب که متناسب با قدرت خرید مصرف کننده بود، امتناع مورزید، به دستور پیامبر، تحت پیگرد قرار می گرفت[۱۲].
 ۳. امور قضایی

الف) قضاوت شخص پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)؛ در جریانات فراوانی، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عنوان مرجع، داور و حاکم، در جهت رفع اختلاف و فصل خصومت، قضاوت می کرد و ضوابط و قوانین قضایی خویش را اعلام می کرد[۱۳].

ب) نصب و اعزام قضات؛ پیامبر(صلی الله علیه وآله)، متناسب با نیاز جامعه اسلامی، افرادی را که صلاحیت داشتند، به عنوان قاضی به شهرهای دیگر می فرستاد[۱۴].

ج) مجازات و اجرای حدود؛ در مواردی که گناهکار استحقاق اجرای حد داشت، پیامبر اسلام به آن اقدام می کرد[۱۵].
 ۴. امور نظامی و امنیتی

الف) فرماندهی ; پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرماندهی حدود ۶۰ جنگ را بر عهده داشت که همه جنبه دفاعی داشتند و گاهی نیز به نیابت از خویش، افرادی را برای فرماندهی برخی جنگ ها تعیین می کرد.

ب) تقسیمات لشکری ; حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) در تنظیم لشکر، شیوه متعارف در آن عصر را به کار می برد و لشکر را به پنج گروه قلب، میمنه، میسره، مقدمه و ساقه، تقسیم می کرد[۱۶].

ج) مناصب نظامی ; سمت های نظامی متعددی در لشکر پیامبر(صلی الله علیه وآله) وجود داشت ; به عنوان مثال، «صاحب لوائ» به علمدار و پرچمدار پیامبر(صلی الله علیه وآله) در نبرد گفته می شد و «امیرالرماه»، به فرمانده تیراندازان در جنگ، اطلاق می شد[۱۷].

د) نیروی انسانی و آمادگی دفاعی ; در مواقع نیاز، جهاد بر تمامی مسلمانان واجد شرایط که توانایی مبارزه و دفاع را داشتند، واجب بود و هزینه جهاد نیز بر عهده خود مسلمانان بود و آنان به عنوان افراد ارتش، حقوق دریافت نمی کردند. پیامبر همواره خواهان آمار دقیق مردان مسلمان بود و برای آمار مسلمانان مرد، دفتر و سجل های مدونی موجود بوده است[۱۸].

ه) تاکتیک های جنگی ; دکتر عباس محمود العقاد، در کتاب «عبقریه محمد(صلی الله علیه وآله)»، فنون جنگی و تاکتیک های نظامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با پیشرفته ترین و مشهورترین روش های نظامی معاصر، مقایسه کرده و نشان داده است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عنوان یک رهبر سیاسی و نظامی لایق، از همه فنون نظامی، اطلاع کامل داشته و توانسته است به همه اهداف سیاسی و نظامی خود نایل آید[۱۹]. پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به جای روش های معمول کُر و قُر، روش «زحف» یا پیشروی آهسته را جایگزین کرد و جاسوسی نظامی را به عنوان برتری تاکتیکی در جنگ علیه دشمن، در برنامه خود داشت. علاوه بر آن، عده ای را به عنوان مُخَذل منصوب کرد ; یعنی کسانی که روحیه دشمن را با کید و سیاست، تخریب کرده، آنها را مهبای شکست نظامی کنند و به اصطلاح، جنگ روانی راه می انداختند ; چنان که نعیم بن مسعود بن عامر اشجعی، در جنگ احزاب، چنین مأموریتی داشته است. او در جنگ خندق، مسلمان شده بود و با نقشه، روحیه بنی قریظه را تخریب کرد. وی بین دو سپاه قریظه و غطفان، در جنگ خندق، اختلاف انداخت تا از مدینه رفتند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «الحرب خدعه ; جنگ فریب است»[۲۰].

و) مسائل امنیتی و اطلاعاتی ; بررسی های تاریخی، بیان گر این واقعیت است که مسائل امنیتی و کسب اطلاعات لازم از فعالیت ها و تحرکات دشمنان و گروه های مخالف، از اهمیت ویژه ای در سیاست های نظامی و دفاعی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) برخوردار بوده است. وی علاوه بر این که شخصا بر مسائل امنیتی و اطلاعاتی نظارت داشت، تضمین امنیت دولت در شهرها و جلوگیری از تاخت و تاز دشمن خارجی و گردآوری جنگجو، را از مسئولیت های اداری والیان خویش قرار داد. در جنگ ها، حضرت راهنمای جنگ داشت ; یعنی شخصی که اطلاعاتی در خصوص زمان، زمین و موقعیت های مختلف نیروهای خودی و دشمن داشت، رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، از اطلاعات او در جنگ استفاده می برد. برای آگاهی از توطئه های داخلی و خارجی، به ویژه در برخوردهای نظامی، عده ای از مسلمانان را برای کسب خبر از شرایط دشمن و اطلاع از تصمیمات و برنامه های آنان، اعزام می کرد. در کتاب های تاریخ و سیره، نام برخی از این مأموران و نوع مأموریتشان ثبت شده است[۲۱]. علاوه بر عیون و جاسوسان که کارکرد گروه اطلاعات - عملیات را ایفا می کردند، برای فریب دشمن، شخصی شبیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) می شد و به جای وی، در قلب لشکر قرار می گرفت. حفاظت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در جنگ ها، یک اصل مهم بود و بدین خاطر، همواره عده ای به عنوان محافظ، اطراف وی حضور داشتند. پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای رعایت حفاظت اطلاعات، برای هر فرماندهی که منصوب می شد، یکی را مأمور می کرد تا او را کنترل کند[۲۲] و در مواردی که یکی از کارگزاران دولتی، مورد اتهام و سوء ظن قرار می گرفت، پیامبر افرادی را جهت تحقیق و بررسی تعیین می کرد و اگر از فرماندهان جنگ، کسی مورد اتهام بود، رسول خدا برخی از اصحاب مورد اطمینان خود را، برای بررسی و ارائه گزارش، همراه آن سپاه اعزام می کرد[۲۳].

۵. تقسیمات کشوری

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پس از فتح عربستان، برای اداره کشور پهناور خویش، استانداران، والیان و امیرانی، برای نواحی و شهرهای بزرگ معین و نصب کرد[۲۴] ; چنان که عتاب بن اسید را به فرمانداری مکه منصوب کرد[۲۵].

۶. سیاست خارجی

الف) اعزام سفیر و ارسال نامه به سران کشورها ; مأموریت و رسالت الهی پیامبر(صلی الله علیه وآله) جهانی بود و به هیچ وجه، منحصر به مدینه یا حجاز نبود ; بدین خاطر، آن حضرت پس از تشکیل دولت خود در مدینه، با دولت های بیگانه، روابط برقرار ساخت و با اعزام سفیر و ارسال نامه به سران دیگر کشورها، رسالت خود و اصول سیاست خارجی دولت خویش را اعلام کرد[۲۶].

ب) اداره رسایل و ترجمه ؛ این اداره، از چند نفر از اصحاب تشکیل شده بود که وظیفه ترجمه نامه ها و گفت و گوها و مذاکرات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) و هیئت های خارجی را برعهده داشت[۲۷].

ج) عقد پیمان های سیاسی ؛ یکی از مهم ترین پیمان ها، پیمان حضرت با یهودیان مدینه[۲۸] و دیگری پیمان صلح حدیبیه با قریش بوده است[۲۹].

د) پذیرش هیئت های خارجی ؛ پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مدینه، خانه ای ایجاد کرد تا هیئت های سیاسی که برای دیدار با آن حضرت و تشرف به اسلام و یا با هدف دیگری به مدینه وارد می شدند، در آن جا از آنها پذیرایی شود[۳۰].

همان گونه که مشاهده می شود، پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)، به دلیل برخورداری از شئون و اختیارات مختلف الهی و در راستای فعلیت بخشیدن به اهداف عالی خویش، در زمینه های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، داخلی و خارجی، اقدام به تأسیس دولت کرد و پیشرفته ترین و کارآمدترین تشکیلات اداری و سازمان های مورد نیاز عصر خویش را به وجود آورد ؛ به نحوی که با وجود مدت زمان کوتاه و مشکلات و موانع متعدد، بیشترین و مؤثرترین دستاوردها را در جهت آزادی، عدالت، هدایت، تکامل و ترقی مادی و معنوی جامعه بشری، به ارمغان آورد.

گوستاولوبون می نویسد: «نفوذ اخلاقی همین اعراب زابیده اسلام، آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و زبر نمودند، در طریق آدمیت داخل کرد و نیز نفوذ عقلانی آنان، دروازه علوم و فنون و فلسفه را که از آن به کلی بی خبر بودند، به روی آنها باز کرد و تا ششصد سال، استاد اروپاییان بودند»[۳۱]. فریدریش دپترسی، خاورشناس و محقق آلمانی نیز چنین ادعان می کند: «علوم طبیعی، ریاضی، فلسفه و ستاره شناسی که در قرن دهم، اروپا را جلو برد، سرچشمه آنها قرآن محمد(صلی الله علیه وآله) بود و اروپا، به آیین محمد(صلی الله علیه وآله) بدهکار است»[۳۲].

دوران فتح و گسترش:

فتح مبین

پرسش ۳۴. چرا رسول الله(صلی الله علیه وآله) از صلح حدیبیه به عنوان بزرگ ترین فتح یاد کرد؟

صلح نامه حدیبیه، در سال ششم هجری میان پیامبر اسلام و نماینده مشرکان امضا شد. این پیمان، با توجه به آثار و نتایج درخشانش، پیروزی به شمار می آمد ؛ چنان که سوره فتح در بازگشت از حدیبیه، بر پیامبر نازل شد[۳۳] و در آغاز این سوره، چنین آمده است: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا) [۳۴] و خداوند، این صلح را فتح آشکار اعلام کرد و در ادامه، با ابراز رضایت از بیعت کنندگان با پیامبر در حدیبیه (که به بیعت رضوان شهرت یافت)، پاداش آنان را «فتح قریب» دانسته است.

بنابراین، می توان مجموعه تحولات مربوط به صلح حدیبیه تا فتح مکه را فتح قریب برشمرد. به مصادیق فتح، دقت کنید:

۱. صلح حدیبیه، يك فتح بدون جنگ بود[۳۵] ؛ هنگامی که پیامبر از حدیبیه باز می گشت، سوره فتح نازل شد. یکی از اصحاب عرض کرد: «این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا بازداشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند؟

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: بد سخنی گفتم ؛ بلکه این بزرگ ترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خشونت آمیز، شما را از سرزمین خود دور کنند و به شما پیشنهاد صلح دهند و با آن همه ناراحتی که قبلاً دیده اند، تمایل به ترك تعرض نشان داده اند»[۳۶]. سپس پیامبر، ناراحتی هایی را که در بدر و احزاب تحمل کردند، به آنها یادآور شد و مسلمانان تصدیق کردند که این، اعظم فتوح بوده است و آنها از روی ناآگاهی قضاوت کردند[۳۷]. قریش برای نخستین بار، اسلام و مسلمانان را به رسمیت شناخت و این امر، نشان دهنده تثبیت موقعیت مسلمانان در جزیره عربستان بود[۳۸].

به گفته واقدی، جنگ، مانع میان مردم و سخن گفتن با آنها بود و زمانی که جنگ به صلح تبدیل شد، هر کسی کمترین

شعوری داشت و درباره اسلام چیزی می شنید، مسلمان می شد[۳۹].

امام صادق(علیه السلام) می فرمود: «پس از گذشت مدتی از صلح، اسلام چنان رشد کرد که نزدیک بود بر مکه مستولی شود و مسلمانان و مشرکان، درهم آمیختند»[۴۰].

«زهري» می گوید: «فتحی عظیم تر از صلح حدیبیه، صورت نگرفت ؛ زیرا مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض دو سال، گروه عظیمی اسلام آوردند و جمعیت مسلمانان، با آنها فزونی گرفت»[۴۱].

این هشام پس از نقل گفته زهري، می نویسد: مسلمانان همراه پیامبر هنگام صلح حدیبیه، ۱۴۰۰ نفر بودند و این تعداد، در فتح مکه و در عرض دو سال، به ۱۰۰۰۰ نفر رسید[۴۲].

۲. پس از پیمان صلح و اطمینان از متوقف شدن تجاوز مشرکان، فرصت تبلیغ جهانی برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فراهم شد و حضرت نشر دعوت به خارج از مرزهای حجاز را آغاز کرد و برای شاهان بزرگ و مقامات مذهبی مسیحی و رؤسای قبایل معروف، نامه ارسال داشت [۴۳].

۳. بیشتر مفسران، پیروزی در خیبر را به عنوان آخرین سنگر یهودیان، مصداق فتح قریب می دانند [۴۴]؛ به خصوص غنایم فراوانی که در پی این فتح، نصیب مسلمانان گردید [۴۵].

۴. فتح مکه، یکی از ثمرات صلح حدیبیه است که می توان آن را فتح قریب شمرد [۴۶]؛ جابر می گفت ما فتح مکه را جز از روز حدیبیه نمی دانیم [۴۷].

دعوت جهانی

پرسش ۳۵. آیا پیامبر اسلام برای تبلیغ و پیشرفت اسلام به خارج از حجاز، مبلغ فرستاد؛ اولین اقدام حضرت در این باره چه بود؟

پس از صلح حدیبیه و اطمینان از متوقف شدن تجاوز مشرکان، پیامبر اندیشه تبلیغ خارج از حجاز را عملی ساخت و با اعزام نماینده و ارسال نامه، همگان را به یکتاپرستی و پذیرش دین اسلام فراخواند و این دعوت فراگیر، تا هنگام وفات حضرت ادامه یافت. شاهان بزرگ، مقامات مذهبی مسیحی و رؤسای قبایل معروف، مخاطبان اصلی این نامه ها بودند [۴۸]. پیامبر در یک روز، شش نامه برای شش زمامدار و حاکم بزرگ آن روز جهان، ارسال داشت. قیصر روم، خسرو پرویز (شاه ایران) مقوقس (شاه مصر)، نجاشی، (شاه حبشه)، حارث بن ابی شمر غسانی (حاکم شام) و هودّه، (شاه یمامه) برخی از حاکمان معروفی بودند که پیامبر با آنان مکاتبه کرد [۴۹].

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، نامه ای به اسقف نجران (ابوحارثه) در یمن نوشت و طی آن نامه، ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت کرد. این دعوت، موجب مذاکرات فراوانی بین نمایندگان مسیحیان با پیامبر (صلی الله علیه وآله) شد [۵۰].

فتح مکه

پرسش ۳۶. صحنه ورود پیامبر به مکه و کعبه در جریان فتح مکه، چگونه بود؟

در سال هشتم هجرت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با لشکر اسلام و با جمعیتی ده هزار نفره، حرکت کرد و در نزدیک مکه اردو زد. پیش از ورود پیامبر به مکه، ابوسفیان با راهنمایی عباس بن عبد المطلب، نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد و به ظاهر اسلام آورد. پیغمبر چند امتیاز را برای او قرار داد و گفت:

۱. هر کس به خانه ابوسفیان در آید، در امان است.

۲. هر کس در خانه خویش را ببندد، در امان است.

۳. هر کس به مسجد الحرام در آید، در امان است.

به دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، پیش از بازگشت ابوسفیان، سپاهیان مسلمان، به حضور پیامبر رسیدند تا ابوسفیان، آنان را ببیند. ابوسفیان، وقتی عظمت و شوکت مسلمانان را دید، بسیار شگفت زده شد و با شتاب به مکه باز گشت و دستور امان رسول خدا را ابلاغ کرد و مردم را از مخالفت بر حذر داشت [۵۱]. سپس پیامبر، با تقسیم بندی فرماندهان، دستور ورود به شهر را از چند نقطه صادر کرد و خود آخر، وارد مکه شد و در بالای شهر مکه (در حجون)، خیمه وی را برافراشتند [۵۲].

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پس از ورود به مکه، راهی مسجد الحرام شد و تکبیر گفت، و پیرامون کعبه طواف کرد و به هر يك از ۳۶۰ بتی که به دور کعبه نصب شده بودند، می رسید، با چوب اشاره می کرد تا به زمین می افتاد و پس از شکستن بت ها، این آیه را بر زبان جاری ساخت: **(جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)** [۵۳]؛ «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل، همواره نابود شدنی است».

سپس برای سرنگونی چند بت بزرگ که بر فراز کعبه نصب شده بودند، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را امر کرد تا پای بر دوش مبارکش نهد و بالا رود و بت ها را به زمین افکند، بشکند. علی (علیه السلام) نیز این امر را اطاعت کرد [۵۴].

بعد از این پیروزی درخشان و سریع، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دست در حلقه در خانه کعبه کرد و خطاب به اهل مکه که در آن جا جمع بودند، فرمود: «شما چه می گوئید و چه گمان دارید؟ درباره شما، چه دستوری بدهم؟

آنان گفتند: ما جز خیر و نیکی، از تو انتظار نداریم؛ تو برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار مایی و امروز، به قدرت رسیده ای؛ ما را بیخشن. اشك در چشمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) حلقه زد و صدای گریه مردم مکه نیز بلند شد.

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: من درباره شما همان می گویم که برادرم یوسف گفت ؛ «امروز هیچ گونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود. خداوند شمارا می بخشد و او ارحم الراحمین است»[۵۵] و آن گاه آیه ۱۳ سوره حجرات را تلاوت کرد و توصیه هایی نیز به آنان فرمود و همگان را مشمول عفو عمومی خود قرار داد[۵۶] و به این ترتیب، با فتح مکه، قدرت سیاسی مشرکان در هم شکست.

روزهای پایانی حیات:

نگرانی های پیامبر

۱ پرسش ۳۷ . آیا پیامبر از عقبگرد امتش به عصر جاهلیت و ایجاد شکاف بین آنها، پس از رحلت خود، نگران بود؟ آیات قرآنی و قرائن تاریخی، نشان می دهند که پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله)، از آینده جامعه اسلامی سخت نگران بود و با مشاهده يك سلسله حوادث ناگوار، این احتمال در ذهن او قوّت می گرفت که ممکن است گروه یا گروه هایی پس از درگذشت او، به دوران جاهلی باز گردند و سنن الهی را به دست فراموشی بسپارند. این احتمال، موقعی در ذهن او قوّت گرفت که در جنگ احد (هنگامی که خبر دروغین کشته شدن پیامبر از طرف دشمن، در میدان نبرد، منتشر گشت)، با چشم خود مشاهده کرد که اکثریت قریب به اتفاق آنان، راه فرار در پیش گرفته، به کوه ها و نقاط دور دست پناه بردند و برخی تصمیم گرفتند که از طریق رئیس منافقان، «عبدالله بن ابی»، از ابو سفیان امان بگیرند و عقاید مذهبی آنان آن چنان سست و بی پایه گردید که درباره خدا گمان بد بردند و افکار جاهلی به ذهن خود راه دادند. قرآن مجید، از این راز، چنین پرده بر می دارد: (وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ) [۵۷] ؛ «گروهی از یاران پیامبر، به اندازه ای در فکر جان خود بودند که درباره خدا، گمان های باطل، به سان گمان های دوران جاهلیت می بردند و می گفتند که آیا چیزی از امر (حاکمیت بر مسلمین) برای ما هست»؟

قرآن مجید در آیه دیگری به طور تلویحی، از اختلاف و دودستگی یاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خبر داده، می فرماید: (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَبْصُرَ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) [۵۸] ؛ «محمد(صلی الله علیه وآله) فقط پیامبری است از جانب خدا و پیش از او نیز پیامبرانی آمده و رفته اند ؛ هرگاه بمیرد و یا کشته شود، آیا شما به افکار و عقاید جاهلیت باز می گردید و هر کس، عقب گرد کند، ضرری به خدا نمی رساند. خداوند، سیاس گزاران را سزای نیک می دهد». آیا عقل و خرد اجازه می دهد که پیامبر گرامی، چنین امّتی را که در حال انحلال و اختلاف است، به حال خود واگذار کند و امام، حاکم و فرمانروایی برای آنان تعیین نکند.

علاقه به ثبات وضع، الزام می کند که پیشوای امّت، فرد لایق و شایسته ای را برای آنان انتخاب کند ؛ تا در حد امکان، از اختلاف و دودستگی و انحلال و ناپایداری، جلوگیری به عمل آورد. جامعه اسلامی آن روز، از گروه های مختلفی تشکیل شده بود و هر گروهی، هوسی را در سر می پروراند ؛ جمعیت انصار از دو گروه معروف اوس و خزرج و گروه مهاجر، علاوه بر بنی هاشم و بنی امیه، از قبایل تیم و عدی تشکیل شده بود، و هر گروهی در این فکر بود که زمامداری امّت و رهبری جامعه از آن او باشد و رئیس قبیله وی، بر چنین مقامی تکیه زند. پیامبر با اطلاع و آگاهی از این امر، چگونه موضوع انتخاب رهبری امّت را که می تواند به بسیاری از اختلافات خاتمه دهد، به چنین جمعیتی واگذار کرده و از این طریق، اختلاف و شکاف وسیعی در میان امّت پدید آورده است؟ بزرگ ترین شکافی که پس از درگذشت پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) در صفوف مسلمانان به وجود آمد و ضربه شکننده ای بر وحدت و یکپارچگی آنان زد، اختلاف نظر در باب زعیم و حاکم اسلامی بود. اگر مسلمانان در این موضوع، دچار دودستگی نمی شدند، بسیاری از اختلافات در پرتو اتحاد کلمه در مسئله فرمانروایی، ذوب می گشت و نمودی نمی یافت ؛ ولی اختلاف در این امر مهم و اساسی، سرچشمه اختلافات دو دستگی ها، جنگ ها و فتنه های بعدی گردید و سرانجام، امّت واحدی را به صورت گروه ها و ملّت های پراکنده در آورد که گاهی نیز با هم به درگیری و نزاع می پرداختند.

دغدغه در غدیر

پرسش ۳۸ . آیا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در واقع، از طرح علنی جانشینی در غدیر خم واهمه داشت؟

نگاه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به جانشینی حضرت علی(علیه السلام)، الهی بود و آن حضرت(صلی الله علیه وآله)، به حفظ آیین وحی می اندیشید و طبیعی است که آشناترین فرد به کتاب و سنت و شجاع ترین و کوشاترین فرد، در راه گسترش اسلام را برگزیند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) با وضعیت جامعه آشنا بود. از این رو، از آغاز رسالت و در «یوم الدار» و سپس در موقعیت های گوناگون قبل و بعد از هجرت، به بهانه های مختلف و با بیان های متفاوت، ویژگی های حضرت علی(علیه السلام) را یاد آور می شد و از جانشینی اش سخن به میان می آورد[۵۹]. و سرانجام در آخرین حج و از سوی خداوند، مأمور شد تا در بزرگ ترین اجتماع مسلمانان در غدیر خم که برخی شمار آنها را بیش از یکصد هزار تن دانسته اند، آشکارا این مسئله را اعلام کند[۶۰] و دغدغه مخالفت جامعه را نادیده بگیرد. به این آیه بنگرید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا تَلْفُتْ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ...) [۶۱] ؛ «ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد...».

بر اساس آن چه در شأن نزول این آیه آمده است، خداوند دستور داده است که رسول الله(صلی الله علیه وآله)، امیرمؤمنان(علیه السلام) را جانشین خود گرداند. با دقت در معنا و لحن فراز **(وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)** [۶۲] در آیه مذکور، چنین بر می آید که با توجه به ترکیب جمعیتی موجود در غدیر و احتمال مخالفت علنی آنان، پیامبر از اعلام جانشینی در غدیر، دغدغه و هراس داشت و نزول آیه، به وی ایمنی بخشید و پیامبر از ولایت علی(علیه السلام) سخن گفت و تمامی حاضران نیز بیعت کردند[۶۳]. به گفته امام محمد غزالی، عمر خطاب، ابتدا در روز غدیر خم با حضرت علی(علیه السلام) بیعت کرد؛ ولی پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، تحت تأثیر هوای نفس و حب ریاست و جاه طلبی قرار گرفت و به آن بیعت پشت کرد[۶۴].

در این عبارت، دو واژه «عصمت» و «ناس» بسیار راهگشاست. خداوند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از چه چیزی حفظ می کرد و این «ناس»، چه کسانی بودند؟ با توجه به واقعیت خارجی و ایمن نماندن پیامبر(صلی الله علیه وآله) از شرّ زبان مردم و نیز با توجه به این که سرانجام مسئله جانشینی امام علی(علیه السلام) به سامان نرسید، بعید نمی نماید که مراد از واژه «يعصمك»، نگه داری پیامبر(صلی الله علیه وآله) از هجوم فیزیکی و ناگهانی مردم باشد؛ چنان که واژه «ناس»، بر مردم عادی و اکثریت نو مسلمان آن زمان دلالت دارد.

سپاه اسامه و تثبیت جانشینی

پرسش ۳۹. آیا میان اعزام سپاه اسامه و تثبیت جانشینی امیرمؤمنان(علیه السلام)، ارتباطی وجود دارد؟ پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در واپسین روزهای زندگی اش در ۳۶ صفر، فرمان داد لشکری عظیم به فرماندهی جوانی به نام اسامه بن زید به سمت دورترین مرزهای کشور اسلامی (مرزهای روم) رهسپار شود[۶۵]. کالبد شکافی دقیق این جریان، نشان می دهد که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در راستای تثبیت جانشینی حضرت علی(علیه السلام)، به چنین اقدامی دست یازید. دلایل این ادعا عبارتند از:

۱. در آن هنگام و در آستانه وفات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، خالی کردن مرکز حکومت از نیروهای نظامی و ارسال آن به دورترین نقاط به صلاح جامعه نبود؛ چون احتمال داشت پس از وفات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، بسیاری از نومسلمانان قبایل اطراف سر به شورش بردارند و کیان جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گیرد. آن چه این تصمیم گیری را در نظر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) منطقی جلوه می داد، دور ساختن مخالفان جانشینی حضرت علی(علیه السلام) از مدینه بود. به اذعان مورخان، تمامی اصحاب نخستین و انصار، برای اعزام آماده شدند و در میان آنها، دو خلیفه نخست نیز وجود داشتند و هیچ نامی از علی(علیه السلام) برده نشده است[۶۶].

۲. دقت در ترکیب سپاه اسامه، نشان می دهد تمام کسانی که احتمال داشت با جانشینی حضرت علی(علیه السلام) مخالفت ورزند، ملزم بودند که در این سپاه شرکت جویند[۶۷] و کسانی که به بهانه بیماری پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از اردوگاه به مدینه باز می گشتند، با جمله تأکیدی **«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ اسَامَةَ»** [۶۸] روبه رو می شدند و در مقابل، باران و موافقان جانشینی حضرت علی(علیه السلام)، چون عمار، مقداد و سلمان، از حضور در این سپاه معاف گشتند و ملزم شدند در مدینه به سر برند[۶۹].

۳. انتصاب جوانی ۱۸ ساله[۷۰] به مقام فرماندهی لشکر، اعتراضات بسیاری به همراه داشت و گروهی به کمی سن اسامه اعتراض کردند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خشمگین شد و فرمود: او لیاقت امیری لشکر را دارد. عمر نسبت به سن

اسامه و فرماندهی او معترض بود[۷۱]. عدم توجه به اعتراضات اصحاب، جز از کار انداختن مهم ترین[۷۲] دستاویز مخالفان جانشینی علی(علیه السلام) مبنی بر جوانی او، هیچ توجیهی نداشت؛ زیرا اسامه بن زید که از جهاتی چون سابقه مسلمانی، شرافت، شجاعت و کاردانی، سر آمد اصحاب به شمار نمی آمد و از نظر سنی حدود ۱۵ سال از علی(علیه السلام) کوچک تر بود. با توجه به آن که در بسیاری از ویژگی ها با حضرت علی(علیه السلام) قابل مقایسه نمی نمود. در مقام فرماندهی سپاهی عظیم و متشکل از اصحاب بزرگی، مانند ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص قرار گرفت. لازم به ذکر است که خلیفه دوم در برابر این پرسش که چرا با علی(علیه السلام) چنین برخوردی شده، مسئله کم سنی وی را بهانه کرد[۷۳].

۴. بر اساس سخنی از امیرمؤمنان(علیه السلام)، هدف از اعزام سپاه اسامه، تثبیت ولایت آن حضرت بوده است[۷۴].

نماز ابوبکر

پرسش ۴۰. آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله) در بیماری آخر عمرش، ابوبکر را برای نماز به مسجد فرستاد؟ در این باره، توجه به چند نکته زیر لازم است:

۱. این مطلب از نظر تاریخی ثابت نیست و به گفته دکتر احمد محمود صبحی، این ماجرا، ساخته افرادی از طرفداران ابوبکر است که خواسته اند نصی برای خلافت ابوبکر دست و پا کنند[۷۵].

۲. برخی از شواهد تاریخی نشان می دهد، که چون پیامبر بر اثر شدت بیماری در حالت اغما قرار گرفت، عایشه این موضوع را به ابوبکر خبر داد و از او خواست تا به مسجد برود و نماز جماعت را اقامه کند. و چون پیامبر به هوش آمد و از قضیه مطلع شد، به مسجد رفته، ابوبکر را کنار زد و خود نماز جماعت را اقامه کرد. امیرمؤمنان(علیه السلام) معتقد بود که عایشه به ظاهر از طرف پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفته بود که ابوبکر به جای او نماز بخواند[۷۶].

۳. به فرض این که پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ابوبکر را به مسجد فرستاده باشد، این مطلب، دلیل افضلیت وی بر علی(علیه السلام) نیست؛ زیرا تعداد مواردی که حضرت علی(علیه السلام) به جای پیامبر(صلی الله علیه وآله) نماز خواند، بیشتر است و آن حضرت بیش از هر کس دیگری، به جای پیامبر نماز خوانده و علاوه بر این، افراد متعدد دیگری نیز به جای پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نماز جماعت اقامه کرده اند؛ در حالی که هیچ کسی از این مسئله برای آنان، فضیلتی ویژه و به خصوص در راستای خلافت و ولایت، استنباط نکرده است. برخی از این افراد، عبارتند از: سعد بن عباد، زید بن حارثه، اباسلمه مخزومی، ابولبابه، عثمان، عبدالله ام مکتوم[۷۷].

ماجرای روز پنج شنبه

پرسش ۴۱. دستور پیامبر اسلام برای کتابت وصیت در آخرین لحظات عمر، چه بود و با چه عکس العملی مواجه شد؟ در روز پنج شنبه و چهار روز پیش از درگذشت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نگرانی از اجرای توطئه مخالفان جانشینی خلافت امیرمؤمنان(علیه السلام)، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را بر آن داشت تا در زمانی که بسیاری از اصحاب در منزل وی جمع بودند، آوردن قلم و کاغذ را دستور دهد تا چیزی بنویسد که بعد از آن، امت گمراه نشوند. مخالفان حاضر در خانه پیامبر، به سرکردگی یک چهره شاخص، با اجرای این دستور مخالفت کرده، ضمن توهین به پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از نگارش این سند جلوگیری کردند. درباره این ماجرا، که به واقعه «یوم الخمیس» شهرت یافت، نکات ذیل لازم به ذکر است:

۱. تاریخ در این جا تنها از یک تن نام می برد که به مخالفت برخاست و در برابر این دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایستاد و گفت: بیماری و تب بر پیامبر غلبه کرده، هذیان می گوید؛ قرآن پیش شماست و کتاب آسمانی، ما را کافی است. او، همان خلیفه دوم بود[۷۸] که موافقانی هم در آن جمع داشت. جابر بن عبدالله انصاری به مخالفت عمر و جلوگیری از نوشتن وصیت پیامبر اشاره می کند[۷۹]. امام بخاری در هفت جا از کتاب خود و مسلم در سه جا از کتاب خود نوشته اند که عمر بن الخطاب، این تعبیر را نسبت به پیامبر داشته است[۸۰].

۲. گروهی با عمر مخالفت کرده، گفتند حتماً باید دستور پیامبر اجرا گردد؛ بروید قلم و کاغذی بیاورید تا آن چه مورد نظر اوست، نوشته شود، و برخی جانب عمر را گرفتند و از آوردن قلم و دوات جلوگیری کردند. پیامبر از اختلاف و سخنان جسارت آمیز آنان سخت ناراحت شد و گفت: برخیزید و بروید که نباید در حضور پیامبری، ندای اختلاف برخیزد.

۳. پیامبر(صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت که موقعیت خلافت امیرمؤمنان(علیه السلام) را که در طول بیست سال گذشته، در غدیر خم و به صورت شفاهی اعلام داشته بود، به طور کتبی و صریح، تحکیم کرده، سندی زنده پیرامون موضوع خلافت به یادگار بگذارد. در دیدار خلیفه دوم و ابن عباس، چون سخن از امیرمؤمنان(علیه السلام) شد، عمر از وی پرسید:

آیا [امیرمؤمنان] بر این باور است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) او را منصوب کرده است؟ ابن عباس گفت: آری و علاوه بر این، من از پدرم عباس در این باره پرسیدم و او نیز تأیید کرد. عمر گفت: آری از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره وی مطلبی بود که حجت نتواند بود. آن حضرت در هنگام بیماری، سر آن داشت تا به اسم او تصریح کند ؛ اما من به خاطر اسلام، از این کار ممانعت کردم[۸۱]!

۴. بنا به نقل مورخان و محدثان اهل سنت، ابن عباس در حالی که اشک چونان سیل بر گونه هایش جاری بود، می گفت: تمامی مصیبت و بدبختی همان است که با اختلاف و شلوغ کاری خود، مانع از نوشتن کتاب توسط رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شدند و گفتند که رسول خدا هذیان می گوید[۸۲].

شخصیت و رفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله):

برتری پیامبر

۱ پرسش ۴۲ . طبق آیه ۱۵۲ سوره نساء، بین رسولان خدا فرقی وجود ندارد ؛ پس چرا ما محمد(صلی الله علیه وآله)را برتر از دیگر رسولان می دانیم؟

در قرآن دو نکته زیر بیان شده است:

۱. بین انبیاء نباید فرق بگذارید ؛ (الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُعْرِفُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ) [۸۳] ؛ «و کسانی که به خدا و پیامبران ایمان آورده و میان هیچ کدام از آنان فرقی نگذاشته اند...».

۲. برخی انبیا بر برخی دیگر رجحان و فضیلت دارند ؛ (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ...) [۸۴] ؛ «برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان، کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد...».

از جمع این آیات استفاده می شود که موضوع اول در این جهت است که همه فرستاده خدا و از سوی او هستند و بر همگی خداپرستان لازم است که در اعتقاد به حقانیت پیامبران، تفاوت قائل نشوند و این گونه نباشد که به برخی ایمان بیاورند و به برخی ایمان نیاورند ؛ ولی موضوع دوم، درباره مقایسه پیامبران با یکدیگر است.

از این رو، همه مفسران بر آنند که در تفسیر آیات قرآن کریم، نباید به يك آیه بسنده کرد ؛ بلکه باید همه آیات قرآن کریم را - به ویژه آیاتی که درباره يك موضوع هستند - در کنار هم قرار داد و پس از بررسی، همه آنها و کنکاش در ارتباط آیه ها با یکدیگر یا عدم آن، اقدام به تفسیر و برداشت کرد.

از این جهت، هر چند در این آیه و آیات دیگری از قرآن کریم، آمده است که میان رسولان فرقی نیست، اما در قرآن کریم، آیاتی داریم که بر برتری و فضیلت برخی انبیا بر بعضی دیگر، به صراحت، اشاره دارد. به جز آیه ۲۵۳ سوره بقره، می توان از این آیه نیز یاد کرد:

(وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) [۸۵] ؛ «در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی دیگر، برتری بخشیدیم».

در نتیجه، به روشنی ثابت می شود که همه پیامبران الهی با این که از نظر نبوت و رسالت، همانند هم بودند و ما نباید در حقانیت آنها تفاوت قایل شویم، اما از جهت مقام علمی، گستره رسالت و تلاش هدایت گری، در مقایسه با یکدیگر، یکسان نبودند[۸۶]. برتری حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) بر دیگر پیامبران بزرگ را این گونه می توان تفسیر کرد.

ختم نبوت

پرسش ۴۳ . آیا می توان گفت که محمد(صلی الله علیه وآله) خاتم النبیین است ؛ نه خاتم المرسلین؟
نبی، اعم از رسول است و انبیا دو قسمند ؛ انبیای مرسل و انبیای غیر مرسل ؛ پس وقتی بعد از حضرت رسول، نبیّ ای نیاید، حتماً رسولی هم نخواهد آمد. توضیح بیشتر، در مفهوم نبی و رسول نهفته است. این دو واژه، هر چند از نظر مفهومی متباینند، اما به لحاظ مصداقی، بین آنها عموم و خصوص مطلق برقرار است ؛ یعنی هر رسولی، نبی هم هست ؛ ولی چنین نیست که همه انبیا، رسول نیز باشند. بر این اساس، این سخن که پس از پیامبر اسلام، هیچ نبیّ ای نخواهد آمد، شامل رسول نیز می شود و لذا لازمه ختم نبوت، ختم رسالت می باشد ؛ چون نفی عام، مستلزم نفی خاص است[۸۷].

بازخواست پیامبر(صلی الله علیه وآله)

پرسش ۴۴ . در کدام آیه از سوره های قرآن کریم، به طور ظاهری استنباط می شود که پروردگار عالم، به صورت بازخواست و تندی با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) صحبت می نماید؟

خطاب های قرآن کریم، به پیامبر اکرم، به دو صورت می باشند:

۱. خطاب خاص با مراد خاص ؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: **(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)** [۸۸]. در این عبارت قرآنی، لفظ رسول، مخاطب خاص است و تکلیف ابلاغ حکم این آیه، تنها بر عهده اوست.

۲. خطاب خاص با مراد عام ؛ در این گونه خطاب ها، گرچه مخاطب، شخص پیامبر اکرم است، اما مراد از این خطاب، عموم مسلمانان است. بسیاری از آیاتی که به ظاهر با عتاب، پیامبر اکرم را مخاطب قرار داده است، از این قسمند ؛ از جمله این آیات، آیه ذیل است:

(وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) [۸۹] ؛ «و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند، وحی شده است، اگر شرك ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیان کاران خواهی شد». در واقع، این خطاب ها از قبیل ضرب المثل معروف عرب است که می گوید: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره ؛ منظورم تویی ؛ ولی همسایه،! تو بشنو».

۳. برخی آیات نیز به ظاهر خطاب تندی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دارند ؛ ولی در واقع، از حضرت رفع اتهام می کند و مقام والای حضرت را نشان می دهد ؛ مانند این آیه:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) [۹۰] ؛ «و اگر او پاره ای گفته ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می گرفتیم ؛ سپس رگ قلبش را پاره می کردیم». این آیه، نشان از آن دارد که پیامبر(صلی الله علیه وآله)، در تلقی، حفظ و ابلاغ وحی، امانت کامل را رعایت کرده است.

استغفار پیامبر(صلی الله علیه وآله)

پرسش ۴۵ . چرا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) استغفار می کرد و راز این استغفار چیست و این مسئله، چگونه با عصمت ایشان سازگار است و به عبارت دیگر، با این که پیامبر معصوم بود و مرتکب گناه نمی شد، پس چرا در دعایش از فرونی گناه، استغفار می کرد؟

درباره این پرسش، نکات زیر، لازم به ذکر است:

۱. توبه، یکی از عبادات بزرگ است. خداوند در قرآن مجید، مؤمنان راستین را چنین توصیف می کند: **(الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْغَافِلِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّحَرِ)** [۹۱] ؛ «آنان شکیبایند و راست گو ؛ همواره اطاعت پیشه اند و انفاق گر و سحرگهان، به استغفار می پردازند».

در جای دیگر می فرماید: **(كَاُنُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)** [۹۲] ؛ «شبانگاه، اندکی می آرَمند و سحرگاهان، به استغفار می پردازند».

بنابراین، چنان که مشاهده می شود، قرآن مجید توبه را عمل بهترین مؤمنان و شب زنده داران خوانده است و از دیگر سو، همه مؤمنان را به توبه فراخوانده، می فرماید: **(تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)** [۹۳] ؛ «ای ایمان آورندگان! همه با هم به درگاه خدا توبه کنید ؛ باشد که رستگار شوید».

در جای دیگر می فرماید: **(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ)** [۹۴] ؛ «خداوند، توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد».

از آن چه گذشت، روشن می شود که در نگاه قرآن، اساساً توبه، عمل پارسایان و مؤمنان و عبادتی است که همه ایمان آورندگان، به آن دعوت شده اند و انجام دادن آن، گشاینده درهای رحمت الهی و یکی از مهم ترین عوامل قرب و وصال معبود است. اگر به حقیقت توبه نظر کنیم، آن را زیباترین جلوه خضوع و خشوع و اظهار تذلل و زاری و اعتراف به قصور و تقصیر بنده ای بی نهایت کوچک، در برابر آفریدگاری بی نهایت بزرگ می یابیم. از این رو، شایسته است که اولیای الهی، پیش و بیش و بهتر از همه، این دعوت الهی را لبیک گویند و در تمام حالات خود، بر توبه و استغفار، مداومت ورزند تا به این وسیله، به فیض قرب الهی نایل شوند.

۲. استغفار و توبه، دارای مراتب و درجاتی متناسب با عاملان آن است. توبه گنه کاران، توبه از گناه می باشد و توبه اولیا، توبه از پرداختن به غیرخدا و توجه به غیرحق است.

۳. توبه و استغفار اولیای الهی و معصومان، مرتبه ای بالاتر از اینها دارد، آنان چون مستغرق در ذات جمیل الهی اند و توجّه به مقام ربوبی (کمال مطلق) دارند، وقتی به خود و اعمال خویش می نگرند، با تمام عظمت و بزرگی آن اعمال، آنها را در برابر عظمت بی نهایت الهی، بسیار کوچک و مایه سرافکندگی و شرمندگی می بینند.

۴. در حدیث نبوی، چنین آمده است: «انه لیُغان علی قلبی و انی أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فی کل یوم مائة مره [۹۵]؛ گاهی بر دلم غبار می نشیند و من هر روز، هفتاد بار از خدا آمرزش می خواهم».

امام خمینی در شرح این حدیث می نویسد: «اولیای خدا، همواره انقطاع به سوی خدا دارند؛ ولی به جهت مأموریت الهی خود، گاه به ناچار در مرآت عالم کثرات، توجه به حضرت حق می کنند و همین نزد آنان کدورت محسوب شده و برای زدودنش، استغفار می کنند. امام سجاد(علیه السلام) است که مناجات هایش را شما می بینید و می بینید چطور از معاصی می ترسد... مسئله غیر از این مسائلی است که در فکر ما یا در عقل عقلا یا در عرفان عرفا بیاید. ... از گناه خودشان گریه می کردند تا صبح، از پیغمبر گرفته تا امام عصر(عج)، همه از گناه می ترسیدند. گناه آنها، غیر از این است که من و شما داریم؛ آن که يك عظمتی را ادراك می کردند که توجه به کثرت، نزد آنها از گناهان کبیره است... آنان در مقابل عظمت خدا، وقتی که خودشان را حساب می کنند، می بینند که هیچ نیستند و هیچ ندارند. واقع مطلب، همین است؛ جز او کسی نیست و چیزی نیست... و از این که حضور در مقابل حق تعالی دارند و مع ذلك دارند مردم را دعوت می کنند، از همین، کدورت حاصل می شده» [۹۶].

۵. استغفار برای اولیای الهی، جنبه دفع و برای ما، جنبه رفع دارد؛ یعنی ما استغفار می کنیم تا لغزش هایمان بخشیده شود و آنان استغفار می کنند تا نلغزند و اصلاً گناه به سراغشان نیاید. آن بزرگان با توبه، عبادت و اطاعت، درجات عصمت خویش را شدت می بخشند. از این رو، استغفار و توبه، در بالا رفتن درجات و پایداری عصمت آنان، دخالت دارد.

۶. توبه و استغفار و استغاثه دائمی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در پیشگاه خدا، بالاترین نقش عملی را در تربیت امت دارد و به دیگران می آموزد که چگونه در پیشگاه خدا به توبه، تضرع و انابه بپردازند و به جهت پاره ای از اعمال نیک، مغرور نگردند.

پیامبر و سوره هود

پرسش ۴۶. چرا پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود که سوره هود و نظایر آن، مرا پیر کرد؟

در تحلیل این سخن آرا و نظرهای گوناگونی مطرح شده که برخی عبارتند از:

۱. حکیم سبزواری معتقد است که ویژگی سوره هود این است که خداوند در آن، دستور به استقامت و پایداری، به رهبر و امت اسلامی داده است؛ (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِنْ تَابِ مَعَكَ) [۹۷]؛ «تو و همراهانت، پایدار باشید». رسول حق، باید به گونه ای زندگی کند که تا پایان راه، انسان های پایدار، او را همراهی کنند و این، بسیار دشوار است؛ هم استقامت شخصی دشوار است و هم استقامت امت.

۲. به باور علامه طباطبایی، آن چه جامع بین سوره هود و سوره واقعه و پیر کننده است، قیامت است؛ چون مسئله قیامت، در این دو سوره مطرح است و شاهد قرآنی استاد علامه این است که قرآن کریم درباره آن روز می گوید: کودک را پیر می کند؛ (يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا) [۹۸] عذاب آن روز و شدت و طولانی بودن آن، سبب پیر شدن است و مسئله قیامت، به وضوح در پایان سوره هود آمده است؛ (يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ. فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِيهِ النَّارَ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهْقٌ. خَالِدِينَ فِيهَا...) [۹۹].

۳. نویسنده کتاب فتوحات نیز بر این نظر است که آن چه رسول الله(صلی الله علیه وآله) همان فرمان «دور باش» خدای سبحان است. خداوند درباره بسیاری از اقوام در سوره هود، دورباد می گوید؛ مانند دور باد قوم ثمود؛ دور باد قوم مدین؛ (أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ) [۱۰۰]. خبر تلخ دور باد، انسان را پیر می کند؛ زیرا می ترسد که شاید دستور دورباش از ساحت قدس الهی، به قوم وی برسد که البته این بی ارتباط با مسئله قیامت نیست. با در نظر گرفتن آیه (فَأْتِيَا تُولُوا قَتْمَ وَحِهَ اللَّهُ) [۱۰۱] و آیه (هُوَ مَعَكُمْ أَتِيَا كُنْتُمْ) [۱۰۲]، باید دوری از خداوند، به دوری از رحمت خاص او معنا شود و گرنه مجموعه قهر و مهر الهی و جامع جلال و جمال حق، همه جا هست [۱۰۳].

شب زنده داری

پرسش ۴۷. عبادت و شب زنده داری پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، چگونه بود؟

خداوند سبحان، رسول گرمی(صلی الله علیه وآله) را به شب زنده داری امر فرمود تا از این طریق، به مقام محمود بار یابد؛ (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا) [۱۰۴].

پیامبر در اقامه نماز، به قدری به خود زحمت می داد که خداوند فرمود: **(مَا أُنْزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِيَتَشْفَىٰ)** [۱۰۵]؛ «قرآن نیامده تا خود را به زحمت بیندازی».

پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای خواندن نماز شب، نخست آب وضو و مسواک خود را از قبل مهیا می کرد و پس از خوابی کوتاه، بیدار می شد و چهار رکعت نماز می خواند و سپس قدری می خوابید و دوباره برمی خاست و به همین ترتیب عمل می کرد. او هر بار که بیدار می شد، به آسمان ها نگاه کرده، این آیات را تلاوت می کرد[۱۰۶]: **(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ خُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ)** [۱۰۷].

این گونه آیات، انسان را به تفکر در نظام آفرینش تشویق کرده، ضمن بیان برخی اوصاف فرزائگان، دیگران را به فرزانه شدن ترغیب می کند و نیز هدفداری نظام خلقت را گوشزد می کند و روش نیایش مسیحانه در پیشگاه خداوند را برای امن از عذاب دوزخ، به سالکان می آموزد[۱۰۸].

مقام محمود

پرسش ۴۸ . منظور از مقام محمود که در سوره اسراء، آیه ۷۹ و همچنین زیارت عاشورا آمده، به چه معناست؟
۱. مقام محمود، مقام شفاعت است و این مقام، در مرحله نخست، ویژه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و بعد اهل بیت(علیهم السلام) او است. روایات فراوانی وجود دارد که مقام محمود را به مقام شفاعت، تفسیر کرده است. امام صادق(علیه السلام) درباره مقام محمود می فرماید: مقام و مرتبه ای است که همه پیشینیان و متأخران، غبطه آن را می خورند[۱۰۹].
در حدیث دیگری چنین آمده است: وقتی علی بن ابی طالب(علیه السلام)، آیه **(فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا)** [۱۱۰] را تلاوت کرد، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، به علی(علیه السلام)فرمود: «همانا پروردگار متعال، شفاعت را به من بخشید تا در حق اهل توحید از اتمم، شفاعت کنم و آن را درباره دشمنان تو و دشمنان فرزندان تو، ممنوع ساخت»[۱۱۱].

همچنین فرمود: مقام پسندیده، مقامی است که من در آن برای اتمم شفاعت می کنم[۱۱۲].
در این زمینه، در آثار دانشمندان اهل سنت، روایات زیادی از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نقل شده که در آنها، مقام محمود، به شفاعت، تفسیر و تأویل شده است[۱۱۳].

مفسران به پیروی از این احادیث، معتقدند که «منظور از این مقام والا و ارجمند، منزلت شفاعت و بالاتر از مقام شفاعت است»[۱۱۴].

۲. گرچه مقام محمود، ویژه پیامبر و آل اوست، ولی در مراحل پایین تر، عالمان راستین، شهدا و مؤمنین هم می توانند این مقام را دارا شوند و به اذن خدا، از بعضی افراد، شفاعت کنند. امیرالمومنین(علیه السلام) در مورد اهل محشر می فرماید: «جمع می شوند در موطنی که در آن جا، مقام حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)است. آن گاه، پیامبر به گونه ای خداوند را ستایش می کند که هیچ کس قبل از او ستایش نکرده است و بعد از آن، ستایش می کند هر مؤمن و مؤمنه ای، و ابتدا می کند به صدیقین و شهدا و بعد از آن صالحان؛ در این هنگام تمامی اهل آسمان و زمین، پیامبر را ستایش می کنند؛ چنان که در قرآن آمده است: **(عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا)**؛ «پس خوشا به حال کسی که برای او در این روز، بهره و نصیبی باشد و وای به حال کسی که در این روز، بهره و نصیبی نداشته باشد»[۱۱۵].

عدم اطلاع پیامبر(صلی الله علیه وآله)

پرسش ۴۹ . چرا در اوایل سوره یوسف، صفت غفلت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت داده شده است؟
غفلت در آیه سوم این سوره، به معنای رایج آن، یعنی عدم التفات به مبدأ و معاد نیست؛ بلکه این سخن در ذیل آیه سوم سوره یوسف[۱۱۶]، اشاره به موردی است که در صدر همین آیه بیان شده است و مقصود از آن، عدم اطلاع پیامبر(صلی الله علیه وآله) از قصص نیکوی وحی است؛ پیش از آن که خداوند آنها را برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) باز گوید.

از این مطلب، دو نکته مهم زیر استفاده می شود:

۱. این حکایات، پیش از نزول قرآن، در جامعه یا در کتاب های دینی پیشین مطرح نبوده تا ناباوران بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) خرده گیرند که آنها را از زبان مردم گرفته یا از متون پیشین اقتباس کرده است.

۲. علم پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از ناحیه خداوند است و تا پروردگار عالم چیزی را از طریق وحی یا الهام به او تعلیم ندهد و فیض خودش را بر آن حضرت نازل نکند، او از این امور، آگاهی ندارد و به عبارت دیگر، علم الهی، مطلق و ذاتی است و علم پیامبر، فیضی(اعطایی) و از ناحیه خداوند سبحان و مقدر به تقدیر اوست.

معنای تحریم

پرسش ۵۰. آیا آیه اول سوره تحریم، گناهی را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت می دهد؟

نخست به این آیه دقت کنید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) [۱۱۷] ؛ «ای پیامبر! چرا برای

خشنودی همسرانت، آن چه را خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می کنی؟ خداست که آمرزنده مهربان است».

آیه اول سوره تحریم، هیچ گناهی را به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نسبت نمی دهد ؛ زیرا کلمه «تحریم»، مشترك لفظی

بین چند معناست و همین مسئله، موجب سوء برداشت هایی از این آیه شده است که برخی عبارتند از:

۱. یکی از معانی رایج آن، «تحریم تشریعی» است ؛ یعنی چیزی را از نظر قانون حرام و ممنوع شمردن.

۲. معنای دیگر آن، «کف نفس» ؛ یعنی خودداری از استفاده کردن از چیزی است ؛ اعم از آن که از نظر شرع و قانون، آن چیز

حلال باشد یا حرام. آن چه در این آیه منظور است، همین معنای دوم می باشد ؛ یعنی پیامبر(صلی الله علیه وآله) تصمیم

گرفت که از آن امر مباح، پرهیز کند و این، چیز مذموم و ناپسندی نیست ؛ زیرا در آن، نافرمانی خدا صورت نگرفته است و اگر

خداوند به پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: که «چرا چنین کردی؟»، توبیخ آن حضرت نیست ؛ بلکه به این معناست که لازم

نیست برای توقع نابجای همسرت، خود را از نعمت دیگری محروم سازی.

علاوه بر این، در خطابات قرآنی، آیاتی هست که ظاهر اولیه آن عتاب و سرزنش پیامبر(صلی الله علیه وآله) است ؛ ولی باطن

آن، تمجید و ستایش اوست ؛ مانند آیه **(لَعَلَّكَ بِاِحْجٍ نَفْسِكَ) [۱۱۸]**. آیه مورد بحث نیز چنین است و نشان می دهد که

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)تا چه اندازه - بیش از حد وظیفه - نسبت به رعایت حال همسرانش اهتمام مورزیده است.

بنابراین، عتاب و سرزنش، در حقیقت متوجه همسران پیامبر است که زمینه چنین موضوعی را فراهم کردند و کلمه غفور و

رحیم نیز نسبت به همسرانی است که این زمینه را فراهم کردند تا پیامبر از چیز حلالی اجتناب کند[۱۱۹].

ذنب پیامبر!

پرسش ۵۱. در آیات اول سوره فتح، **(لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ)**، منظور از «ذنب» و گناه پیامبر(صلی الله

علیه وآله) چیست؟

قرآن می فرماید: **(إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا. لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُثِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ**

صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) [۱۲۰] ؛ «به درستی که ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم تا خداوند، گناهان گذشته و آینده ای را

که به تو نسبت می دادند، ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست، هدایت فرماید».

مفسران درباره آیه یاد شده و منظور از ذنب پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، نظریات مختلفی دارند که برخی عبارتند از:

۱. علامه طباطبایی می نویسد: «ذنب» در آیه یاد شده، به معنای گناه، یعنی مخالف تکلیف مولوی الهی نیست ؛ چون کلمه

«ذنب» در لغت، عبارت است از عملی که آثار و تبعات بدی دارد ؛ حال هر چه باشد. «مغفرت» هم در لغت، عبارت از

پرده افکنی بر روی هر چیز است[۱۲۱].

۲. قیام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای دعوت مردم و نهضت آن حضرت علیه کفر، قبل از هجرت و ادامه آن تا بعد از هجرت

در مدینه و جنگ هایی که بعد از هجرت با مشرکان به راه انداخت، عملی دارای آثار شوم و مصداقی برای کلمه «ذنب» بود و

معلوم است که کفار قریش، مادام که شوکت و نیروی خود را محفوظ می داشتند، هرگز پیامبر(صلی الله علیه وآله) را مشمول

مغفرت خود قرار نمی دادند و خون هایی را که از بزرگان آنان ریخته شده بود، از یاد نمی بردند و تا از راه انتقام و محو رسم و

سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، کینه های خود را تسکین نمی دادند، دست بردار نبودند ؛ اما خدای سبحان، با فتح مکه و یا

فتح حدیبه - که آن نیز منتهی به فتح مکه شد - شوکت و نیروی کفار قریش را از آنان گرفت و در نتیجه، گناهی را که

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در نظر مشرکان داشت، پوشانید و آن حضرت را از شر قریش ایمنی داد. بنابراین، مراد از کلمه

«ذنب»، تبعات بد و آثار خطرناکی است که دعوت رسول الله(صلی الله علیه وآله) برای کفار و مشرکان به بار آورد و این آثار از

نظر لغت، «ذنب» است که در نظر آنان، حضرت را مستحق عقوبت می ساخت ؛ همچنان که موسی(علیه السلام) در جریان

کشتن آن جوان قبطی، خود را گناه کار معرفی نمود: (و لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) [۱۲۲]. این، معنای گناهان گذشته - (ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ) [۱۲۳] - رسول(صلی الله علیه وآله) است.

۳. اما گناهان آینده (ما تأخر)، عبارت است از خون هایی که بعد از هجرت از بزرگان مشرک قریش ریخت و مغفرت خدا نسبت به گناهان آن حضرت، عبارت است از پوشاندن آنها و ابطال عقوبت هایی است که به دنبال داشت ؛ یعنی قدرت، شوکت و عظمت کفار قریش را از آنان گرفت و مؤید این معنا، جمله (و يَمِّمُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ... وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا) [۱۲۴] است.

۴. حضرت رضا(علیه السلام) می فرماید: در نظر مشرکان عرب، هیچ کس گناهش عظیم تر از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نبود ؛ برای این که آنها ۳۶۰ خدا داشتند و رسول خدا که آمد، همه آنها را از خدایی انداخت و مردم را به اخلاص خواند. این در نظر آنها بسیار سنگین و عظیم بود و گفتند: (أَجَعَلَ الْأَلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ. وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَ اضْبُرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ. مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ) [۱۲۵] ؛ «آیا آن همه خدا را یکی کرده، این خیلی شگفت آور است. بزرگانیشان برای تحریک مردم به راه افتادند و گفتند: برخیزید و از خدایان دفاع کنید که این، وظیفه مهمی است. ما چنین چیزی را در هیچ کیشی نشنیده ایم. این جز سخنی خود ساخته نیست». این جاست که وقتی خدای تعالی، مکه را برای پیامبرش فتح کرد، فرمود: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا...) [۱۲۶] ؛ «این فتح آشکار را برایت کردیم» تا دیگر در صدد آزارت بر نیایند و همین طور هم شد. بعد از فتح مکه، عده ای مسلمان شدند و برخی از مکه فرار کردند و کسانی که ماندند، قدرت بر انکار توحید نداشتند و با دعوت مردم، آن را می پذیرفتند. بنابراین با فتح مکه، گناهایی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نزد مشرکان مکه داشت، آمرزیده شد ؛ یعنی، دیگر نتوانستند دست از پا خطا کنند [۱۲۷].

سلام بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

پرسش ۵۲ . طبق آیه (إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى) [۱۲۸] و آیه (مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ) [۱۲۹]، مردگان نمی شنوند ؛ بدین جهت، آیا سلام کردن و سخن گفتن با پیامبر، کاری گزاف نیست؟

۱. از دیدگاه اسلام، مرگ به معنای نابودی و نیستی انسان نیست ؛ بلکه انتقال حقیقت انسان (روح او)، از عالمی به عالم دیگر است. در آن عالم، حیات انسان به گونه ای دیگر ادامه می یابد تا هنگامی که روز رستاخیز و معاد فرا رسد. قرآن کریم درباره مرگ، کلمه «توفی» را به کار برده است [۱۳۰] که به معنای «گرفتن به تمام و کمال» است. از دیدگاه قرآن، در هنگام مرگ، فرشته الهی انسان را با تمام واقعیت و هویتش، تحویل می گیرد و از این عالم، به عالم دیگر منتقل می کند. بنابراین، در فرهنگ قرآن، آن چه که تمام هویت انسان را تشکیل می دهد، روح اوست. فرشته الهی، بدن انسان را به جایی منتقل نمی کند ؛ بدن در همین دنیا مانده، به تدریج از بین رفته، تبدیل به خاک می گردد ؛ اما انسان با تمام هویتش، پس از مرگ، باقی می ماند.

قرآن، حیات انسان را در فاصله میان مرگ تا روز رستاخیز، «برزخ» نامیده است. برزخ، به معنای فاصله میان دو چیز است ؛ (و مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) [۱۳۱] ؛ «و پس از مرگ، فرا روی ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند». از طرف دیگر، عالم برزخ، مکانی گسسته از این عالم نیست ؛ بلکه محیط بر این جهان است. نسبت عالم برزخ به این جهان، شبیه نسبت این جهان به عالم جنین است ؛ همان طور که جهان فراحینبی، بر جنین احاله دارد، جهان برزخ نیز عالمی فرامادی و محیط بر جهان ماده است. هویت فرامادی عالم برزخ، به گونه ای است که ادراکات در آن بسیار قوی تر از این جهان است ؛ زیرا احاطه بر عالم ماده دارد و این ادراکات، بدون وساطت ابزارهای مادی صورت می گیرد. از دیدگاه قرآن، مرگ، فنا و نابودی نیست ؛ بلکه انسان با تمام هویت و واقعیتش، پس از مرگ، به حیات خود در برزخ ادامه می دهد.

۲. در این جا این سؤال رخ می نماید که: آیا می توان با پیامبر که از دنیا رفته، سخن گفت و به او سلام کرد؟ و آیا او سخنان ما را می شنود؟

درک درست حیات برزخی، آیات قرآن و روایات، به روشنی بر امکان سخن گفتن با مردگان معمولی و این که آنان سخن ما را می شنوند و به ما پاسخ می دهند، دلالت دارد. به نمونه های زیر، دقت کنید:

الف) در آیات بسیاری از قرآن مجید، بر پیامبران گذشته سلام داده شده، در حالی که از دنیا رفته بودند ؛ (سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) [۱۳۲].

ب) قوم حضرت صالح، پس از آن که شتری را که معجزه او بود، پی کردند و از دستور خداوند سرپیچی کردند، مورد عذاب الهی قرار گرفته، با زلزله ای هلاک شدند. قرآن درباره گفت و گو حضرت صالح با ایشان پس از هلاکتشان، چنین می گوید: (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ. فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَ

نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ [۱۲۳]؛ «پس زلزله ای آنان را فرا گرفت و در خانه های خویش، بی جان افتادند؛ آن گاه صالح از آنان روی گردانید و گفت: قوم من! پیام خداوند را به شما رساندم؛ اما شما ناصحان را دوست نمی دارید». (ج) در روایات شیعه و سنی، چنین آمده است: پس از آن که جنگ بدر، با کشته شدن هفتاد تن از قریش و اسیر شدن هفتاد نفر از آنان، به نفع مسلمانان به پایان رسید، رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) دستور داد تا کشته های مشرکان را در چاهی بریزند؛ سپس آن حضرت یکایک کشتگان را به نام صدا زد و خطاب به آنان فرمود: آیا آن چه را که پروردگارتان وعده داده بود، حق و پابرجا یافتید. من آن چه را که پروردگارم وعده کرده بود، حق و حقیقت یافتم. در این هنگام، بعضی از اصحاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفتند: آیا مردگان را صدا می زنید؟ آن حضرت فرمود: شما از آنان شنوایتر نیستید؛ آنان می شنوند؛ اما قدرت بر جواب ندارند[۱۲۴].

(د) در برخی روایات، چنین آمده است: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در آخرین روزهای زندگی اش، نیمه شب همراه برخی از اصحاب خود، رهسپار قبرستان بقیع شد و پس از ورود به بقیع، با آرمیدگان در آن جا، چنین گفت: «سلام بر شما که در جایگاه افراد با ایمان قرار گرفته اید! شما بر ما سبقت جسته اید و ما هم به زودی به شما می پیوندیم»[۱۲۵].

(ه) در روایات اهل سنت چنین آمده است: «بنده وقتی در قبرش نهاده و ترك شد و دوستانش رفتند، هنوز آن مرده صدای کوبیده شدن کفش آنها را می شنود که دو فرشته خدا، برای سؤال از او می آیند...»[۱۲۶].

(و) رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید: «**اِذَا مَرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ اخِيهِ يَعْرِفُهُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَرَفَهُ وَ اِذَا مَرَّ بِقَبْرِ لَا يَعْرِفُهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**» [۱۲۷]؛ وقتی کسی از کنار قبر برادر دینی خود که او را می شناسد، بگذرد و بر او سلام کند، مرده سلام او را پاسخ می دهد و او را می شناسد و اگر از کنار قبری بگذرد و صاحب آن را نشناسد و سلام کند، مرده سلام او را پاسخ می دهد».

(ز) در برخی روایات شیعه و سنی چنین آمده است: رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «هیچ کسی نیست که بر من سلام کند؛ مگر آن که خداوند سلام او را به روح من می رساند و من پاسخ او را می گویم»[۱۲۸].

(ح) یکی از آداب و مستحبات دفن، تلقین میت است که مورد اتفاق فقیهان شیعه و سنی است و روایات فراوانی در مورد آن وارد شده است[۱۲۹]. این دستور، دلیل دیگری بر شنیدن مردگان، در مواردی است که خداوند اراده کرده است.

۳. با توجه به این دلایل، روشن می شود که بر اساس اراده الهی، حتی مردگان معمولی، زائر خود را می شناسند و سخن او را می شنوند و سلام او را پاسخ می دهند. از دیدگاه قرآن، مرگ به معنای نیستی و نابودی نیست؛ بلکه انسان با تمام هویتش به حیات خود ادامه می دهد. بر این اساس، سلام کردن و سخن گفتن با اولیای الهی - که در مرتبه اعلا وجودی و قرب حضرت حق قرار دارند - نه تنها امری گزاف نیست، بلکه امری شایسته و پسندیده است. بر همین اساس، در اذن دخول حرم های اولیای الهی، چنین می خوانیم: «**وَ اعْلَمِ اَنَّ رَسُوْلَكَ وَ خُلَفَاكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَحْيَاءُ عِنْدَكَ بِرَزَقٍ وَ بَرُونِ**

مَقَامِي وَ يَسْمَعُوْنَ كَلَامِي وَ يَرَوْنِ سَلَامِي» [۱۴۰]؛ خدا! می دانم که رسول و خلیفه های تو - که سلام و درود بر آنان باد - زنده اند و نزد تو روزی می خورند؛ ایستادند را می بینند و سخنان را می شنوند و سلام را جواب می دهند...». سیره اصحاب رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) و تابعین و تمام مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - پس از رحلت آن حضرت، بر استغاثه و استمداد از روح مطهر وی بوده است[۱۴۱].

سمهودی از عالمان اهل سنت می نویسد: «توسل به نبی اکرم(صلی الله علیه وآله)، ممکن است بعد از وفات وی باشد؛ به این معنا که از آن حضرت طلب دعا کنیم؛ همچنان که در زمان حیاتش از او درخواست دعا می شد. این نوع از توسل، در روایت بیهقی چنین نقل شده است: مردم در زمان عمر بن خطاب، گرفتار قحطی و خشک سالی شدند. در آن زمان، یکی از اصحاب رسول خدا[۱۴۲] کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد و چنین گفت: «**یا رسول الله! استسقی الله لامتك فانهم قد هلكوا**» [۱۴۲]؛ ای رسول خدا! از خداوند، برای اقامت، طلب باران کن که هلاک شدند...». محل شاهد، درخواست دعا از نبی اکرم بعد از وفات وی می باشد و این که دعای حضرت بعد از رحلت، امکان دارد و او عالم به درخواست کسی است که از وی طلب دعا می کند.

۴. در آیات «**اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰی**» و «**مَا اَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِی الْقُبُوْرِ**»، کافران مرده دل، به مردگان تشبیه شده اند؛ زیرا مرده به حسب ظاهر نمی شنود و نمی بیند؛ زیرا مجاری ادراک حسی (چون چشم و گوش) ندارد. کافر معاند نیز چشم حق بین و گوش حق شنو ندارد؛ از این رو، پیام اصلی این آیه، نکوهش کافران و تشبیه آنان به مردگان است؛ یعنی، ای پیامبر! تو قدرت بر هدایت کافران نداری و نمی توانی سخن حق را به آنان بفهمانی؛ چنان که در ادامه آیه، چنین می خوانیم: «و تو هدایت کننده کوران و بازگرداننده آنها از گمراهی شان نیستی»[۱۴۴].

مبارزه با خرافات

پرسش ۵۳ . نمونه هایی از برخورد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در برابر خرافات را بیان کنید.

پیامبران آمدند تا قدرت فکری بشر را تقویت کنند و با هر گونه خرافات و با هر رنگ آن - حتی اگر به پیشرفت اهدافشان کمک کند - سرسختانه مبارزه کنند. به نمونه ذیل دقت کنید:

یگانه فرزند پسر پیامبر، به نام «ابراهیم»، در مدینه درگذشت. پیامبر در مرگ وی غمگین و درد مند بود و بی اختیار اشک از چشمان او سرازیر می شد. روز مرگ او، آفتاب گرفت. مردم، گرفتگی خورشید را نشانه بزرگی مصیبت پیامبر دانستند. پیامبر برای خنثی کردن این ادعا و جلوگیری از رسوخ خرافات به سنت، بالای منبر رفت و فرمود: «**ایها الناس! ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یکسفان لموت احد و لا لحیاته**» [۱۴۵] ؛ مردم! آفتاب و ماه، دو نشانه بزرگ از نشانه های قدرت خدا هستند، و هرگز برای مرگ و زندگی کسی نمی گیرند».

آن گاه آنان را به خواندن نماز آیات برای گرفتگی ماه و خورشید راهنمایی کرد و بعد از منبر پایین آمد و با مردم، نماز آیات خواند.

رفتار و اخلاق

پرسش ۵۴ . سیره و رفتار شخصی و اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه وآله)، چگونه بود؟

وقتی از همسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره اخلاق او پرسیدند، گفت: «**كان خلقه القرآن**» [۱۴۶] ؛ اخلاقش قرآن بود».

او قرآن مجسم بود و اخلاق نیک او را قرآن می ستاید و می فرماید: «**إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**» [۱۴۷].

ماه فروماند از جمال محمد(صلی الله علیه وآله) *** سرو نباشد به اعتدال محمد(صلی الله علیه وآله)

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست *** در نظر قدر با کمال محمد(صلی الله علیه وآله)

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی *** عشق محمد بس است و آل محمد [۱۴۸]

به چند زاویه از ویژگی های رفتاری پیامبر خدا اشاره می کنیم:

الف) عبادت

نشست و برخاستنش، همراه با ذکر خدا بود. با آن که «معصوم» بود، ولی آن قدر از خشیت خدا می گریست که سجده گاهش خیس می شد. «بنده خدا» بود و هنگام نیایش، همچون مسکینان نیازمند، دست ها را بالا می گرفت.

نماز را نور چشم خود می دانست و «وقت» نماز را انتظار می کشید و هنگام نماز که می شد، می گفت: ای بلال! خوشحالمان کن.

پاره ای از شب (گاهی نصف، گاهی ثلث و گاهی دو ثلث) را به عبادت می پرداخت. با این که تمام روز، خصوصاً در اوقات توقف در مدینه، در تلاش بود، از وقت عبادتش نمی کاست و آرامش کامل خویش را در عبادت و راز و نیاز با حق می یافت. عبادتش به منظور طمع بهشت و یا ترس از جهنم نبود ؛ بلکه عاشقانه و سپاس گزارانه بود. روزی یکی از همسرانش گفت: تو دیگر چرا این قدر عبادت می کنی ؛ تو که آمرزیده هستی! جواب داد: آیا يك بنده سپاس گزار نباشم؟

در حال تنهایی، عبادت را طول می داد و گاهی ساعت ها سرگرم تهجد بود ؛ اما در جماعت، به اختصار می کوشید و رعایت حال ضعیف ترین افراد را لازم می شمرد و به آن توصیه می کرد.

بسیار روزه می گرفت ؛ علاوه بر ماه رمضان و قسمتی از شعبان، يك روز در میان روزه می گرفت. در دهه آخر ماه رمضان، بسترش را به کلی جمع می کرد و در مسجد، معتکف می شد و یکسره به عبادت می پرداخت ؛ ولی به دیگران می گفت: کافی است در هر ماه، سه روز روزه بگیرید.

با رهبانیت، انزوا، گوشه گیری و ترك اهل و عیال، مخالف بود. بعضی از اصحاب که چنین تصمیمی گرفته بودند، مورد ملامت وی قرار گرفتند و به آنها فرمود: بدن، زن، فرزند و یاران شما، همه حقوقی بر شما دارند که باید آنها را رعایت کنید [۱۴۹].

ب) ادب و ورزی

وقتی به در خانه کسی می رفت - چون خانه ها گاهی پرده ای نداشتند - برابر آستانه نمی ایستاد ؛ طرف راست یا چپ آن می ایستاد و می فرمود: سلام بر شما ؛ سلام بر شما.

چنان شرم داشت که به چهره کسی خیره نمی شد. شرم آن حضرت، چنان بود که اگر ناگزیر به انتقاد از کسی بود، به صراحت نمی گفت و مقصود خویش را با کنایه بیان می داشت.

سکوتش به درازا می کشید و بدون ضرورت، لب به سخن نمی گشود [۱۵۰].

ج) خوش خلقی

انس می گوید: ده سال خدمتش را کردم ; نه هرگز دشنامم داد و کتکم زد ; نه مرا از خود راند و نه به رویم اخم کرد. وقتی در کاری که دستور فرموده بود، سستی می کردم، سرزنشم نمی کرد

جز برای آفریدگار، خشمگین نمی شد و هرگاه خشمگین می شد، چیزی توان ایستادگی در برابر خشم وی را نداشت. او می فرمود: بدانید که بهترین مردمان کسی است که دیر به خشم آید و آسان خشنود شود و بدترین انسان ها کسی است که زود به خشم آید و دیر خشنود شود. اگر مردی دیر به خشم آید و دیر خشنود شود یا زود به خشم آید و زود خشنود شود، آن هم چیزی است. همگان را به خوش اخلاقی توصیه می کرد و می فرمود:

نزدیک ترین همنشین من در رستاخیز، خوش اخلاق ترین شماسست و در ترازوی عمل کسی در روز قیامت، چیزی بهتر از خوش خلقی گذاشته نمی شود.

وی از همه خنده روتر بود ; یارانش می گفتند: هیچ کس را ندیدیم که بیش از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر لبانش تبسم باشد. تا وقتی قرآن نازل نمی شد یا در موقعیت موعظه نبود، اهل مزاح و شوخی بود. خنده هایش از حد تبسم فراتر نمی رفت و به قهقهه نمی رسید.

در خوراك و پوشاك، خویش را برتر از غلامان و خادمان خود قرار نمی داد. هرگز به کسی دشنام نداد و با کسی به درشتی و تندخویی صحبت نکرد.

برای خدا خشمگین می شد ; نه برای ارضای خویش. اهل انتقام گرفتن نبود ; عفو می کرد و می گذشت. عذر عذرخواهنده را می پذیرفت و می فرمود: آیا به شما خبر دهم که بدترینتان کدام است؟ گفتند: آری ای پیامبر خدا! فرمود: کسی که از اشتباه در نمی گذرد ; پوزش را نمی پذیرد و از لغزش، چشم پوشی نمی کند. او می فرمود: آدمی با بردباری، به مقام انسان روزه داری می رسد که شب ها را به عبادت می گذراند. بر جفا و تندخویی دیگران، صبور و حلیم بود.

می فرمود: خدا مرا به مدارا فرمان داده است ; آن گونه که به نماز دستور داده است. مردم دار و خوش خلق بود و با یاران خود، حلقهوار می نشست[۱۵۱].

د) با خانواده

پیامبر در خانواده، مهربان بود. انس می گفت: کسی با زن و فرزندش مهربان تر از رسول گرامی نبود. او نسبت به همسران خود، هیچ گونه خشونت نمی کرد و این، بر خلاف خلق و خوی مکیان بود. بدزبانی برخی از همسران را تحمل می کرد ; تا آن جا که دیگران از این همه تحمل، رنج می بردند. به حسن معاشرت با زنان توصیه می کرد و می گفت: همه مردم دارای خصلت های نیک و بد هستند. مرد، نباید تنها جنبه های ناپسند همسر خویش را در نظر بگیرد و او را ترك کند ; زیرا هرگاه از يك خصلت او ناراحت شود، خصلت دیگرش، مایه خشنودی اوست و این دو را باید با هم به حساب آورد. در کارهای خانه، به خانواده کمک می کرد.

با فرزندان و فرزندانگان خود، مهربان بود و به آنها محبت می کرد. آنها را روی دامن خویش می نشاند و بر دوش خویش سوار می کرد. آنها را می بوسید و اینها، همه برخلاف خلق و خوی رایج آن زمان بود. چون صبح می شد، بر سر فرزندان و نوه هایش دست می کشید. روزی در حضور یکی از اشراف، یکی از فرزندانگان خویش، حضرت مجتبی(علیه السلام) را می بوسید. آن مرد گفت: من دو پسر دارم و هنوز حتی يك بار، هیچ کدام از آنها را نبوسیده ام. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «کسی که مهربانی نکند، رحمت خدا، شامل حالش نمی شود»[۱۵۲].

ه) آراستگی

به نظافت و بوی خوش، علاقه زیادی داشت ; هم خودش رعایت می کرد و هم به دیگران دستور می داد. به یاران و پیروان خود تأکید می کرد که تن و خانه خویش را پاکیزه و خوش بو نگه دارند ; به خصوص روزهای جمعه وادارشان می کرد که غسل کنند و خود را معطر سازند که بوی بد از آنها استشمام نشود و آن گاه، در نماز جمعه حضور یابند.به آئینه یا آب می نگرست و موهایش را شانه می زد.

افزون بر آراستگی برای همسرانش، برای دوستانش نیز خود را می آراست. عایشه می گوید: دیدم در پیاله آبی که در خانه بود، خود را می نگرد و موهایش را مرتب می کند و می خواهد نزد دوستانش برود ; به او گفتم: پدر و مادرم فدایت! تو پیامبر و بهترین آفریده ها هستی ; به آب می نگری و خود را می آرایی؟ فرمود: خداوند دوست دارد هرگاه بنده ای نزد دوستانش می رود، خود را بیاراید.

همواره لباسش پاکیزه بود و می فرمود: از عوامل ارجمندی مؤمن نزد خدای والا، پاکیزگی لباس اوست.

هنگامی که هیئتی بر او وارد می شدند، هم خود زیباترین لباسش را می پوشید و هم مهتران اصحابش را به این کار دستور می داد. لباس خشنی از پنبه یا کتان می پوشید و بیشترین لباس هایش سفید بود و لباس مخصوصی برای نماز جمعه داشت [۱۵۳].

و) معاشرت

در معاشرت با مردم، مهربان و گشاده رو بود. به هر کسی که می رسید، سلام می کرد. در سلام کردن، از همه، حتی کودکان و بردگان، پیشی می گرفت. پای خود را جلوی هیچ کس دراز نمی کرد و در حضور کسی، تکیه نمی زد. غالباً دو زانو می نشست و در مجالس، دایره وار می نشست تا مجلس، بالا و پایینی نداشته باشد و همه، جایگاه مساوی داشته باشند.

از اصحابش، تفقد می کرد و اگر سه روز یکی از اصحاب را نمی دید، سراغش را می گرفت؛ اگر مریض بود، او را عیادت می کرد و اگر گرفتاری داشت، کمکش می کرد.

در مجالس، تنها به یک فرد نگاه نمی کرد و یک فرد را مخاطب قرار نمی داد؛ بلکه نگاه های خود را میان جمع تقسیم می کرد. از این که بنشینند و دیگران خدمت کنند، تنفر داشت؛ از جا برمی خاست و در کارها شرکت می کرد. با هر مسلمانی که برخورد می کرد، مصادفه می کرد و دست خود را در دست او نگه می داشت تا طرف مقابل، دست خود را عقب بکشد.

هرگاه کسی نزد او می نشست و با او کار داشت، نمازش را سریع تمام می کرد و به کار او می رسید. متواضع بود و در مجلس، هر جا که جا بود، می نشست و جای خاصی برای خود اختصاص نمی داد و دیگران را هم از این کار، نهی می کرد.

هر کسی را که به خدمتش می رسید، مورد اکرام و احترام قرار می داد. بزرگ هر قومی را احترام و او را به ریاست و سرپرستی آنان تعیین می کرد.

در پاسخ دوستان و غیر دوستان و هر کس که صدایش می کرد، می گفت: لبیک. وقتی با دوستانش برخورد می کرد، دستانشان را می گرفت و می فشرد و می فرمود: سه چیزند که دوستی آدمی با برادر مسلمانش را زلال می سازند؛

۱. هنگام دیدار با چهره ای گشاده با دوستش رو به رو شود؛

۲. زمان نشستن در مجلس، برایش جا باز کند؛

۳. او را با محبوب ترین نامش بخواند [۱۵۴].

ز) ساده زیستی

زهد و ساده زیستی، از اصول زندگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود.

او ساده غذا می خورد؛ ساده لباس می پوشید و ساده حرکت می کرد.

زیراندازش، غالباً حصیر بود. بر روی زمین می نشست و عباپی داشت که هر جا می رفت، آن را «دولا» می کرد و زیر خود می انداخت.

با دست خود، از بز، شیر می دوشید و بر مرکب بی زین و پالان سوار می شد و از این که کسی در رکابش حرکت کند، به شدت جلوگیری می کرد.

قوت غالبش، نان جو و خرما بود.

کفش و جامه اش را با دست خویش وصله می کرد.

در عین سادگی، طرفدار فقر نبود و مال و ثروت را به سود جامعه و برای صرف در راه های مشروع، لازم می شمرد و می گفت: «چه نیکوست ثروتی که از راه مشروع به دست آید؛ برای آدمی که شایسته داشتن ثروت باشد و بداند چگونه صرف کند» و نیز می فرمود: «مال و ثروت، کمک خوبی است برای تقوا» [۱۵۵].

امیرمؤمنان(علیه السلام) در وصفش می فرمود:

«پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشم نگریست. دو پهلوی از تمام مردم، فرورفته تر و شکمش، از همه خالی تر بود. دنیا را به او نشان دادند؛ اما نپذیرفت و چون دانست که خدا چیزی را دشمن می دارد، آن را دشمن می داشت. چیزی را که خدا خوار می شمرد، خوار می انگاشت و چیزی را که خدا کوچک می شمرد، کوچک و ناچیز می دانست.

همان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، بر روی زمین می نشست و غذا می خورد و چون برده، ساده می نشست و با دست خود، کفشش را وصله می زد. جامه خود را با دست خود می دوخت و بر الاغ برهنه می نشست و دیگری را پشت سر خود سوار می کرد.

وقتی پرده ای بر در خانه او آویخته شد که نقش و تصویر در آن بود، به یکی از همسرانش فرمود: «این پرده را از برابر چشمان من دور کن» و همواره دوست داشت تا جاذبه های دنیا از چشمانش پنهان بماند و از آن، لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه دائمی خود نداند و امید ماندن در دنیا نداشته باشد؛ پس یاد دنیا را از جان خود بیرون کرد و دل از دنیا برکند و چشم از دنیا پوشاند و کسی که چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد که به آن بنگرد یا نام آن، نزد او بر زبان آورده شود. در زندگانی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، برای شما نشانه هایی است که شما را به زشتی ها و عیب های دنیا راهنمایی می کند؛ زیرا پیامبر، با نزدیکان خود، گرسنه به سر می برد و با آن که مقام و منزلت بزرگی داشت، زینت های دنیا از دیده او دور ماند؛ پس پیروی کننده، باید از پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیروی کند و به دنبال او راه رود و قدم بر جای قدم او بگذارد و گرنه از هلاکت، ایمن نمی باشد. همانا خداوند، محمد(صلی الله علیه وآله) را نشانه قیامت و مژده دهنده بهشت و ترساننده از کیفر جهنم قرار داد. او با شکمی گرسنه از دنیا رفت و با سلامت جسم و جان، وارد آخرت شد؛ سنگی بر سنگی نگذاشت تا جهان را ترک کرد و دعوت پروردگارش را پذیرفت.

وَه! چه بزرگ است منتی که خدا با بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر ما نهاد و چنین نعمت بزرگی به ما عطا فرمود؛ رهبر پیشتازی که باید او را پیروی کنیم و پیشوایی که باید راه او را تداوم بخشیم»[۱۵۶].

ح) نظم و انضباط

پیامبر(صلی الله علیه وآله) کارهایش را منظم انجام می داد و نظم بر امور زندگی اش حاکم بود. او اوقات خویش را تقسیم می کرد و چنین توصیه می کرد:

برای رسیدگی به کارها، تقسیم وقت کن و همه تلاش خود را به کار گیر و کار هر روز را همان روز انجام بده و بهترین وقت هایت را برای رابطه خودت و پروردگارت اختصاص بده و چیزی را بر ادای واجبات، مقدم مشمار و بین خود و مراجعان، حجاب طولانی قرار مده که بدگمانی می آفریند و کارها را بر تو آشفته می سازد[۱۵۷].

ط) تشویق به علم

پیامبر(صلی الله علیه وآله)، مردم را به علم و سواد تشویق می کرد. کودکان اصحابش را وادار کرد تا سواد بیاموزند و به برخی از یارانش فرمان داد تا زبان سریانی بیاموزند. او می گفت: «طلب دانش، بر هر مسلمان، واجب است» و نیز فرمود: «حکمت را در هر کجا و در نزد هر کس (حتی مشرک یا منافق) یافتید، از او اقتباس کنید». همچنین فرمود: «علم را جستجو کنید؛ حتی اگر لازم باشد که تا چین سفر کنید».

دانش را پیشوای خرد می دانست و مسلمانان را به پرسش گری تشویق می کرد و می گفت: «دانش، گنجینه است و کلیدش، پرسش؛ خداپتان بیامزد»،! او می فرمود:

بپرسید؛ (زیرا در پرسش و پاسخ های علمی)، چهار تن پاداش می برند؛

پرسش گر، پاسخ گو، شنونده و شیفته آنان[۱۵۸].

کلام آخر[۱۵۹] این که امیرمؤمنان(علیه السلام) فرمود:

پس به پیامبر پاکیزه اقتدا کن که مایه فخر و بزرگی است؛ برای کسی که خواهان بزرگواری است[۱۶۰].

جان گرامی، دریغ نیست ز عشقش *** جان من و صد چو من فدای محمد[۱۶۱]

سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله):

سنت و بدعت

پرسش ۵۵. سنت پیامبر، چیست و چه ارتباطی با بدعت دارد؟

سنت عبارت است از قول (سخن)، فعل (رفتار) و تقریر پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) که به عنوان یکی از منابع مهم، مورد توجه همگان قرار دارد. بنابراین هرگاه حدیثی معتبر از پیامبر نقل شود، بدان عمل می شود و این کار را عمل به سنت می گویند. شیعه با تأسی به سنت پیامبر و در راستای عمل به سخنان آن حضرت، قول و فعل و تقریر معصومان را نیز سنت می شمارد.

در برابر، بدعت، نوعی تصرف در دین از طریق افزودن یا کاستن شریعت پیامبر(صلی الله علیه وآله) است. اساس بدعت در شرع آن است که چیزی را به عنوان يك امر شرعی که دین به آن فرمان داده، به کار برند؛ در حالی که برای مشروعیت آن، اصل یا ضابطه ای در شرع وجود نداشته باشد [۱۶۳]. از این رو، بدعت گذاری در دین، از گناهان کبیره و حرام است. علامه مجلسی می نویسد: «بدعت در شرع، چیزی است که پس از رسول گرامی حادث شده و دلیل شرعی خاص یا عامی نیز بر جواز آن در کار نباشد» [۱۶۳].

این حجر دانشمند سنی می نویسد: «بدعت چیزی است که (پس از پیامبر) پدید آمده باشد و دلیلی حاکی از جواز آن، در شریعت یافت نشود و آن چیزی که اصل و ریشه ای در دین دارد، بدعت نخواهد بود» [۱۶۴]. بنابراین، از آن جا که امور عبادی و مقدمات آنها در اسلام، بسته به فرمان و اجازه شارع مقدس است، بدین معنا که هر چیزی در اسلام باید مستند به متنی خاص یا عام از قرآن و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) باشد و در غیر این صورت، بدعتی است که باید دور افکنده شود و به بدعت گزار باز گردد، از این رو، کم و زیاد کردن در عبادات، بلکه در هر عمل دینی، با تمسك به تشخیص فردی، کاری نارواست. متأسفانه پس از رحلت پیامبر، فقه و احکام شرعی مسلمانان، مانند وضو، اذان، نماز و بسیاری از احکام دینی، دستخوش بدعت های بسیاری گردیدند و در مسیر خلاف سنت شکل گرفتند.

وضوی پیامبر(صلی الله علیه وآله)

پرسش ۵۶. در صدر اسلام و دوران پیامبر(صلی الله علیه وآله)، چگونه وضو می گرفتند؛ نحوه استدلال به آیه وضو چگونه است؟

خداوند درباره وضو می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ) [۱۶۵]؛ «ای مؤمنان! هرگاه قصد نماز کردید، صورت هایتان و نیز دست ها را تا آرنج بشویید و سرها و پاهایتان را تا برآمدگی آن دو، مسح کنید».

این آیه شامل امور ذیل است:

الف) شستن صورت.

ب) شستن دو دست.

ج) مسح سر.

د) مسح دو پا.

درباره چگونگی تفسیر آیه وضو و نوع وضوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در «شستن دست ها» و «مسح سر و دو پا»، چند نکته زیر تقدیم می شود:

۱. درباره شستن دست ها از آرنج، برخی مفسران قرآن، واژه «الی» (تا) در آیه وضو را به «مع» (با) تفسیر کرده اند. دانشمند و فقیه سنی مذهب، وهبة الزحیلی می گوید: «در نزد تمامی دانشمندان و عالمان - از جمله امامان مذاهب چهارگانه اهل سنت - داخل نمودن دو آرنج در شستن واجب است؛ زیرا حرف «الی» که برای انتهای غایت است در این جا به معنای «مع» می باشد؛ مانند دو آیه (و يَرْدُّكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ) و (لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ) [۱۶۶] که در این دو نیز «الی» به معنای «مع» (با) است [۱۶۷].

علامه طباطبایی «الی» را برای نشان دادن غایت دست می داند و نه غایت شستن؛ یعنی «الی» به همان معنای مشهور انتهای غایت (تا) است و می فرماید: «شستن از بالا به پایین، امری طبیعی و عادی است و از روایات معصومین(علیه السلام) به دست می آید که باید همین گونه عمل شود وگرنه از آیه شریفه به دست نمی آید که تنها راه شستن دست، از آرنج است» [۱۶۸]. به عنوان مثال، اگر شما به نقاش بگویید که دیوار را تا فلان نقطه رنگ بزن، این جمله، هیچ دلالتی بر این نکته ندارد که آیا باید از بالا به پایین رنگ زد یا از پایین به بالا و فقط انتهای غایت، یعنی حد نهایی آن مشخص می شود که همان بالای دیوار است و چگونگی سیر از این جمله، معلوم نمی شود.

۲. زراره می گوید: وقتی از کیفیت وضوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) از امام باقر(علیه السلام) پرسیدم، حضرت طشت آبی را درخواست کرد و پس از شستن صورت، مشتی آب از آن بر دست راست خود ریخت و آن را از آرنج تا سرانگشتان شست و هیچ گاه آب را به طرف آرنج برنگرداند [۱۶۹].

وهبة الزحیلی درباره نحوه وضو گرفتن پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) چنین می گوید: «و دارقطنی (از دانشمندان حدیث اهل سنت) از جابر نقل کرده است که گفت: پیامبر(صلی الله علیه وآله) زمانی که وضو می گرفت، آب را بر دو آرنج می ریخت»[۱۷۰].

۳. در آیه وضو، خداوند امر به مسح سر و پاها نموده است؛ در حالی که اهل تسنن پاها را می شویند، ابن عباس از یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) می گفت: «وضو عبارت است از دو شستن و دو مسح کردن» یا دو شسته شده و دو مسح شده»[۱۷۱].

وی می گوید: «نزل فی القرآن بالمسح و ابی الناس الا الغسل»[۱۷۲]؛ قرآن درباره پاها دستور مسح داده، ولی مردم جز شستن، به چیزی تن ندادند».

حمران می گوید: عثمان آبی خواست و وضو گرفت و سپس گفت: «رأیت رسول الله(صلی الله علیه وآله) توجها کما توجضات فتمضمض و استنشق و غسل وجهه ثلاثاً و یدیه ثلاثاً و مسح برأسه و ظهر قدمیه»[۱۷۳]؛ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را دیدم وضو گرفت؛ آن چنان که من وضو گرفتم؛ او مضمه کرد و استنشاق نمود و صورت و دست ها را سه بار شست و بر سر و پشت پا مسح کشید».

ابن عبد خیر می گوید: «دیدم علی(علیه السلام) را که وضو گرفت و سپس روی دو پای خود را مسح نمود»[۱۷۴].

۴. برخی از منابع تاریخی حکایت از این دارد که وضوی همه مسلمانان تا خلافت عثمان، صورت واحدی داشته و مانند وضوی کنونی شیعه بوده است. این مسئله، با آیه وضو تطبیق دارد و علت تغییر وضو این بود که عثمان در اواسط دوران خلافت خود نسبت به چگونگی وضوی پیامبر، گرفتار تردید شد. سپس او وضوی پیامبر را به شکلی که اکنون در میان اهل سنت مرسوم است، اعلام کرد. این قضیه، مورد مخالفت بسیاری از اصحاب پیامبر واقع شد؛ اما حکومت اموی بنا به اغراض سیاسی، در نقاط مختلف دولت اسلامی، شیوه عثمان را تبلیغ کرد و جوّی به وجود آورد که برخی از اصحاب، جرأت مخالفت با روش دستگاه حاکم را نداشتند و در نتیجه، این گونه وضو گرفتن، رواج یافت[۱۷۵].

نمازهای پنج گانه

پرسش ۵۷. آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نماز را در پنج وقت می خواند یا در سه وقت و چرا شیعیان، نماز را در سه نوبت و به صورت جمع می خوانند؟

برای پاسخ، به چند نکته زیر دقت کنید:

۱. اهل تسنن، جواز جمع میان نماز ظهر وعصر و مغرب و عشا را منکرند؛ اما در هنگام سفر یا خوف و یا زمانی که هوا بارانی است، جمع کردن میان آنها را در يك وقت، جایز می دانند و نمازها را مانند شیعیان اقامه می کنند؛ اما شیعیان معتقدند که می توان نمازهای ظهر و عصر را بعد از زوال خورشید و در يك وقت، با مراعات ترتیب اقامه کرد و لازم نیست که انسان، وقتی نماز ظهر را خواند، دنبال کار دیگری برود و وقتی سایه شاخص به اندازه خود شاخص شد یا به اندازه دو برابر آن گردید، (براساس اختلافی که میان آنها موجود است)، برای اقامه نماز عصر، آماده شود. از این رو، به نظر شیعه، گرچه نماز خواندن در پنج وقت مستحب می باشد، اما پشت سر هم خواندن ظهر و عصر و مغرب و عشا نیز اشکال ندارد.

۲. دلیل اهل تسنن این است که در روایت آمده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) بین نماز ظهر و عصر فاصله می انداخته است؛ اما به نظر شیعه، این مطلب نمی تواند مرام آنها را در وجوب تغریق (فاصله انداختن) ثابت کند؛ به لحاظ این که سیره عملی، به معنای واجب بودن نیست؛ بلکه اعم از وجوب، استحباب و اباحه است و حمل آن بر وجوب، نیاز به دلیل جداگانه دارد. افزون بر این، ملتزم بودن پیامبر(صلی الله علیه وآله) به پنج وقت برای اقامه نماز جماعت، به جهت این بوده است که مردم بر زمان آمدن پیامبر(صلی الله علیه وآله)، اطلاع پیدا نکنند تا سؤالاتی که دارند، از محضرش بپرسند و این در واقع، انگیزه ای برای اجتماع مردم در مسجد بوده است. بنابراین، شیوه فوق، هیچ وقت نمی تواند دلیل بر این باشد که جمع بین نمازهای مترتبه، جایز نیست.

۳. تشیع، گذشته از این که مدعای اهل سنت را قابل دفاع نمی داند، بر مدعای خود هم دلیل دارد و آن روایاتی است که بر جمع نماز ظهر و عصر از جانب پیامبر(صلی الله علیه وآله) - حتی در غیر مواقع سفر و خطر و کار تعجیلی - دلالت می کنند. یکی از آنها، روایتی است که در آن، از علت جمع بین دو نماز توسط پیامبر(صلی الله علیه وآله) سؤال کرد که ابن عباس در جواب گفت: به خاطر گشایش و تخفیف بر امت، پیامبر(صلی الله علیه وآله) این کار را کرد[۱۷۶]. این روایات را مالک و احمد بن حنبل هم در کتاب هایشان روایت کرده، ولی فتوا داده اند که به علت اعراض و روی گردانی اصحاب از عمل به این روایات، نمی توان

به آنها عمل کرد. افزون بر اینها، روایات زیادی از ائمه(علیهم السلام) در این باره وارد شده است. امام صادق(علیه السلام) فرمود: «وقتی آفتاب زوال پیدا کرد، وقت نماز ظهر و عصر داخل شده، جز این که نماز ظهر، قبل از نماز عصر است». با توجه به این که ترتیب بین دو نماز ظهر و عصر، امر پذیرفته شده ای بین تمام مسلمین بود و به جهت روشن بودن آن، نیازی به بیان امام نداشت، معلوم می شود که مقصود امام، اشاره به جواز امکان جمع بین دو نماز ظهر و عصر بوده است. ۴. تردیدی نیست که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، نمازها را گاهی در سه وقت می خواند و به عبارت دیگر، ظهر و عصر و مغرب و عشا را پشت سر هم می خواند و می فرمود: چنین می کنم تا اتمم راحت باشند. این گونه روایات، می رساند که پیامبر اسلام، راحتی امت را در نظر گرفته و جمع خوانده است. شیعیان در طول تاریخ، تلاش کرده اند تا سنت های پیامبر را زنده نگه دارند و این هم یکی از سنت های پیامبر است. برای نمونه، برخی از روایات را در زمینه جمع خواندن نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا می آوریم:

(الف) برخی روایات شیعه عبارتند از:

حضرت امام صادق(علیه السلام) فرمود: پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بدون این که عذری در کار باشد، ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا را با يك اذان و دو اقامه خواند[۱۷۷]. در روایتی دیگر فرمود: پیامبر خدا، بدون این که عذری در کار باشد، ظهر و عصر را در يك جا خواند. عمر به آن حضرت گفت: آیا در نماز چیز تازه ای پیدا شده است؟ پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) گفت: نه، چیز تازه ای درباره نماز نیامده، ولی خواستم بر امت خودم گشایشی بدهم[۱۷۸].

ابن عباس گفت: پیامبر خدا بدون این که خطر و سفری در بین باشد، ظهر و عصر را با هم خواند. ابن عباس گفت: پیامبر با این کارش، خواست تا امت را در آسایش قرار دهد و کسی از امت او به زحمت و مشقت نیفتد[۱۷۹].

(ب) برخی از روایات اهل سنت نیز بدین شرح می باشند:

ابن عباس گفته است: پیامبر اسلام هفت رکعت را با هم خواند و هشت رکعت را هم با هم خواند[۱۸۰]. وی همچنین گفت: پیامبر اسلام در مدینه، بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشا را جمع می کرد؛ بدون این که عذری در کار باشد[۱۸۱].

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر اسلام بدون این که خطر و یا سفری در کار باشد، ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم می خواند. او از ابن عباس، از حکمت جمع کردن پرسید و وی گفت: پیامبر خواست که امت خود را به مشقت و زحمت نیندازد[۱۸۲].

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مدینه، بدون این که خطری باشد و یا باران بیارد، ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم می خواند. از ابن عباس پرسیدند: چرا چنین کرد؟ ابن عباس گفت: تا امت در مشقت نباشد[۱۸۳].

۵. با دقت در روایات فوق، روشن می شود که پیامبر خدا علاوه بر آن که نمازها را در پنج وقت می خواند، نمازهای ظهر و عصر، مغرب و عشا را جمع نیز خوانده است. او می خواست که مردم جمع بخوانند تا راحت باشند. بنابراین، اگر کسی جمع خواند، عمل به سنت پیامبر کرده است.

سجده بر روی زمین

پرسش ۵۸. آیا پیامبر(صلی الله علیه وآله)، برای سجده نماز، از مهر استفاده می کرد؟ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر خاک و زمین سجده می کرد و در سجده، چیزی را بین پیشانی و زمین حائل قرار نمی داد[۱۸۴]. او می فرمود: «جعلت لی الارض مسجد و طهورا»[۱۸۵]؛ زمین برای من سجده گاه و پاک کننده، قرار داده شده است». در این باره، علاوه بر سنت پیامبر، از شیوه اصحاب نیز می توان یاد کرد. به این موارد دقت کنید:

۱. پیامبر، مسلمانان را نیز بدین کار امر می کرد؛ روزی پیامبر یکی از اصحاب خود را دید که بر لایه عمامه اش سجده می کرد؛ با دست مبارکش به او اشاره کرد و فرمود: عمامه ات را بردار و به پیشانی اش اشاره نمود[۱۸۶]. همچنین وقتی دید که بلال حبشی بر گردی عمامه اش سجده کرد تا داغی زمین آزارش ندهد، پیامبر با دست خود عمامه بلال را از زیر پیشانی او بیرون کشید و فرمود: «بلال! پیشانی ات را بر خاک گذار»[۱۸۷] و به صهیب نیز فرمود: «ترب وجهک یا صهیب؛ پیشانی ات را بر خاک گذار»[۱۸۸] و به رباح نیز چنین فرمود[۱۸۹].

۲. سیره یاران پیامبر هم سجده بر روی زمین بود؛ جابر بن عبدالله انصاری می گوید: من نماز ظهر را با پیامبر می گزاردم؛ مثنی از سنگریزه در دست گرفته و آنها را دست به دست می کردم تا خنک شوند و به هنگام نماز، بر آنها سجده کنم[۱۹۰].

بیهقی یکی از دانشمندان اهل سنت، درباره تبیین این حدیث می نویسد: اگر سجده بر لباس متصل به بدن جایز بود، قطعاً این کار آسان تر از خنك کردن سنگریزه ها در كف دست و قرار دادن آنها برای سجده بود[۱۹۱].

خباب بن ارت می گوید: «به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از شدت حرارت زمین که پیشانی و دست ها را آزار می داد، شکایت کردیم. او به شکایت ما پاسخ نگفت»[۱۹۲].

۳. خاك باید پاك باشد و از همین روست که شیعیان تکه ای گل خشك شده را برای اطمینان از پاکی آن، با خود برمی دارند و چه بسا که برای تبرك آن را از خاك مبارك كربلا که شهادت گاه امام حسین(علیه السلام) است، بر می گیرند؛ همان گونه که بعضی از اصحاب، از سنگ ریزه های مکه بر می داشتند تا در سفر، بر آنها سجده کنند.

۴. مهر، موضوعیت ندارد و در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) تمام زمین مهر بوده است و پیشانی را روی زمین می گذاشتند. از این رو، براساس روایات معصومین، سجده باید بر زمین و رویبندی های زمین - غیر از خوردنی ها و پوشیدنی ها - باشد و از نظر عالمان شیعه نیز برخاك زمین یا سنگ و امثال آن سجده کردن، کافی است. شیعیان بر خاك، زمین، سنگ ریزه، تخته سنگ و دیگر اجزای زمین و رویبندی های آن، مانند حصیر، سجده می کنند و نه بر فرش، پارچه، چیزهای خوردنی و زینتی و این، برگرفته از روایات بسیاری است که در کتاب های شیعه و سنی وارد شده اند.

۵. سنگ و خاك، «مسجود علیه» است و نه «مسجود له»؛ یعنی «بر» خاك و سنگ سجده می شود و «به» آن سجده نمی شود. دقت در این نکته، پاسخ به کسانی است که شبهه پرستش مهر توسط شیعه را بر زبان جاری می سازند! [۱۹۳]

۶. سجده، آخر خضوع و فروتنی است و این با سجده کردن بر سجاده، فرش، پارچه و زینتی های گران قیمت، به دست نمی آید و تنها راه تحققش، این است که ارزشمندترین قسمت بدن را که پیشانی است، بر ارزان ترین چیز که خاك است، بگذاریم.

سجده بر خاك و یا قطعه ای از زمین، نشان از سجده برای خداست و این بر خاك ساییدن پیشانی، به نوعی خضوع در پیشگاه پروردگار تلقی می شود. این نهادن پیشانی بر زمین و سجده کردن بر خاك، مناسب ترین حالت سجده در برابر خداست و بیشترین فروتنی و تواضع در پیشگاه معبود را در خود دارد. این کار، انسان را به یاد ریشه و اصل او، یعنی خاك می اندازد. خدای تعالی می فرماید: **(مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى)** [۱۹۴]؛ «از آن[خاك] آفریدیمتان و بدان بازتان می گردانیم و بار دیگر، از آن بیرون می آوریمتان». هشام از امام صادق(علیه السلام) پرسید: مرا آگاه ساز بر چه سجده رواست و بر چه ناروا؟ حضرت فرمود: سجده تنها بر زمین و آن چه می روید، جایز است؛ جز آن چه که پوشیدنی و خوردنی است. باز پرسید: فدایت شوم! فلسفه آن چیست؟ وی فرمود: زیرا سجده خضوع در پیشگاه خداوند عزوجل است؛ پس نشاید که بر پوشیدنی و خوردنی انجام گیرد؛ زیرا دنیاگرایان، بنده خوردنی ها و پوشیدنی هانند و سجده گر در سجده اش، خدای را پرستش گر است و ناچار نشاید که پیشانی خود بر معبود دنیاگرایان - که فریفته فریبایی آند - بسایند[۱۹۵].

اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله):

آیه تطهیر

پرسش ۵۹. چرا آیه تطهیر که در میان آیات مربوط به همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده است، شامل آنها نمی شود؟ پیرامون آیه تطهیر **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)** [۱۹۶]، باید به چند نکته زیر توجه کرد:

الف) «اهل البیت» در تاریخ حیات پیامبر(صلی الله علیه وآله)، معنای خاصی داشته است و تنها به حضرت علی و زهرا و حسن و حسین(علیه السلام) اطلاق می شده است. در کتاب های روایی شیعه و سنی آمده است که وقتی آیه **(وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ)** [۱۹۷] نازل شد، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) شش ماه هنگام نماز صبح، به خانه فاطمه می آمد و آنها را فرمان به نماز داده، سپس آیه تطهیر - **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ ...)** [۱۹۸] - را می خواند تا همگان بدانند که «اهل پیامبر» چه کسانی اند. ب) هیچ يك از همسران پیامبر، ادعا نکرد که من در زمره اهل بیت(علیهم السلام) هستم. ج) آیه تطهیر، عصمت اهل بیت پیامبر را ثابت می کند و سیره عملی آنان، گواه عصمت ایشان نیز بود؛ اما درباره همسران پیامبر، برخی از آنان در عمل ثابت کردند که از مقام عصمت برخوردار نیستند؛ مانند حرکت های عایشه در برابر حضرت علی(علیه السلام). برای بسط این پاسخ، دقت در موارد ذیل شایسته است:

۱. امام شافعی می گوید: از نظر معنی شناسی، زوجه را نمی توان اهل بیت (علیه السلام) شخص به حساب آورد؛ زیرا زوجیت، نوعی رابطه اعتباری است که با طلاق و مرگ، از بین می رود؛ ولی روابط نسبی، تکوینی و غیراختیاری است. ازاین رو، طلاق بردار نیست و نسبت آن پس از مرگ نیز محفوظ است.

۲. ضمایی که در قبل و بعد از آیه تطهیر آمده، به صورت جمع مونث است که برای مجموعه زنان به کار می روند و مقصود از آن ضمائر، زنان پیامبر اکرم است؛ مانند: لستنّ، ان اتقیتنّ، فلا تحضعن، فی بیوتکّنّ، واذکرن، بیوتکّنّ؛ در حالی که ضمایی که در آیه تطهیر به کار رفته، به صورت جمع مذکر است که برای مجموعه ای که همه یا اکثریت آنان مرد هستند، به کار می رود؛ مانند «عنکم، ویطهرکم» و نمی تواند مقصود از آنها، جماعت و گروه زنان باشد. اگر مقصود جماعت زنان بود، می بایست تعبیر «عنکّنّ، ویطهرکّن» به کار می رفت. این تغییر ضمائر مؤنث به مذکر در آیه، دلیل بر این است که مخاطبین در آیه تطهیر، غیر از مجموعه همسران پیامبر می باشند.

۳. دلیل بر این که اهل بیت شامل زنان نمی شود، پاسخ منفی پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خواست همسر خویش، امر سلمه است؛ او وقتی از آن حضرت اذن دخول زیر کسا و همسانی با اهل بیت را نمود، پیامبر در پاسخ، ضمن خارج کردن او از اهل بیت، دو بار فرمود: «انک الی خیر» [۱۹۹]؛ تو زن خوبی هستی». این، نفی مؤدبانه و کریمانه موضوع است. از عایشه نیز این گونه نقل شده است:

«لقد رأیت علیاً و فاطمه و حسناً و حسیناً و جمع رسول الله یثوب علیهم ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی و حامتی، فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً، قالت: فقلت یا رسول الله انا من اهلك قال تنحی فانک الی خیر» [۲۰۰]؛ با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر اکرم آنان را زیرپوششی جمع کرده بود و فرمود: خداوند اینها خاندان و حامیان من هستند، پس رجس و پلیدی را از آنها ببر و آنان را از آلودگی ها پاکشان فرما. من (عایشه) عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من هم از آنها (اهل بیت) هستم؟ پیامبر فرمود: دور شو؛ تو بر خیر و نیکی هستی [اما جزء این جمع نمی باشی]».

۴. روایات متواتری در میان شیعه و سنی، نسبت به اختصاص اهل بیت به پنج تن (علیهم السلام)، وارد شده و پیامبر (صلی الله علیه وآله) در موارد متعددی تصریح کرده که اهل بیت (علیه السلام) چه کسانی هستند [۲۰۱]. یکی از آنها، این روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مدت شش ماه [۲۰۲] (یا نه ماه [۲۰۳] یا ده ماه [۲۰۴]) همه روزه، هنگامی که برای نماز صبح بیرون می آمد، در کنار خانه فاطمه (علیه السلام) می ایستاد و صدا می زد: «الصلوة یا اهل البیت، انما یرید الله لیزهّب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»؛ ای اهل بیت! هنگام نماز است؛ همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک سازد».

۵. با دقت در آیات دیگر قرآن، می توان به شناخت اهل بیت در قرآن پی برد. مفسران شیعه و سنی در تفسیر آیه مباهله، یعنی آیه (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلِ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) [۲۰۵] اتفاق دارند که منظور از «ابنائنا»، حسن و حسین (علیه السلام)، و مقصود از «نسائنا»، فاطمه زهرا (علیه السلام) و هدف از «انفسنا»، امیرمؤمنان (علیه السلام) است و دایره اهل بیت، در این افراد خاص و معین، تعریف می شود و هیچ سخنی از همسران نیست [۲۰۶].

۶. اراده و خواست خدا در زدودن آلودگی و پاک قرار دادن اهل بیت، اراده ای تکوینی است و آیه، بر عصمت اهل بیت دلالت می کند. بعضی از عالمان اهل تسنن، بر وجود لغزش، در بعضی از زنان پیامبر، اذعان می کنند که این، هرگز با مقام عصمت آنان سازگار نیست؛ مانند مخالفت عملی عایشه با آیه (وَ قَرْنِ فِي بُيُوتِكُنَّ) [۲۰۷]؛ «در خانه های خود بمانید» و مساعدت در ایجاد فتنه جنگی که قیام بر ضد امام وقت بود و سبب خون ریزی و کشته شدن حدود هفده هزار نفر گردید؛ اما نسبت به چهارده معصوم، هیچ عالم، محدث و مورخی، حتی از اهل سنت - و حتی آنان که عصمت را قبول ندارند - اندک گناه و خطایی از آنان نقل ننموده اند.

۷. اگر آیه فوق شامل زنان پیامبر هم می شد، قطعاً همسران پیامبر به آن تمسک می کردند؛ به ویژه در نزاع هایی که با دیگران پیدا می کردند؛ در حالی که در هیچ یک از منابع شیعه و سنی نیامده که زنان پیامبر به آیه تطهیر، برای اثبات عصمت و فضیلت خود، تمسک کنند، با توجه به این که عایشه همسر پیامبر اسلام - به گواهی روایات فراوان - در بازگو کردن فضایل خود و ریزه کاری های ارتباطش با پیامبر اکرم، چیزی را فروگذار نمی کرد، اگر این آیه شامل وی می شد، قطعاً آن را به عنوان فضیلتی برای خود بازگو می کرد و در نزاع هایی مثل جنگ جمل، برای اثبات درستی عمل خویش، به آن تمسک می جست.

۸. در پاسخ به «علت قرار گرفتن آیه تطهیر در لا به لای آیات مربوط به وظایف همسران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، به بیان علامه طباطبائی اشاره می کنیم که می نویسد: آیه تطهیر، به تنهایی نازل شده است و ما هیچ دلیلی نداریم که این آیه، در

ضمن آیات مربوط به همسران پیامبر نازل شده باشد و حتی يك روايت در این زمینه وارد نشده است ; حتی کسانی مانند «عکرمه» و «عروه» که این آیه را مخصوص همسران پیامبر دانسته اند، نمی گویند که آیه تطهیر، همراه با آیات مربوط به همسران پیامبر نازل شده است. بنابراین، آیه تطهیر به حسب نزول، جزء آیات مربوط به همسران پیامبر نیست ; بلکه جداگانه نازل گردیده است ; اما هنگام جمع آوری آیات یا به دستور پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و یا بعد از رحلت وی، در کنار آیات فوق قرار داده شده است. موقعیت آیه تطهیر در میان آیات مربوط به همسران پیامبر، مانند موقعیت آیه (الْيَوْمَ يَنْسَ الْذِينَ كَفَرُوا) [۲۰۸]، در میان آیه مربوط به خوردنی های حرام است[۲۰۹].

چگونگی صلوات

پرسش ۶۰ . چرا در صلوات بر پیامبر، برخلاف اهل تسنن، بر آل او هم درود می فرستیم؟
 گرچه فقیهان مذهب اهل بیت در باره صلوات بر پیامبر، ذکر «آل» را به خصوص در تشهد نماز واجب دانسته اند[۲۱۰] و دلیل آنان نیز روایات بسیاری است که درباره کیفیت صلوات بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده، اما در این زمینه، روایات بسیاری را نیز در منابع معتبر اهل سنت می توان یافت که در آنها گفته شده که «آل محمد» را به هنگام صلوات بر «محمد»، اضافه کنید. یکی از این احادیث، این حدیث مشهور که اهل سنت نیز بدان اشاره کرده اند:
 مردی خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید و عرض کرد: «اما السلام علیکم فقد علمنا فكيف الصلاة عليك ; سلام بر تو را ما می دانیم چگونه است ; اما صلوات بر شما باید چگونه باشد؟» پیامبر فرمود بگو: «اللهم صل على محمد و علی آل محمد كما صليت على ابراهيم انك حميد مجيد»[۲۱۱].
 این حجر نقل می کند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «لاتصلّوا علیّ الصلاة البتراء فقالوا و ما الصلاة البتراء؟ قال تقولون: اللهم صل على محمد و تمسكون، بل قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد ; هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید. عرض کردند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: این که فقط بگویید: اللهم صل على محمد و ادامه ندهید ; بلکه بگویید: «اللهم صل على محمد و آل محمد»[۲۱۲].
 از این رو، شافعی، فقیه اهل سنت، صلوات بر پیامبر و آل او را در تشهد دوم واجب می داند و حنبلی ها هم آن را واجب می دانند[۲۱۳].
 جمعی دیگر از فقیهان اهل سنت، همچون ابوحنیفه آن را واجب نشمرده اند[۲۱۴] و ابن حزم، چنین صلواتی را فقط يك بار در تمام عمر واجب و زائد بر آن را مستحب می شمارد که شافعی، چنین سخنی را ادعای بدون دلیل می داند[۲۱۵].
 شافعی، واجب بودن صلوات بر محمد آل محمد را در شعر معروفش این چنین آورده است:
 یا اهل بیت رسول الله حکم *** فرض من الله فی القرآن انزله
 کفاکم من عظیم القدر انکم *** من لم یصل علیکم لا صلاة له
 ای اهل بیت رسول الله! محبت شما، از سوی خداوند در قرآن واجب شده است.
 در عظمت مقام شما، همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد، نمازش باطل است[۲۱۶].

خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله):

علت تعدد همسران پیامبر

۱ پرسش ۶۱ . فلسفه تعدد زوجات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) چیست؟ آیا پیامبر می توانست بین این همه همسر، عدالت برقرار کند و آیا مسئولیت رسالت، به وی این اجازه را می داد؟
 درباره علت ازدواج های متعدد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و فراوانی همسران وی که دستاویز تهمت های ناجوانمردانه مستشرقان نیز بوده اند[۲۱۷]، به نکات ذیل اشاره می کنیم:
 ۱ . یکی از ویژگی های اختصاصی رسول الله(صلی الله علیه وآله)، امکان ازدواج بیش از چهار همسر به صورت عقد دائم بود[۲۱۸] که دیگران در این ویژگی، شریک نبودند ; البته این عدم محدودیت، بیش از ده سال دوام نیافت و پس از آن، ازدواج تازه برای آن حضرت تحریم شد[۲۱۹] که آیه ۵۲ سوره احزاب، بدان اشاره دارد. از این رو، آزادی ازدواج نامحدود در يك دوره ده ساله، همگان را به رمز گشایی این حکمت الهی سوق می دهد.

۲. تعدد زوجات و همسران در آن زمان، در منطقه عربستان، يك امر عادی و متداول بود و مختص به رسول خدا نبود و با مسائل هر زمان و مكان، باید با توجه به معیارها و استانداردهای همان زمان و مكان، نگاه کرد. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با بسیاری از رسوم زمان خود که در تضاد با اهداف و اصول تربیتی اسلام نبودند، مخالفتی نکرد؛ بلکه با واقع گرایی با آنها رو به رو شد تا کم کم آنها را تصحیح کرد و یا از اساس، برطرف ساخت.
۳. حقوق زن در دوره تاریک جاهلی، دستخوش هوسرانی مرد قرار گرفته بود و این حقوق نابود شده، به دست پیغمبر، زنده شد و زن به مقام خویش نایل گردید؛ بدان حد که یکی از آخرین توصیه های پیامبر، رعایت جایگاه زن بود و فرمود: **«الله الله فی النساء»**.
۴. پیامبر در سن ۲۵ سالگی با خدیجه کبری که ۲۸ سایه بود، ازدواج کرد و دوران جوانی و میان سالی را با او گذراند و تا ۵۰ سالگی، یعنی سال دهم بعثت، فقط با آن بانوی بزرگ زیست و تا هنگام درگذشت حضرت خدیجه، با کسی ازدواج نکرد. از این رو، اگر او شهوت ران بود، با زنی مسن تر از خود وصلت نمی کرد و ۲۵ سال آغازین زندگی زناشویی و شور جوانی را با او نمی گذرانید و یا همزمان با زنانی دیگر، پیوند زناشویی می بست.
۵. اگر سخنی در باره ازدواج های متعدد مطرح است، درباره مقطع پس از رحلت نخستین همسر پیامبر است؛ زیرا ازدواج های متعدد او در ۱۳ سال آخر عمر، یعنی در حد فاصل سنین ۵۰ تا ۶۳ سالگی رخ داد؛ دوره ای که سال های پایانی اقامت در مکه و دوران اقامت در مدینه را شامل می شود. به طور قطع، آن ازدواج ها، عوامل گوناگون دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشت و برای حل مشکلات جاری بود؛ زیرا سن ۵۰ سالگی، اقتضایی برای خوش گذرانی جنسی مرد ندارد. علاوه بر این، بسیاری از زنانی که پیامبر با آنان ازدواج کرد، بیوه بودند؛ جز يك نفر و اکثراً از جهت سنی بالا و حتی پیر بودند و برخی بارها با ناسازگاری ها و حسادت های زنانه، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را می آزرندند [۲۲۰]. معلوم است که این روش و این نوع ازدواج، روش شهوت رانان نیست. با این محاسبه، يك انسان محقق دوراندیش، نمی تواند برای آن حضرت، انگیزه های شهوانی در نظر بگیرد؛ چون ازدواج های متعدد، هنگامی ناپسند است که بر محور امیال جنسی استوار باشد که درباره پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، چنین برداشتی، ناصواب است. همچنین انسان های شهوات ران و تنوع طلب، معمولاً از ازدواج های دائم شانه خالی می کنند و به کامرانی های گذرا و آنی می پردازند؛ در حالی که در زندگی پیامبر، چنین امری مشاهده نشد.
۶. علت ازدواج های پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در موارد ذیل، می توان تحلیل کرد:
- الف) اجرای حکم الهی و زدودن افکار غلط جاهلی؛ مانند ازدواج با زینب دختر جحش.
- ب) تقویت جایگاه اجتماعی زنان آسیب دیده، همچون زنان بیوه و اسیر و رفع تلقی منفی عصر جاهلی در کم ارزش بودن یا بی ارزش جلوه دادن آن زنان (در این دوره، همه زنان پیامبر جز عایشه بیوه بودند).
- ج) دلجویی از زنان، به دلیل آسیب هایی که آنان به خاطر پذیرش اسلام، متحمل شدند؛ مانند ازدواج با ام حبیبه.
- د) يك حرکت سیاسی و برقراری پیوند با قبایل و طوایف بزرگ عرب و جلب پشتیبانی آنان؛ چون پیوند با عایشه.
- هـ) محافظت و تأمین زندگی بیوه زنان درمانده و فقیر و یتیمان به جای مانده؛ مانند ازدواج با ام سلمه و زینب، دختر خزیمه.
- و) نشان دادن عظمت، شکوه و قدرتمندی اسلام و مسلمین؛ مانند ازدواج با صفیه.
- ز) حفظ آنان از خطرات جانی؛ مانند وصلت با سوده.
- ح) آزادسازی اسیران و بردگان؛ مانند ازدواج با جویریّه [۲۲۱].
۷. درباره پرسش شما که آیا پیامبر می توانست بین این همه همسر، عدالت برقرار کند، به این نکته اشاره می کنیم که با توجه به شرایط زندگی خانوادگی در آن زمان و نبود تجمل های امروزی و روحیه و اخلاق بسیار عظیم و با کرامت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، مسئله به راحتی قابل درک است. به گفته عایشه، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) همواره در تقسیم (اوقات و حقوق همسرانش)، به عدالت رفتار می کرد [۲۲۲]. رسم پیامبر این بود که هیچ يك از ما را بر دیگری ترجیح نمی داد؛ با همه به عدالت و تساوی کامل رفتار می کرد و کمتر روزی اتفاق می افتاد که به همه زنان خود سر نزنند و احوال پرسشی و تفقد نکند [۲۲۳].
- پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) حتی در بیماری ای که منجر به رحلت وی شد و توانایی حرکت نداشت، عدالت را با کمال دقت اجرا می کرد. از این رو، هر روز بسترش را از اتاقی به اتاق دیگر منتقل می کرد تا آن که يك روز همه را جمع کرد و اجازه خواست در اتاق یکی از آنان باشد و همه اجازه دادند [۲۲۴].
۸. در پایان، با اذعان بر محوریت مستشرقان در نشر شبهات و اتهامات درباره تعدد زوجات پیامبر(صلی الله علیه وآله)، اقرار و اعتراف چهره های دیگری از مغرب زمین، در این باره شنیدنی است

الف) جان دیون پورت انگلیسی می گوید: با این که در آن زمان، زیاد زن گرفتن کار بدی نبود، ولی با این حال، حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) تا پنجاه سالگی با يك زن زندگی کرد و تا خدیجه زنده بود، زن دیگری نگرفت. آیا ممکن است کسی شهوت ران باشد و هیچ مانعی هم برای زن گرفتن در کار نباشد، با این حال، با يك زن زندگی کند ؛ آن هم با زنی که سن بالایی داشته باشد؟ [۲۲۵]

ب) توماس کارلایل می گوید: به رغم دشمنان، حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)، هرگز شهوت پرست نبود و این تهمت، بی انصافی است [۲۲۶].

ج) گیورگیو می گوید: محمد(صلی الله علیه وآله) در سال ۵۹۵ میلادی ازدواج کرد و زندگی خانوادگی او، نمونه زهد، تقوا و پاکی بود. او همانند ابراهیم، نوح و یعقوب، در محیطی ساده و بی آلایش زندگی می کرد [۲۲۷].

همسران پیامبر

پرسش ۶۲ . چه اطلاعاتی درباره همسران پیامبر وجود دارد و علت ازدواج آنان با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، چه بود؟ در پاسخ پرسش قبل، به نوعی به علت ازدواج همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) اشاره شد، در این جا به صورت مختصر، گذرا و تفکیک شده، زندگی همسران پیامبر(علیه السلام) و علت ازدواج پیامبر با آنان را مرور می کنیم و به دلیل یادکرد حیات حضرت خدیجه(علیه السلام) در صفحات پیشین، از تکرار مطالب گذشته، اجتناب می ورزیم.

الف) سوده بنت زمعه ؛ او زنی مؤمن بود و به همراه شوی مسلمانش، سکران بن عمرو، به حبشه هجرت کرد. شوهرش پس از بازگشت، مُرد. بنی عامر قبیله سوده، همه مشرک و دشمن پیامبر بودند و با مرگ شوی سوده، خطر جانی و یا انحراف، او را تهدید می کرد. از این رو، برای حفظ آن زن مؤمن از این خطرات، پیامبر اسلام در سال دهم بعثت، با او ازدواج کرد. این ازدواج، در گرایش قبیله بنی عامر به اسلام نیز مؤثر بود [۲۲۸]. سوده، اولین زن پیامبر پس از درگذشت حضرت خدیجه بود و گویا پیامبر(صلی الله علیه وآله) پس از ازدواج با سوده، تا سه سال، با زن دیگری وصلت نکرد ؛ هرچند که عایشه در این دوره به عقد پیامبر درآمد ؛ اما در مدینه به خانه حضرت آمد [۲۲۹].

ب) رمله (ام حبیبه) ؛ او دختر ابو سفیان و همسر عبیدالله بن جحش بود. آن دو، صاحب دختری به نام حبیبه شدند. ام حبیبه و شوهرش پس از پذیرش اسلام، راهی حبشه شدند. عبیدالله بن جحش، در حبشه از اسلام برگشت و مسیحی شد و در همان جا درگذشت. ام حبیبه پس از فوت شویش در آن جا ماندگار شد ؛ چون با وجود ابوسفیان در مکه، جرأت بازگشت نداشت. پیامبر برای رهایی این زن بزرگ زاده، فردی را به حبشه فرستاد و ام حبیبه را به عقد خود درآورد و او را به مدینه فراخواند [۲۳۰].

ج) عایشه ؛ وی، دختر ابوبکر است و در اواخر سال دوم هجرت به خانه رسول الله(صلی الله علیه وآله) آمد ؛ هرچند که در ماه های پایانی پیش از هجرت، به عقد درآمده بود [۲۳۱]. عایشه در میان همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله)، برای بار نخست بود که ازدواج می کرد [۲۳۲]. دو مسئله ای که در بین مردم مشهور است، از نظر تاریخی ثابت نیست ؛ یکی ۹ ساله بودن عایشه هنگام ازدواج و دیگری حسن جمال او! بسیاری از مورخان، سن عایشه را در هنگام ازدواج، ۱۷ یا ۱۸ سال ثبت کرده اند و از نظر کمالات و زیبایی نیز او را ضعیف شمرده اند.

ازدواج با عایشه، يك حرکت سیاسی محسوب می شد ؛ چون پیامبر پس از درگذشت ابوطالب و خدیجه، زیر فشار فراوان از طرف دشمنانی سرسخت چون ابولهب و ابوجهل بود و به شدت به حمایت قبایل مختلف دیگر نیاز داشت. ابوبکر نیز نفوذ قبیله ای بسیاری داشت و نیز خودش از پیامبر تقاضای ازدواج با عایشه کرد ؛ از این رو، رد تقاضای او به مصلحت نبود ؛ زیرا محکم ترین رابطه در میان عرب جاهلی، رابطه خویشاوندی بود و پیامبر، برای شکستن اتحاد دشمنان و جلب حمایت قبایل، به این کار اقدام نمود.

تفاوت سن میان مرد و زنی که با هم ازدواج می کنند، در جوامع بدوی، قابل قبول بوده، هیچ قیاحت و زشتی نداشته است و آن را يك عمل غیر اخلاقی نمی دانستند. به طور کلی، رسوم و قواعد اجتماعات قبیله ای آن دوران را نباید با جوامع مدنی و پیشرفته امروز مقایسه کرد.

د) ام سلمه ؛ نامش هند و دختر ابی امیه بود. او همسر عبدالله بن عبدالاسد (ابو سلمه) بود و چهار فرزند از او داشت. وی به همراه شویش، به حبشه مهاجرت کرد و نخستین زنی بود که به مدینه آمد. همسرش در جنگ احد مجروح شد و در سال سوم هجرت، بر اثر جراحت درگذشت [۲۳۳]. ام سلمه در سال چهارم هجرت با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ازدواج کرد [۲۳۴]. غربی و سرپرستی چهار یتیم، از انگیزه های ازدواج پیامبر(صلی الله علیه وآله) با این زن بود.

ه) زینب بنت خزیمه ؛ وی از زنان مؤمن بود، شوهرش در جنگ احد کشته شد، او از يك طرف بی سرپرست گردید و از سوی دیگر، دچار فقر شد ؛ در حالی که زن بخشنده ای بود و به ام المساکین (مادر بینوایان) معروف بود، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای رسیدگی و حفظ شهرت او، با وی ازدواج کرد و چند ماه پس از ازدواج با پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز درگذشت[۲۳۵].

و) حفصه ؛ او دختر عمر و همسر خنیس بن حذافه بود، شوییش در احد زخمی شد و بر اثر جراحت درگذشت، عمر، پس از بیوه شدن دخترش، به هر کس از جمله ابوبکر و عثمان می رسید، پیشنهاد ازدواج با حفصه را می داد و آنها امتناع می کردند. امتناع آنان، شاید بر اثر عدم برخورداری حفصه از زیبایی بود، پس از آن، عمر نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمد و با اصرار از پیامبر خواست تا حفصه را بگیرد و پیامبر(صلی الله علیه وآله) هم قبول کرد[۲۳۶].

ز) زینب بنت جحش ؛ او دختر جحش بن ریاب و دختر عمه پیامبر بود و با راهنمایی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، با زید بن حارثه، پسر خوانده رسول الله(صلی الله علیه وآله)، ازدواج کرد، این پیوند، به جدایی انجامید[۲۳۷]. پیامبر به امر خداوند و به جهت برداشتن سنت جاهلی ممنوعیت ازدواج با همسر پسرخوانده، با زینب وصلت کرد ؛ زیرا مردم، همسر پسر خوانده را مانند همسر پسر خود، عروس تلقی می کردند و ازدواج با او را ممنوع می دانستند! این ازدواج، در سال سوم یا پنجم هجرت انجام شد[۲۳۸]. منافقان چون از این ازدواج اطلاع یافتند، به تخریب پیامبر پرداخته، گفتند که پیامبر با زن فرزند خود ازدواج کرد که آیه (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ) [۲۳۹]، برای خنثی کردن این توطئه، نازل شد و خداوند دستور داد که فرزند خواندگان، به پدرانشان منسوب شوند[۲۴۰] و از آن پس، او به جای زید بن محمد، زید بن حارثه خطاب شد[۲۴۱].

ح) ماریه بنت شمعون قبطی ؛ مقوقس، پادشاه اسکندریه، او را برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستاد و حضرت نیز با او ازدواج کرد، او مادر ابراهیم، آخرین فرزند پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود که در سال هشتم هجرت، در مدینه منوره به دنیا آمد و پس از يك سال و شش ماه و چند روز مرد[۲۴۲].

ط) جویره بنت حارث ؛ او دختر حارث بن ابی ضرار، رئیس طایفه بنی مطلق بود و در سال پنجم، در غزه مریسیع، به همراه پدر و تعداد زیادی از افراد قبیله اش، اسیر شدند. پیامبر جویره را آزاد کرد و به همسری انتخاب کرد و مسلمانان گفتند: حال که این طایفه، فامیل پیامبر ما شدند، ما همه شان را آزاد می کنیم و بنی مطلق هم که چنین دیدند، همه مسلمان شدند[۲۴۳]. به گفته عایشه، هیچ زنی را نمی شناسم که بیش از او، برکت از طرف وی به قومش رسیده باشد[۲۴۴].

ی) صفیه ؛ او دختر رئیس قبیله بنی نضیر، خُیی بن اخطب یهودی بود که پدرش در بنی قریظه کشته شد و شوهرش، کنانه بن ربیع نیز در جنگ خیبر مرد و خودش هم اسیر شد. پیامبر خدا پس از آزادی، در سال هفتم هجری، وی را به ازدواج خویش درآورد[۲۴۵] و به این ترتیب، دختر رئیس یهود را از دلت رها کرد.

ك) میمونه ؛ او دختر حارث بن حزن، بود و همسرش هم مرده بود. پیامبر در سال هفتم هجری، در بازگشت از عمره قضا، با او ازدواج کرد و در سَرف، برای او سرپناهی ساخت[۲۴۶].

مادران مؤمنان

۱ پرسش ۶۳ . آیه (أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ)، در مقام بیان چه چیزی است و چرا درباره حضرت فاطمه(علیها السلام)، تعبیر به «ام» نشده است؟

۱. آیه (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) [۲۴۷]، در مقام بیان این معناست که همان طور که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) میان شما مسلمانان از احترام فوق العاده ای برخوردار است، باید همسران آن جناب نیز در بین شما حرمت خاصی داشته باشند ؛ زیرا زنان آن حضرت، به سان مادران روحانی شمايند ؛ بنابراین، همان گونه که بر هر مسلمانی احترام مادر، واجب است و ازدواج با او حرام است، احترام همسران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیز واجب و ازدواج با آنان - حتی پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) - حرام است. تشبیه همسران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به مادران، تشبیه در بعضی آثار مادری است ؛ نه همه آثار ؛ زیرا مادری، غیر از وجوب احترام و حرمت نکاح، آثار دیگری نیز دارد ؛ مانند ارث بردن فرزند و مادر از یکدیگر، جواز نظر به وی و پدید آمدن روابط نسبی با اقارب مادر[۲۴۸] که در رابطه با همسران پیامبر، تنها حرمت ازدواج مطرح است. به اعتقاد برخی از مفسران، این نسبت مادری میان مسلمانان و همسران پیامبر، يك نسبت حقیقی نیست و مادامی که خودشان با خروج از اطاعت پیامبر و امام زمان خود، حرمت خود نشکنند، احترام آنان واجب است. بنابراین، اگر زنی از زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، در برابر امام معصوم زمان خود بایستد، به جهت هتك حرمت خویش، لزوم حفظ حرمت او هم سلب می گردد ؛ گرچه حرمت نکاح او باقی است[۲۴۹].

در سخنان معصومین(علیه السلام) نیز به این مطلب اشاره شده است. حضرت علی(علیه السلام) می فرماید: «زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به منزله مادران، در حرمت ازدواج، ابدی اند و مستحقّ تعظیمند ; مادامی که طاعت خدا را بکنند» [۲۵۰].

فیض کاشانی در این باره، از قائم آل محمد(صلی الله علیه وآله)، حدیثی را نقل می کند ; «از آن حضرت، از معنای طلاق که حکم آن را پیامبر(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) واگذار فرموده بود، سؤال شد و حضرت در پاسخ فرمود: وقتی خداوند شأن زنان پیامبر را عظیم شمرد و آنان را به مقام امّهای اختصاص داد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود: این شرافت، مادامی که بر طاعتند، باقی است ; پس هر کدام از، آنان که بعد از وفات من، از راه خروج بر تو، معصیت خدا را نمودند، او را از میان ازواج برهان و از تشرفّ امّهای و از شرف مادری مؤمنان، ساقط گردان» [۲۵۱].

۲. درباره حضرت زهرا(علیها السلام)، تعبیر بالاتری آمده است ; مثل «سیده نساء العالمین»، «سیده نساء هذه الامة» و «امّ ایها» که نشان می دهند هیچ يك از زنان عالم، نمی توانند در جایگاه رفیع حضرت زهرا(علیها السلام) قرار بگیرند. نیابردن تعبیر «امّ» برای آن حضرت، از آن روست که اگر این تعبیر در حق وی به کار برده می شد، حضرت علی(علیه السلام) نمی توانست وی را به همسری برگزیند. ازاین رو، در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، این واژه تنها به زنان آن حضرت اختصاص داشت. از طرف دیگر، در قرآن مجید و در آیه مباهله، آن حضرت مصداق «نساءنا» قرار گرفته و از شأن و مرتبت والایی برخوردار شده است که در میان همه زنان، تنها آن حضرت، به چنین لفظی، خوانده شده است ; البته آیات دیگری نیز در شأن آن حضرت، نازل گردیده است.

ممنوعیت ازدواج دوباره

پرسش ۶۴ . چرا زنان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نمی توانستند ازدواج کنند؟ همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله)، افتخار عظیمی از طریق ازدواجشان با پیامبر(صلی الله علیه وآله) کسب کردند و به همین دلیل، آنان بعد از او، در میان امت اسلامی، بسیار محترم می زیستند و از جایگاه و موقعیت ممتاز خود بسیار راضی و خشنود بودند و اما درباره محرومیت آنان از ازدواج، پس از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به چند نکته زیر، می توان اشاره کرد:

۱. خداوند متعال، به جهت گرمای داشت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، حرمت نهادن به زنان آن حضرت را نیز ضروری دانسته است و آنان را «امّهای المؤمنین»، یعنی مادران مؤمنین، قلمداد کرده است [۲۵۲]. واضح است که آنها حقیقتاً مادران واقعی مؤمنین نیستند ; بلکه مراد خداوند متعال، ارج نهادن به آنان، بسان احترام به مادران خود می باشد و ناگفته پیداست که کسی با مادر خود ازدواج نمی کند [۲۵۳].

۲. خداوند حتی برای خود همسران پیامبر نیز به دلیل انتساب به مقام نبوت، محدودیت هایی قرارداده است که برای سایر بانوان، منظور نکرده است [۲۵۴].

۳. قرآن ازدواج با زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را جسارت و بی ادبی نسبت به ساحت مقدس حضرت می داند و می فرماید: **(وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تُنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا) [۲۵۵]** ; «شما حق ندارید رسول خدا را اذیت و آزار رسانید و هرگز حق ندارید بعد از آن حضرت، با همسران وی، ازدواج کنید. این کار، نزد خداوند متعال، بسیار بزرگ است».

گویا بعضی به عنوان انتقام جویی و توهین به ساحت مقدس پیامبر(صلی الله علیه وآله)، چنین تصمیمی را گرفته بودند و از این راه، خواستند ضربه ای بر حیثیت آن حضرت وارد کنند. در شأن نزول آیه فوق، به بعضی از مخالفان رسول الله(صلی الله علیه وآله) اشاره شده که سوگند یاد کرده بوده بودند که هرگاه او چشم از جهان بپوشد، با همسران او ازدواج کنند [۲۵۶].

۴. اگر ازدواج با همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) مجاز می بود، جمعی افراد ماجراجو و خودخواه، به عنوان این که همسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را بعد از او در اختیار خود گرفته اند، ممکن بود این کار را وسیله سوء استفاده قرار دهند و به این بهانه، موقعیت اجتماعی مهمی برای خویش دست و پا کنند و یا به عنوان این که آگاهی خاص از درون خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تعلیمات و مکتب او دارند، به تحریف اسلام بپردازند و یا منافقین، مطالبی را از این طریق، در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر باشد. این خطر، هنگامی ملموس تر می شود که بدانیم گروهی خود را برای این کار آماده ساخته بودند و بعضی آن را به زبان آورده، بعضی شاید تنها در دل داشتند. از جمله کسانی را که بعضی از مفسران اهل سنت در این جا نام برده اند، طلحه است. [۲۵۷] خداوندی که بر اسرار نهان و آشکار، آگاه است، برای برهم زدن این توطئه زشت، يك حکم قاطع صادر کرد و جلو این امور را به کلی گرفت [۲۵۸].

۵. اسلام، عنایت خاصی داشته که زنان پیغمبر، چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از وفات وی، در خانه های خود بمانند. قرآن کریم، صریحاً به زنان پیغمبر می گوید: **(وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ)** [۲۵۹]؛ «در خانه های خود بمانید». اسلام خواسته است تا «امهات المؤمنین» که خواه ناخواه، احترام زیادی در میان مسلمانان داشتند، از احترام خود سوء استفاده نکنند [۲۶۰]. متأسفانه، تاریخ، از ماجرای عایشه و تخلص او از این دستورالعمل و سوء استفاده از عنوان «ام المؤمنین» که دست آویزی برای فتنه ها و حرکت های سیاسی ناگوار شد، به تلخی یاد می کند.

فرزندان پیامبر

پرسش ۶۵ . در مورد فرزندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به جز حضرت فاطمه(علیها السلام)، توضیح دهید. رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، سه پسر و چهار دختر داشت و در میان همسران او، تنها دو نفر صاحب فرزند شدند؛ از خدیجه شش فرزند و از ماریه یک پسر [۲۶۱]. آخرین فرزند پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ابراهیم بود که در سال هشتم هجری در مدینه منوره از ماریه قبطیه به دنیا آمد و پس از یک سال و شش ماه و چند روز مرد [۲۶۲]. درباره فرزندان حضرت خدیجه، به نکات ذیل توجه کنید:

۱. غالب مورخان و محدثان اذعان دارند که حضرت خدیجه بعد از ازدواج با پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، صاحب شش فرزند شد؛ قاسم، عبدالله، ام کلثوم، رقیه، زینب و فاطمه زهرا(علیها السلام) [۲۶۳]. پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در جواب انتقاد عایشه از خدیجه فرمود: او برای من، قاسم، عبدالله، فاطمه، رقیه، ام کلثوم و زینب را به دنیا آورد [۲۶۴].

۲. برخی به اشتباه مدعی اند که پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از خدیجه به جز چهار دختر، چهار پسر به نام های قاسم، عبدالله، طیب و طاهر داشت و حال آن که پیامبر از خدیجه دو پسر به نام های قاسم و عبدالله بیشتر نداشت و طیب و طاهر القاب عبدالله هستند [۲۶۵].

۳. شش فرزند پیامبر از خدیجه، عبارتند از: الف) قاسم؛ او اولین فرزند پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به نام وی، «ابوالقاسم» کنیه گرفت [۲۶۶]. وقتی وی به دنیا آمد، بیش از هفت شب نماند و از دنیا رفت [۲۶۷] و بر پایه روایت دیگر، قاسم یک ساله بود که چشم از جهان فرو بست [۲۶۸].

ب) عبدالله؛ وی پس از بعثت به دنیا آمد و در کودکی از دنیا رفت [۲۶۹]. پس از وفات او، عاص بن وائل سهمی، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را ابتر خواند و سوره کوثر، در پاسخ وی نازل گردید [۲۷۰].

ج) زینب؛ او بزرگ ترین دختر پیامبر است که بعد از قاسم، در سی سالگی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) متولد شد و پسر خاله او، ابوالعاص (فرزند هاله) او را در عصر جاهلی به همسری گرفت. امامه، حاصل این پیوند است. زینب در سال هفتم هجری، در مدینه درگذشت و در بقیع، به خاک سپرده شد [۲۷۱].

د) رقیه؛ وی پیش از اسلام با عتبه فرزند ابولهب ازدواج کرد. عتبه پس از بعثت، او را بسیار آزار داد و پس از نزول سوره «مسد»، به دستور پدر و مادرش، او را طلاق داد [۲۷۲]. او سپس به همسری عثمان بن عفان درآمد و سرانجام در سال دوم هجری و بعد از پیکار بدر، وفات یافت و در کنار بقیع دفن شد [۲۷۳].

هـ) ام کلثوم؛ او نیز پیش از اسلام به عقد عتبه، فرزند دیگر ابولهب درآمد و از او جدا شد و پس از درگذشت خواهرش رقیه، به همسری عثمان درآمد و در زمان کوتاهی درگذشت و در بقیع، دفن شد [۲۷۴].

و) فاطمه زهرا(علیها السلام)؛ وی، کوچک ترین فرزند و یگانه بازمانده پیامبر است که به همسری حضرت علی(علیه السلام) در آمد [۲۷۵].

۴. به ادعای برخی از دانشمندان معاصر [۲۷۶]، برخی از فرزندان پیامبر از حضرت خدیجه، ممکن است فرزند واقعی پیامبر نباشد؛ بلکه فرزند خوانده آن حضرت بوده اند و عرب فرزند خوانده یا ربیبه را هم فرزند می نامد. درباره زینب، رقیه و ام کلثوم، این احتمال داده شده است که این دختران، دختر خوانده های پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بوده اند. به عنوان مثال، برخی می گویند که رقیه و زینب، دختران هاله، خواهر خدیجه بودند و بعضی نیز مدعی اند که رقیه و زینب، متعلق به جحش بودند و فرزند خوانده پیامبر اسلام گردیدند. این گفته، بر خلاف نظر اکثر مورخان و دانشمندان پیشین و مشهور است.

پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله):

جانشینی پیامبر

۱ پرسش ۶۶ . نظر و دیدگاه علی(علیه السلام)، درباره جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله) چه بوده است؟
دیدگاه امام علی(علیه السلام) را درباره جانشینی پیامبر و زمامداری مسلمانان، می توان به سه بخش زیر تقسیم کرد:
۱. معرفی جانشین از جانب پیامبر(صلی الله علیه وآله)

از دیدگاه علی(علیه السلام)، گزینش جانشین و خلیفه، سنت و روش پیامبران پیشین بوده است؛ چنان که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز به آن عمل کرده و هرگز مردم را سرگردان رها نکرده است. وی می فرماید: «رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در میان شما مردم جانشینی برگزید؛ همچنان که تمام پیامبران گذشته برای امت های خود برگزیدند؛ زیرا آنها هرگز انسان ها را سرگردان رها نکردند و بدون معرفی راهی روشن و گذاشتن نشانه هایی استوار، از میان مردم نرفتند»[۲۷۷].

این بیان گهربار امیر مؤمنان(علیه السلام)، مبین این واقعیت است که انتخاب جانشین، سنت و شیوه پیامبران گذشته بوده است و آنان با تعیین راه روشن و نشانه های استوار، مردم را به حال خود وانگذاشته اند. بر همین مبنا، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نیز جانشینان خویش را برگزیده است.

۲. ویژگی های جانشینان پیامبر(صلی الله علیه وآله)
امام علی(علیه السلام)، شرایط و ویژگی های بسیاری را برای خلیفه مسلمانان و جانشین پیامبر برمی شمرد که مهم ترین آنها عبارتند از:

الف) توانایی اداره جامعه و آگاهی از فرمان ها و احکام الهی؛ امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در این خصوص می فرماید: «ای مردم! سزاوار به خلافت، کسی است که بدان توانا تر باشد و در آگاهی از فرمان خدا، دانای تر؛ تا اگر آشوب گری به فتنه انگیزی برخیزد، به حق بازگردانده شود و اگر سر باز زند، با او مبارزه شود»[۲۷۸].

ب) صداقت با مردم و آخرت نگر؛ آن حضرت درباره این ویژگی می فرماید: «پس باید امام و راهنمای مردم، به مردم راست بگوید و راه خرد پوید و از فرزندان آخرت باشد و به یقین بداند که از آن جا آمده و به آن جا خواهد رفت»[۲۷۹].

ج) برخورداری از سجایای اخلاقی و منش های نیکو؛ امام علی(علیه السلام) خصلت هایی چون بخیل نبودن، دانایی و عدالت را برای خلیفه مسلمانان، ضروری و لازم می داند. آن حضرت می فرماید:

«و همانا دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان مردم و بر غنیمت ها و احکام مسلمانان، ولایت یابد و امامت آنان را عهده دار شود تا در مال های آنها حریص گردد و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد؛ چون با نادانی خود، مسلمانان را به گمراهی می کشاند. ستمکار نیز نمی تواند زمامدار باشد؛ چون با ستم خویش، حق مردم را غصب می کند. و در تقسیم اموال، عدالت را رعایت نمی کند؛ زیرا گروهی را از حق خود محروم می سازد. و نه آن که رشوه گیر است؛ زیرا او نیز حقوق مردم را پایمال می کند و نه آن که سنت پیامبر را ضایع می کند؛ زیرا که امت اسلامی را به هلاکت می کشاند»[۲۸۰].

۳. جانشینان واقعی پیامبر

پس از بیان ضرورت گزینش جانشین از ناحیه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و اوصافی که باید خلیفه از آن برخوردار باشد، می توان جمع این دو ویژگی را در گروهی خاص که همانا اهل بیت پیامبر(علیه السلام) می باشند، مشاهده کرد و به امامت و جانشینی آنان، یقین کرد. امام علی(علیه السلام) این واقعیت را با عبارات گوناگون بیان فرمود. وی می فرماید:

«مردم! به کجا می روید و کی باز می گردید؟ علامت های حق برپاست و نشانه های آن هویداست؛ گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کجا و چرا؟ خاندان پیامبرتان میان شما هستند که زمامداران حق و یقینند و پیشوایان دینند و با ذکر جمیل و گفتار راست، قرینند؛ پس حرمت آنان را همچون قرآن، نیک بدارید و چون تشنگانی که به آبشخور روند، روی به آنان آرید»[۲۸۱].
امام(علیه السلام)، در جای دیگر می فرماید:

«خاندان پیامبر، مایه حیات دانش و نابود کننده نادانی اند. بردباری شان، شما را از دانش آنها خبر می دهد و ظاهرشان، از صفای باطنشان و سکوتشان، از حکمت های گفتارشان. هرگز با حق مخالفت نکردند و در آن اختلاف نمودند. آنان ستون های دینند و پناهگاه مردم. به وسیله آنان، حق، به جایگاه خود باز می گردد و باطل، از جای خود رانده و از بن کنده می شود». آنان [دین را چنان که باید، دانستند و فرا گرفتند و به کار بستند] [۲۸۲].

با توجه به آن چه گفته شد، از دیدگاه امام علی(علیه السلام)، جانشینان پیامبر، برگزیده خداوند، به واسطه پیامبر هستند و این اقدام پیامبر، سنتی رایج در میان انبیا بوده است. ایشان، اهل بیت پیامبرند و به صفات و خصایص والایی، بر مردم برتری

یافته اند ؛ چنان که حاکم اسلامی باید ویژگی های خاصی داشته باشد. باری، این منصب، هر کسی را نشاید و آن، کسی را سزاست که بر انجام آن، تواناست و در راستی و عدالت و بی رغبتی به دنیا، پابرجاست [۲۸۳].

فراموشی غدیر

پرسش ۶۷ . اگر ماجرای غدیر خم از نظر تاریخی واقعیت دارد، چرا پس از ماجرای سقیفه، شرکت کنندگان در آن محفل و نیز مردم مدینه، سخنی که نشانه یادآوری این ماجرا باشد، بر زبان نیاوردند؟
برای پاسخ، به نکات زیر توجه کنید:

الف) شیعه با بهره گیری از منابع معتبر خود و اهل سنت، به اثبات اصل ماجرای غدیر می پردازد ؛ منابعی که در آنها، نام صدها صحابی و تابعی شناخته شده، ذکر شده است [۲۸۴].

ب) شیعه با دلیل های متقن و شواهد مستحکم لغوی، قرآنی، سنتی و تاریخی، واژه ولایت موجود در روایت غدیر را به معنای سرپرستی و به دست گرفتن امور جامعه مسلمانان می داند ؛ نه به معنای دوستی [۲۸۵].

ج) شیعه اثبات می کند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در این ماجرا، بر اساس دستور خداوند، در پی تعیین جانشین بود و نه معرفی کاندیدای خلافت [۲۸۶].

با این همه، در گزارش های تاریخی - جز چند منبع که در اعتبار آنها سخن فراوان است [۲۸۷] -، از واکنش شدید مردم و یادآوری ماجرای غدیرخم، کمتر سخن به میان آمده است. با آن که قطعاً بیشتر مردم مدینه در ماجرای غدیر حضور داشتند، چگونه پس از حدود ۷۰ یا ۸۴ روز [۲۸۸] از این ماجرا، آن را فراموش کردند؟

گرچه احتمال اعتراض عده ای از مردم و یادکرد ماجرای غدیر به وسیله آنان و مخفی ماندن این واکنش، به سبب سیاست ممنوعیت نقل و تدوین حدیث، وجود دارد، ولی در عدم گستردگی این اعتراض ها، تردیدی نیست.
با توجه به ماجرای غدیر و تأکید پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بر تعیین جانشین، انتظار اعتراض گسترده، نامعقول نمی نماید. بنابراین، واکنشی چنین محدود، چگونه توجیه می شود؟

برای یافتن سرنخ های تاریخی این مشکل، باید موقعیت زمانی این قطعه از تاریخ و نیز سیر جریان های سیاسی و اجتماعی - از زمان واقعه تا وفات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) - به دقت، مورد بررسی قرار گیرد. بر این اساس، پی گیری بحث در محورهای زیر، ضرورت دارد:

۱. قبل از تشکیل دولت مدینه به دست پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، مردم شهرهای بزرگ حجاز و باده ها، تحت نظام قبیله ای به سر می بُردند.

در این نظام، سرآمد بودن در صفاتی چون سنّ، سخاوت، شجاعت، بردباری و شرافت، از معیارهای گزینش رهبر به شمار می آمدند و رهبر قبیله، حق نداشت که از میان فرزندان و خویشانش، جانشین برگزیند.

۲. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، نخستین کسی بود که در این سرزمین، نهادی به نام دولت پدید آورد و ارزش های فرا قبیله ای ارائه کرد.

آن حضرت(صلی الله علیه وآله) توانست قبایل مختلف شهرها و باده های منطقه را تحت يك نظام واحد متمرکز سازد. مردم که وی را پیامبری آسمانی می دانستند، تشکیل دولت از سوی او را امری الهی به شمار آوردند و در برابر آن، مقاومتی قابل توجه نشان ندادند.

۳. پیش از فتح مکه، اسلام به گونه ای روز افزون در میان مردم شهرها و باده ها گسترش یافت تا جایی که سال بعد (سال نهم هجرت) عام الوفود (سال هیئت ها) نام گرفت ؛ یعنی سالی که مردم دسته دسته در قالب هیئت های مختلف، نزد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می شتافتند و اسلام خویش را آشکار می ساختند. ناگفته پیداست که انگیزه همه این هیئت ها معنوی نبود و همه تازه مسلمانان، ایمان قلبی نداشتند.

۴. یکی از آموزه های اسلامی که پذیرش آن برای مردم دشوار بود، مسئله تعیین جانشین بود. دلایل این امر، عبارتند از:
الف) مردم فقط پیامبر(صلی الله علیه وآله) را دارای بُعد الهی می دانستند و حکومت فرا قبیله ای اش را می پذیرفتند و در نگاه آنان، جانشین پیامبر، از چنین ویژگی ای برخوردار نبود [۲۸۹].

ب) هنوز بسیاری از مردم خود را به اطاعت محض از دستورهای دنیوی آن حضرت مقید نمی دانستند ؛ چنان که در مواردی چون صلح حدیبیه [۲۹۰] و تقسیم غنایم حنین [۲۹۱]، واکنش اعتراض آمیز نشان دادند.

ج) بسیاری از مردم، اطاعت از فرمان های دنیوی مربوط به بعد از زندگانی رسول خدا را نمی پذیرفتند ؛ زیرا هنوز از آموزه های جاهلی که به رئیس قبیله، اجازه تعیین جانشین نمی دهد، دل نبریده بودند و طبیعی بود که مسئله ریاست دولت را از ریاست يك قبیله مهم تر بدانند.

د) هنوز بعضی از قریشیان تازه مسلمان چنان می پنداشتند که حضرت(صلی الله علیه وآله)در راستای رقابت قبیله ای، مسئله نبوت را مطرح کرده است. این گروه، با توجه به اقبال عمومی مردم به آن حضرت(صلی الله علیه وآله)، جرأت مخالفت نداشتند ؛ ولی با تعیین جانشین، به ویژه از تیره بنی هاشم، لب به اعتراض گشودند و با بهره گیری از پشتوانه فرهنگ قبیله ای مردم، اعتراض خویش را روشن تر بیان کردند.

ه) در زمان جاهلیت، تنها اشرافی به مجلس مشورتی قریش (دارالندوه) راه می یافتند که به چهل سالگی رسیده باشند[۲۹۲]. بر این بنیاد، پذیرش جانشین رسول خدا، به ویژه اگر آن فرد داماد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و کمتر از چهل سال داشت[۲۹۳]، بسیار دشوار می شد.

۵. دو نکته دیگر، پذیرش جانشینی امام علی(علیه السلام) را دشوار می ساخت ؛ اول. حضرت علی(علیه السلام) نزد قریشیان، به سبب دلاوری هایش در جنگ هایی مانند بدر و أُحُد و به خاک و خون کشیدن بزرگان قریش، چهره ای غیرقابل قبول داشت. این پدیده سبب شد تا آنان به تبلیغات گسترده روی آورند و چهره علی(علیه السلام) را نزد همه اعراب، زشت جلوه دهند[۲۹۴].

دوم. مردم قبایل مختلف، این نکته را درک کرده بودند که با توجه به لیاقت ها و استعداد های تیره بنی هاشم، اگر مسئله جانشینی در میان آنان تثبیت شود، هرگز از آن خاندان، برون نخواهد رفت.

۶. نگاه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به جانشینی حضرت علی(علیه السلام)، الهی و هرگز به علت روابط قبیله ای و خویشاوندی نبود ؛ زیرا آن حضرت(صلی الله علیه وآله)، معصوم بود و جز اجرای خواسته ها و اوامر الهی، هدف دیگری نداشت و نیز به حفظ آیین وحی می اندیشید و طبیعی بود که آشنا ترین فرد به کتاب و سنت و شجاع ترین و کوشاترین فرد در راه گسترش اسلام را برگزیند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، با وضعیت جامعه آشنا بود و به همین دلیل، از آغاز رسالت، در موقعیت های گوناگون و به بهانه های مختلف و با بیان های متفاوت، ویژگی های حضرت علی(علیه السلام) را یاد آور می شد و از جانشینی اش سخن به میان می آورد[۲۹۵]. آن بزرگوار، سرانجام از سوی خداوند، مأمور شد تا در بزرگ ترین اجتماع مسلمانان که برخی شمار جمعیت آن را بیش از یکصد هزار تن دانسته اند، آشکارا این مسئله را اعلام کند[۲۹۶] و دغدغه مخالفت جامعه را نادیده بگیرد. فرازی از آیه ۶۷ سوره مائده که از این دغدغه پیامبر پرده بر می دارد و به وی ایمنی می بخشد، چنین است: **(وَ اللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ)** ؛ «خداوند تو را از [شَرِّ] مردم نگاه می دارد».

۷. تاریخ درباره بسیاری از حوادث مقطع زمانی بین غدیر و وفات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ساکت مانده است ؛ اما کالبد شکافی دو پدیده مهم آن عصر، ما را به شدت اهتمام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بر گزینش جانشین و گستره تلاش های مخالفان آن حضرت، آشنا می سازد. این پدیده ها عبارتند از: سپاه اسامه و مخالفت با نگارش وصیت مهم رسول خدا. تاریخ درباره جلوگیری از نگارش وصیت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، تنها از يك تن نام می برد[۲۹۷] ؛ اما آشکار است که تنها يك نفر - بی آن که جریانی نیرومند پشتیبانش باشد - نمی تواند با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مقابله کند. از این رو، بعضی از نصوص، گوینده این عبارت را جمع دانسته، از کلمه «قالوا» استفاده کرده اند[۲۹۸].

۸. نخستین تشکیل دهندگان این جلسه که با هدف تعیین خلیفه ای جز حضرت علی(علیه السلام) در سقیفه گرد آمدند، انصار بودند ؛ آن هم انصاری که در همه جا به پیروی محض از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) زبانزد بودند و دوستی شان با خاندان آن حضرت(صلی الله علیه وآله) و به ویژه حضرت علی(علیه السلام)، بر همگان ثابت شده است.

راستی چرا انصار و چرا با این عجله ؛ آن هم در حالی که هنوز بدن پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) غسل داده نشده بود؟ شواهد تاریخی، نشان می دهد که انصار، هرگز از جانشینی شخصیتی مانند حضرت علی(علیه السلام) هراسناک نبودند و او را ادامه دهنده راه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می دانستند.

اقدام عجولانه آنان در درك نکته ای حیاتی ریشه دارد ؛ زیرا آنان با تیز بینی دریافته بودند که شانس برای به قدرت رسیدن حضرت علی(علیه السلام) وجود ندارد. مخالفت یاران بزرگ پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) با اعزام سپاه اسامه و نیز مخالفت آنان با نگارش وصیت از سوی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و حوادث دیگری که تاریخ ما را از آنها بی خبر گذاشته است، انصار را به این نتیجه رسانده بود که مهاجران، اندیشه به دست گرفتن حکومت را در سر می پروراند و احتمال دارد قریشیانی که سرانشان در نبرد با نیروهای انصار حامی پیامبر به قتل رسیدند، با بهره گیری از پیوند نزدیک قریش و مهاجران، در پی انتقام

بر آیند. بنابراین، به سقیفه شتافتند تا طرفداران غصب حق علی(علیه السلام) را دست کم از به دست گرفتن کامل قدرت باز دارند و به منظور حفظ جامعه انصار از توطئه های آتی، سهمی از قدرت را به دست آورند. پس انصار و مردم مدینه، همگان حادثه غدیر را به یاد داشتند و دلالت آن بر تعیین جانشین را مسلم می دانستند ؛ اما مشاهده تلاش های کسانی که در جهت مخالفت علنی با غدیر گام بر می داشتند و حرکت طرفداران آن واقعه آسمانی را به شدیدترین روش ممکن سرکوب می کردند، آنان را از هرگونه تلاش در جهت احیای یاد غدیر باز می داشت. بنابراین، طبیعی بود که در این زمان، شاهد اعتراض مردم مؤمن و استدلال آنان به این حادثه مهم تاریخی نباشیم. آنها، با توجه به زمینه های قبلی، تلاش و استدلال خود را آب در هاون کوفتن می دیدند.

خلافت ابوبکر

پرسش ۶۸ . شما چگونه ثابت می کنید که ابوبکر، خلیفه بلافضل رسول الله(صلی الله علیه وآله) نیست؟ شیعه معتقد است که همان طوری که ارسال رسول برای هدایت مردم، باید از طرف خداوند متعال باشد، خلیفه و جانشین او نیز باید از طرف خداوند عالم منصوب شود. بنابراین کسانی که مدعی اند ابوبکر خلیفه بلافضل رسول خداست، باید استدلال کنند که او به چه صورت این خلافت را به دست آورده است. از این رو، مکتب شیعی، پیرو نظریه نص و انتصاب الهی است و معتقد است که جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله)، باید از طرف خداوند متعال و خود آن حضرت تعیین و اعلام شود. این اعلام، به دو گونه زیر می باشد:

الف) بیان اوصاف، شرایط و ویژگی هایی که انسان با ملاحظه آنها یقین پیدا می کند که مصداق انحصاری این اوصاف، خلیفه و امام مسلمانان بعد از رسول خداست ؛ مثل آن چه در آیه ذیل آمده است: **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ)** [۲۹۹] ؛ «ولّی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند ؛ همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». این اوصاف، در هر کس باشد، او جانشین رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می باشد. زمخشری، دانشمند سنی، در تفسیر آیه فوق، اذعان می کند که این آیه، درباره امیرمؤمنان(علیه السلام) نازل شده است [۳۰۰].

ب) از سوی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به اسم امیرمؤمنان(علیه السلام)، به عنوان جانشین بلا فصل خود تصریح شده است. بنابراین، شیعه معتقد است که به دلیل نام بردن او از سوی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، او خلیفه بلافضل رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می باشد. به دو نمونه ذیل که یکی در آغاز و دیگری در فرجام رسالت، صورت پذیرفت، دقت کنید:

۱. ماجرای یوم الدار ؛ پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در آغاز دعوت علنی که با دعوت از خویشاوندنش شروع شد، به فرمان خداوند، اقوام و بستگان نزدیک خود را جمع و رسالت خویش را به آنان ابلاغ کرد و در همان مجلس اعلام کرد که هر کس از شما در پذیرفتن دعوت من سبقت جوید، او پس از من، جانشینم خواهد بود که از میان آنان، فقط حضرت علی(علیه السلام) جواب مثبت داد و دعوت آن حضرت را پذیرفت و بعد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: **«انت اخی و وصی و وزیر و واری و خلیفتی من بعدی»** [۳۰۱] ؛ تو، برادر، وصی، وزیر، وارث و جانشین بعد از من هستی».

۲. روز غدیر ؛ در بازگشت از حجه الوداع، خداوند بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، چنین وحی فرستاد: **(یا ایّها الرّسولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ)** [۳۰۲] ؛ «ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن» و پیامبر نیز در غدیر خم دستور خدا را ابلاغ کرد و در میان جمعیت انبوه مسلمانان، دست علی را گرفت و به مردم نشان داد و فرمود: **«من کنت مولاه فهذا ولیه»** [۳۰۳]. آن گاه، خداوند به پیامبرش، چنین بشارت داد: **(الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا)** [۳۰۴] ؛ «امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم».

امیرمؤمنان(علیه السلام)، دارای فضایل فراوانی است که مخصوص اوست و روایاتی از زبان مبارک رسول خدا(علیه السلام) درباره حضرت نقل شده است که همه می توانند امر جانشینی را روشن کنند. حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) می فرمود:

۱. **«أَنَا دَارُ الْحِکْمَةِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا»** [۳۰۵] ؛ من سرای حکمت و علم هستم و علی(علیه السلام)، دروازه آن».
۲. **«وَأَقْضَاهُمْ عَلِیُّ بْنُ اِبِیْطَالِبٍ»** [۳۰۶] ؛ آگاه ترین شخص به قضاوت، حضرت علی(علیه السلام) است».
۳. **«إِنَّ عَلِیًّا مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِیُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی»** [۳۰۷] ؛ علی از من است و من از او و او بعد از من، ولّی هر مؤمنی است».

بنابراین، شیعه معتقد است که خلافت، يك منصب الهی است و تعیین آن هم از جانب خداست؛ زیرا علم به این که چه کسی شایستگی این مقام را دارد، از قدرت غیر خداوند و فرستادگانش خارج است. از این رو، ابوبکر نمی تواند خلیفه منصوب پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) باشد؛ زیرا خلافت او، نه با شورا بود و نه با اجماع مسلمانان صورت گرفت. جمعی از علمای اهل سنت، همانند ابویعلی حنبلی[۳۰۸]، غزالی[۳۰۹] و محی الدین عربی[۳۱۰]، وجود هر گونه اجماعی را برای خلیفه اول اساساً انکار کرده، بلکه آن را غیر لازم دانسته اند! از این رو، می توان مدعی شد که خلافت ابوبکر، يك انتصاب است؛ البته نه از سوی خدا و رسولش؛ بلکه فقط با اشاره و رأی يك نفر و آن هم عمر بن الخطاب.

ماجرای فدك

پرسش ۶۹. فدك كجاست؛ چگونه به پیامبر رسید؛ به چه دلیل، به حضرت فاطمه(علیها السلام) به ارث رسید و سرانجام آن چه شد؟

درباره فدك و ماجراهای پیرامون آن، به چند نکته زیر دقت کنید:

۱. فدك، یکی از دهکده های آباد و حاصل خیز نزدیک شرق خیبر است و تا مدینه، ۱۶۵ کیلومتر فاصله دارد[۳۱۱].
۲. در سال هفتم هجری، قلعه های خیبر، یکی پس از دیگری فتح شدند و قدرت مرکزی یهود در هم شکست. ساکنان فدك تسلیم شدند و در برابر پیامبر متعهد شدند که نیمی از زمین ها و باغ های خود را به آن حضرت واگذار کنند و نیمی دیگر را برای خود نگه دارند. افزون بر این، آنها کشاورزی سهم پیامبر را هم بر عهده گرفتند؛ تا در برابرش مزدی دریافت کنند.
۳. سرزمین هایی که بدون هجوم نظامی و با صلح به دست مسلمانان می افتد، به شخص رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تعلق دارد و مسلمانان در آن هیچ حقی ندارند. فدك نیز این گونه به دست مسلمانان افتاد و به گفته مورخ بزرگ، طبری، «فدك ملك خالص پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بود؛ زیرا مسلمانان آن را با سواره نظام و پیاده نظام نگشودند[۳۱۲].
۴. وقتی آیه (وَآتَ دَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...) [۳۱۳]؛ «حق خویشان خود را پرداز»، نازل شد، پیامبر اسلام، دخترش فاطمه(علیها السلام) را خواست و فدك را به او بخشید[۳۱۴].
۵. پس از پیامبر اسلام و در روزهای نخست خلافت ابوبکر، در راستای غصب خلافت و به منظور محدود سازی اهل بیت، حضرت فاطمه(علیها السلام) از فدك محروم گردید. آن حضرت برای پس گرفتن فدك، کوشید؛ ولی دستگاه خلافت، از این کار سرباز زد. ابن ابی الحدید می نویسد: «فاطمه(علیها السلام) نزد ابوبکر رفت و به او فرمود: پدرم فدك را به من بخشید و علی و امّ ایمن بر این مطلب گواهند. ابوبکر گفت: تو جز حق و راستی، چیزی به پدرت نسبت نمی دهی؛ من آن را به تو بخشیدم و بعد تکه ای از پوست طلبد و سند فدك را برای حضرت زهرا نوشت. حضرت از نزد او خارج شد و در بین راه به عمر رسید. عمر پرسید: ای فاطمه! از كجا می آیی؟ گفت: از نزد ابوبکر می آیم و به او گفتم که رسول خدا، فدك را به من بخشید و علی و امّ ایمن نیز بر این مطلب گواهند. وی نیز فدك را به من برگرداند و این نوشته را به من داد. عمر نوشته را از آن حضرت گرفت و نزد ابوبکر آمده، گفت: تو فدك را به فاطمه داده ای و سندش را نوشته ای؟ گفت: آری. عمر گفت: علی به سود خودگواهی می دهد و امّ ایمن، يك زن است و بعد آب دهان بر روی آن سند انداخته، نوشته را پاك و سند را پاره کرد[۳۱۵].
۶. حضرت زهرا(علیها السلام) تمام فدك را شرعاً از آن خود می دانست و چون ادعای بخشش از سوی او را نپذیرفتند، از حکومت خواست میراث پدرش را که فدك از جمله آن است، به او بدهند[۳۱۶]. وی در پاسخ ادعای ابوبکر که مدعی بود انبیا از خود ارث باقی نمی گذارند، فرمود: چگونه است که هرگاه تو درگذشتی، فرزندان از تو ارث می برند؛ اما ما از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ارث نمی بریم؟[۳۱۷] بعد به آیاتی از قرآن که در آنها از ارث پیامبران یاد شده، اشاره کرد[۳۱۸] و ادعای او را مخالف با آیات صریح قرآن دانست. متأسفانه اهل سنت با تکیه بر این سخن ابوبکر، بر عدم ارث بردن فاطمه پای می فشردند؛ امّا ادعای عایشه را در ارث بردن اموال شخصی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حجره آن حضرت، محق می دانند! [۳۱۹]
۷. از عایشه نقل شده است که حضرت فاطمه(علیها السلام) پس از امتناع خلیفه از بازگرداندن فدك، با او قهر کرد و تا هنگام وفاتش، حتی يك کلمه با ابوبکر سخن نگفت[۳۲۰].
۸. مصادره فدك، آن روی سکه غصب خلافت از سوی حاکمان وقت بود و تلاشی برای در تنگنا قرار دادن امیرمؤمنان(علیه السلام) و اهل بیت تفسیر می شود. در نهج البلاغه، درباره فدك، چنین آمده است: «از میان آن چه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدك در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی هم از آن چشم پوشیدند و خداوند، بهترین داور است»[۳۲۱]. شخصی از امام کاظم(علیه السلام) پرسید: چرا علی(علیه السلام) فدك را پس نگرفت؟ امام در جواب فرمود: ما خاندانی هستیم که ولّیمان خداست؛ حق ما را تنها او می گیرد و ما اولیای مردم هستیم و حقوق آنان را از ستم گران باز پس می گیریم؛ ولی برای خودمان باز پس نمی گیریم[۳۲۲].

۹. پس از آن که معاویه به قدرت رسید، فدک را میان مروان، عمرو بن عثمان و پسرش یزید، تقسیم کرد. در دوران خلافت مروان، همه فدک در اختیار وی قرار گرفت و او آن را به پسرش عبدالعزیز داد. عبدالعزیز نیز فدک را به پسرش عمر داد. عمر بن عبدالعزیز، فدک را به فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) برگردانید. فدک، مسئله ای سیاسی به شمار می آمد؛ نه انتفاعی و اقتصادی و برای همین وقتی عمر بن عبدالعزیز فدک را به فرزندان فاطمه (علیها السلام) بازگرداند، بنی امیه او را سرزنش کردند و گفتند: تو باین کار، ابوبکر و عمر بن خطاب را تخطئه کردی [۲۲۳].

پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز، فدک در اختیار خلفای بعدی قرار گرفت و تا روزی که حکومت امویان ادامه داشت، در اختیار آنان ماند. وقتی حکومت به بنی عباس رسید، سقاح آن را به عبدالله بن حسن برگرداند. پس از سفاح، منصور دوانقی فدک را از فرزندان زهرا (علیها السلام) گرفت. فرزند منصور (مهدی) فدک را به فرزندان زهرا (علیها السلام) بازگردانید. پس از مهدی، موسی و هارون دوباره فدک را از فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) پس گرفتند. وقتی خلافت به مأمون عباسی رسید، به طور رسمی، فدک را به فرزندان حضرت زهرا (علیها السلام) بازگردانید و پس از مأمون نیز وضعیت فدک چنین بود که گاهی بر می گردانند و گاهی پس می گرفتند. سرانجام در دوران متوکل عباسی، فدک از فاطمیان پس گرفته شد؛ درختانش به دستور شخصی به نام «عبدالله بن عمر بازیار»، قطع گردید و روسیاهی آن برای بدخواهان باقی ماند [۲۲۴].

صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله):

همه چیز درباره اصحاب

پرسش ۷۰. نظر شیعه نسبت به اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) چیست؟
اصحاب، یعنی مردان و زنان پیرامون رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، از محضر وی بهره برده، اسلام را یاری کردند و در راه گسترش و تثبیت آن، از جان و مال خویش گذشتند. شیعه بر این عقیده است که بر مسلمانان است که حرمت اصحاب را نگاه دارند و خدماتشان را ارج بنهند؛ چه آنان که در جنگ هایی چون بدر، احد و احزاب به شهادت رسیدند و چه آنان که پس از پیامبر، در قید حیات بودند؛ اما این بدان معنا نیست که همه آنها به طور مطلق، عادل، پرهیزگار و پیراسته از گناه بودند و هیچ کس حق نقد آنان را ندارد؛ زیرا کسانی که به دیدار و مصاحبت پیامبر (صلی الله علیه وآله) تشریف حاصل نموده اند، به چند گروه تقسیم می شوند و باید ضمن طبقه بندی آنان و تجلیل و تکریم بسیاری از آنان که صالح و مصلح بوده اند، موضع گیری های برخی از ایشان را به محک نقد سنجید و ارزیابی کرد. اصحاب همچون دیگر انسان ها، گاهی به خطا می رفتند و گاهی راه صواب می پیمودند؛ چون دیدن و همراهی پیامبر (صلی الله علیه وآله)، برای هیچ کس، مصونیت از گناه را نمی آورد. قرآن، سخنان پیامبر و تاریخ، گواهند که بعضی از ایشان، حتی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، از راه حق، منحرف شده بودند. برای تبیین دیدگاه شیعه درباره اصحاب، نکات زیر لازم به ذکر است:

۱. تعریف های گوناگونی پیرامون اصحاب پیامبر وجود دارد و متأسفانه، حدود و مرزهای لازم و معتبری، برای شناخت این پرسش که چه افرادی از اصحاب پیامبر شمرده می شوند، وجود ندارد! گوناگونی تعریف را در دیدگاه های بزرگان اهل سنت، ملاحظه کنید:

الف) محمد بن اسماعیل بخاری، چنین آورده است: هر کس از مسلمانان با پیامبر مصاحبت داشته و یا او را دیده است، از اصحاب آن حضرت است [۲۲۵].

ب) احمد بن حنبل می نویسد: هر کس يك ماه و یا يك روز و یا يك ساعت، با پیامبر مصاحبت داشته و یا آن حضرت را دیده، جزء اصحاب است [۲۲۶].

ج) یحیی بن عثمان بن صالح می گوید: صحابی کسی است که هم عصر با پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشد [۲۲۷].
۲. با توجه به آشفتگی هایی که در تعاریف فوق هست، می توان صحابی را از دیدگاه مکتب اهل بیت (علیه السلام)، این گونه تعریف کرد: صحابی کسی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ملاقات نموده، به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته باشد [۲۲۸].

۳. در میان عالمان اهل سنت، عدالت اصحاب، به عنوان يك اصل مسلم، پذیرفته شده است؛ به این معنا که هر کس مصاحب پیامبر بوده است، عادل است و هر نقدی به اصحاب را تحریم کرده، آن را مساوی با کفر می دانند؛ در حالی که نقد بدون تعصب و منصفانه اعمال بعضی از اصحاب، کفر محسوب نمی شود؛ زیرا ملاک کفر و ایمان و محور آن دو، مشخص است و آن،

اثبات یا نفی توحید و رسالت و یا یکی از ضروریات و امور بدیهی دین، مانند نماز، روزه، حج، حرام بودن شراب و قمار و... آن می باشد [۲۲۹].

۴. شکی نیست که مصاحبت با پیامبر گرامی، افتخار بزرگی بود که نصیب گروهی گردید و شیعه پیوسته با دیده احترام به اصحاب نگریسته است؛ زیرا آنان، پیشتازان آیین اسلام بودند که برای نخستین بار، پرچم شوکت و عزت اسلام را به اهتزاز درآوردند. قرآن کریم نیز به تمجید از آن پرچمداران پیشگام می پردازد و می فرماید: **(لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتِلٍ أُولَئِكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتِلُوا)** [۲۳۰]؛ «آنان که پیش از فتح (مکه)، بخشش و مبارزه نمودند، نسبت به کسانی که پس از آن، انفاق و جهاد کردند، مساوی نیستند؛ بلکه در درجه ای بالاتر قرار دارند». تاریخ، نام و نشان بیش از دوازده هزار تن را به عنوان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله)، ضبط کرده است که در میان آنان، چهره های گوناگونی وجود دارند؛ در عین حال باید اعتراف کرد که مصاحبت با پیامبر خدا، کیمیایی نبوده است که ماهیت انسان ها را دگرگون سازد و همه آنان را تا پایان عمر، بیمه کند و در جرگه دادگران قرار دهد. برای روشن شدن مسئله، می توان از قرآن، آن کتاب مقدس آسمانی، مدد جست.

۵. اصحاب در منطق وحی، انسان هایی هستند که به محضر پیامبر گرامی شرفیاب شده، با آن حضرت مصاحب بوده اند که اینان دو دسته اند؛

دسته نخست، کسانی هستند که آیات جاودانه قرآن، به مدح و ستایش آنان می پردازد و از آنان به عنوان پایه گذاران عظمت و شوکت اسلام، یاد می کند. در این جا، برخی از فرازهای کتاب الهی را پیرامون این دسته از اصحاب، یادآور می شویم:

الف) **(وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)** [۲۳۱]؛ «پیشتازان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، خدا از آنان خوشنود و آنان نیز از خدا خوشنودند و خداوند، بهشت هایی را که در آنها نهرها جاری است، برای آنان مهیا فرموده و این به حقیقت، رستگاری بزرگی است».

ب) **(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَنَابَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا)** [۲۳۲]؛ «خداوند، از مؤمنانی که در زیر درخت، با تو بیعت کردند، خوشنود گردید و آن چه را در دل های آنان می گذشت، دانست؛ پس آرامش را بر آنان فرو فرستاد و پیروزی نزدیک را به آنان پاداش داد».

ج) **(لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يُبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَتَضَرَّعُونَ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)** [۲۳۳]؛ «برای مستمندان مهاجری که از دیار و دارایی خود رانده و دور شدند، در جست جوی فضل و خوشنودی خدا هستند و خدا و پیامبر را یاری می کنند؛ آنان، راست گویان هستند».

د) **(مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَرِ رَحِمَاءُ يَنْتَهُمُ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وَجْهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ)** [۲۳۴]؛ «محمد، فرستاده خداست و یاران و همراهانش، بر کافران، سخت دل و با یکدیگر، مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجود می بینی که در جست جوی فضل و خوشنودی خدا هستند و بر رخسار آنان، آثار سجده پدیدار است».

دسته دوم، مردمانی دو چهره یا بیمار دل بودند که قرآن کریم، به افشاگری آنان پرداخته، پیامبر را از وجود آنان بیم می داد. قرآن کریم، در شماری از سوره ها و آیات خود، مانند سوره منافقون، احزاب، حجرات، تحریم، فتح، محمد و توبه، بدین مطلب تصریح کرده است. در این جا چند نمونه از این گروه را نیز یادآور می شویم:

الف) **(إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ**

لَكَاذِبُونَ) [۲۳۵]؛ «ای پیامبر! (آن گاه که منافقان نزد تو آمدند و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو پیامبر خدایی، خدا می داند که تو رسول او هستی و هم او گواهی می دهد که منافقان دروغ گویانند».

ب) **(وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْبَيْتِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ)** [۲۳۶]؛ «برخی از بادیه نشینان که در اطراف شما هستند، منافقانند و برخی از اهل مدینه، در نفاق فرو رفته اند؛ تو آنها را نمی شناسی؛ ما می شناسیم».

ج) **(وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا)** [۲۳۷]؛ «هنگامی که منافقان و بیماردلان گفتند: وعده خدا و پیامبر، فریبی بیش نبوده است».

۶. وضعیت دسته دوم که شامل برخی از اصحاب منافق و بیماردل می باشند، روشن است؛ اما دسته نخست که مشمول ستایش الهی قرار گرفته اند، شکی نیست که این ستایش، دلالت بر تضمین رستگاری آنان تا پایان عمر ندارد؛ از این رو، اگر افرادی از آنان، بعداً راه خلاف در پیش گرفتند، طبیعی است که رضایت پیشین الهی، گواهی بر صلاح ابدی آنان نخواهد بود؛

زیرا شأن دسته نخست که مورد ستایش و رضایت خدا قرار گرفته اند، بالاتر از پیامبر نیست که خداوند، درباره او می فرماید: **(لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ)** [۳۳۸]؛ «اگر به خدا شرك بورزی، قطعاً عمل تو باطل شده و از زیانکاران خواهی بود».

بنابراین، انحراف افرادی از اصحاب را نمی توان با استناد به این گونه ستایش ها، نادیده گرفت؛ زیرا قرآن، از برخی اصحاب، به عنوان فاسق یاد کرده و می فرماید: **(إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا)** [۳۳۹]. این فرد که به گواه تاریخ، ولید بن عقبه، از اصحاب و از مهاجران بوده است، اعتبار خود را حفظ نکرد و با جعل دروغ درباره طایفه بنی مطلق، از وی به عنوان فاسق یاد شد [۳۴۰].

۷. روایات فراوانی، از سوی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در مذمت برخی از اصحاب رسیده است که چند نمونه آنها را یادآور می شویم:

الف) ابوحازم از سهل بن سعد روایت می کند که گفت: پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: **«أنا فرطكم على الحوض من ورد شرب و من شرب لم يظما أبدا و ليردن على اقوام اعرفهم و يعرفونني ثم يحال بيني و بينهم»**؛ من شما را به سوی حوض، می فرستم؛ هر کس بر آن وارد شود، از آن می نوشد و هر کس بنوشد، تا ابد تشنه نمی شود و گروه هایی بر من وارد شوند که من آنان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند؛ سپس بین من و آنان، جدایی می افتد». ابوحازم گفته است که در حالی که من این حدیث را می خواندم، نعمان بن ابی عیاش شنید؛ پس گفت: این چنین از سهل شنیدی؟ گفتم: آری. گفت: گواهی می دهم که ابوسعید خدری نیز بر این حدیث چنین اضافه کرد که پیامبر فرمود: **«انهم مني فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول سحفا سحفا لمن بدل بعدى»**؛ «آنان از من هستند؛ پس گفته می شود تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه کردند؛ پس من گویم دور باد از رحمت خدا آن که پس از من (احکام را) دگرگون ساخت». از این جمله که من آنها را می شناسم و آنان مرا شناسند و جمله دیگر که فرمود: «پس از من، دگرگون ساخت، معلوم می شود که مراد از آنان، اصحاب آن حضرت هستند که مدتی با وی همراه بودند» [۳۴۱].

ب) بخاری و مسلم از پیامبر (صلی الله علیه وآله)، چنین روایت کرده اند که فرمود: **«برد علی يوم القيامة رهط من اصحابي - او قال من امتي - فيحلون عن الحوض فاقول يا رب اصحابي فيقول انه لاعلم لك بما احدثوا بعدك انهم ارتدوا على ادبارهم القهقري»**؛ در روز رستاخیز، گروهی از اصحاب من - یا فرمود از امتم - بر من وارد می شوند؛ پس از حوض (کوثر) دور می گردند (از ورود و نزدیک شدن آنان به حوض کوثر، جلوگیری می شود)؛ پس من می گویم: خدایا! اینها اصحاب من هستند. خدای فرماید: تو به آن چه آنان پس از تو انجام دادند، آگاه نیستی؛ آنان به همان حال سابق (دوران جاهلیت) بازگشتند.

ج) در صحیح بخاری آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: **«و ان اناسا من اصحابي يوخذ بهم ذات الشمال فأقول اصحابي، اصحابي، فيقال انهم لم يزالو مرتدين على اعقابهم منذ فارقتهم»** [۳۴۲]؛ گروهی از اصحابم را به طرف شمال (یعنی جهنم) می برند؛ می گویم: اصحابم! اصحابم! به من گفته می شود که اینان از روزی که از آنان جدا شدی، مرتد شدند».

د) در صحیح مسلم، از پیامبر اکرم، این چنین نقل شده است: **«فی أصحابی اثنا عشر منافقا، فيهم ثمانية لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط»** [۳۴۳]؛ در میان اصحاب من، دوازده نفر منافق وجود دارند که هشت نفر از آنان هرگز وارد بهشت نمی شوند؛ مگر آن که شتر از سوراخ سوزن خیاطی عبور کند».

۸. با مطالعه دقیق تاریخ عصر رسالت و صدر اسلام و بر تکیه به متون حدیثی و تاریخی معتبر اهل سنت، می توان از چهره واقعی برخی از اصحاب، رمزگشایی کرد. به نکات زیر دقت کنید:

الف) بعضی از اصحاب پیامبر، جزء منافقان بودند و این امر، برای بسیاری از اصحاب، پذیرفته شده بود. حذیمه یمانی، راز دار پیامبر، از نام آنان آگاه بود. ابن ابی ملیکه می گوید: پانصد نفر از اصحاب پیامبر اکرم را درک کرده - دیدم - که تمامی آنان از این که مبدا منافق باشند، در هراس و نگرانی بودند؛ چون نمی دانستند که عاقبت آنان، چگونه خواهد بود [۳۴۴].

ب) عده ای از اصحاب، جزء خوارج بوده اند و طبق حدیث پیامبر، آنان کافرند [۳۴۵]. نام این افراد از اصحاب، به قرار ذیل است: - عمران بن حطان که عبد الرحمن بن ملجم را مدح می کرد [۳۴۶].

- ابو وائل شقیق بن سلمة [۳۴۷].

- ذو الخویصره؛

- حرقوص بن زهیر سعدی [۳۴۸].

- عبدالله بن وهب راسبی [۳۴۹].

- ذوالثدية که در نهروان کشته شد [۲۵۰].

ج) در ليلة العقبة، هنگامی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از تبوك می بازگشت و قصد عبور از گردنه را داشت، دوازده نفر از اصحاب، قصد کشتن او را داشتند، آنان، در حالی که صورت های خود را بسته بودند، به حضرت حملهور شدند. تاریخ، نام برخی از آنان ثبت کرده است! [۲۵۱]

د) برخی از اصحاب مرتکب گناهان کبیره و زشت شده بودند که به برخی اشاره می کنیم:
به گفته بلاذری، معاویه شراب می خورد و شراب وارد شام کرد [۲۵۲] ؛ در حالی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) می فرمود:
خداوند، شراب خوار را لعنت کند [۲۵۳].

می گویند که ابوهیره، از اموال بیت المال مبالغ کلانی را اختلاس کرد و عمر بن الخطاب به او می گفت: «یا عدو الله وعدو كتابه سرق مال الله [۲۵۴] ؛ ای دشمن خدا و قرآن! اموال خدا را به سرقت بردی». از این رو، ابوحنیفه مدعی است که تمامی اصحاب عادل هستند ؛ مگر ابوهیره و انس بن مالك و... [۲۵۵].
مغیره بن شعبه، مرتکب زنا شد و خلیفه دوم، او را نفرین کرد [۲۵۶].

خالد بن ولید، مالك بن نویره را کشت و سپس به همسرش تجاوز کرد و جمعی از طایفه مالك را زنده زنده آتش زد [۲۵۷].
ه) در جنگ أحد، هنگامی که کار بر مسلمانان سخت گردید، دو تن از اصحاب سرشناس رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، تصمیم گرفتند که فرار کرده، به یهود و نصاری پناهنده شوند. خداوند، این آیه را نازل گردانید: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ)** [۲۵۸]. که برخی از مفسران، به آن اشاره کرده اند [۲۵۹] آیا باز هم می توان این سخن را که اصحاب همه عادل بودند، پذیرفت؟

۹. از آیات قرآن و سنت پیامبر، روشن می شود که اصحاب و افرادی که به مصاحبت و همراهی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نائل شده اند، همه در يك سطح نبودند ؛ بلکه گروهی از آنان، انسان هایی پیراسته و در اوج شایستگی بودند که خدمات ارزنده آنها، سبب بارور شدن نهال نوپای اسلام گردید و دسته دیگر، از همان آغاز، افرادی دو چهره و منافق، بیمار دل و یا گناهکار بودند و یا بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، بر اعتبار نيك خود پشت پا زده، مسیری ناصواب را انتخاب کردند. از این رو، دیدگاه شیعه را مبنی بر این که همه اصحاب پیامبر را نمی توان عادل شمرد، دیدگاهی متکی بر کتاب خدا و سنت است.

لعن و نفرین

پرسش ۷۱. دلیل این که برخی اصحاب مورد لعن قرار می گیرند، چیست؟

لعن به معنای دور بودن از رحمت الهی است [۳۶۰]. این واژه، بارها در قرآن آمده است و کفار، مشرکان، منافقان، تحریف کنندگان حق و جهنمیان، از جمله لعن شدگان بوده اند [۳۶۱]. یکی از آیاتی که در آن به لعن دشمنان الهی تصریح شده است، این آیه است: **(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا)** [۳۶۲] ؛ «کسانی که خدا و رسولش را اذیت کنند، خدا در دنیا و آخرت، آنها را نفرین می کند و عذابی با ذلت، آنها را در می یابد». تفسیر این آیه، می تواند پاسخی به علت لعن برخی اصحاب باشد. برای روشن شدن موضوع، به نکات زیر توجه کنید:
۱. در این آیه، اذیت و آزار پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، در دایره لعن قرار گرفته است ؛ یعنی هر کاری که موجب آزار پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) شود، همچون شرك، الحاد، تهمت های ناروا، مخالفت با دستورات وی، ایجاد مزاحمت برای وی و همچنین اذیت اهل بیت او، از مصادیق اذیت - در این آیه - می باشند [۳۶۳] و کننده و فاعل آن، مشمول نفرین الهی و عذاب است و ما به پیروی از حضرت حق، موظفیم چنین کسانی را لعن کنیم. در این باره، به برخی روایات، از منابع اهل سنت، می توان اشاره کرد:

الف) پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در اواخر عمر، پس از اعزام سپاه اسامه برای نبرد با رومیان و تخلف برخی از اصحاب، فرمود: **«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جِيشِ اسامه** ؛ نفرین خدا بر کسی که از لشکر اسامه سر پیچی کند» [۳۶۴]. بدون شك، این لعن، همه کسانی را که از دستور پیامبر تخلف کردند و با سپاه مذکور به جبهه اعزام نشدند، شامل می شود.
ب) پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) اذیت امام علی(علیه السلام) را مساوی با اذیت خود می دانست. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خطاب به عمرو بن شاس الاسلامی فرمود: **«يا عمرو اما والله لقد أذيتني. فقلت: اعدو بالله ان اوديك يا رسول الله. قال: بلى من أذى علياً فقد أذاني** ؛ عمرو! به خدا قسم! مرا آزردی. عمرو می گوید: عرض کردم: ای پیامبر خدا! به خدا پناه می برم از این که شما را بیازارم. پیامبر فرمود: بله، آن که علی را بیازارد، همانا مرا آزرده است» [۳۶۵].

ج) پیامبر، آزار فاطمه(علیه السلام) را آزار خود می دانست و می فرمود: «**اما فاطمة بضعة مني يوذني ما آذاها** ; فاطمه، پاره تن من است ; آن که او را آزرده کند، مرا آزرده است»[۳۶۶].

د) پیامبر(صلی الله علیه وآله)، آزار حسن و حسین(علیه السلام) را نیز اذیت خود می شمرد. انس بن مالک می خواست امام حسن(علیه السلام) را در حالی که کودک بود و بر سینه پیامبر نشسته بود، از وی جدا کند ; پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «**ويحك يا انس دع ابني و ثمرة فوادي فانه من أذى هذا فقد أذاني و من أذاني فقد أذى الله**»[۳۶۷] ; وای بر تو ای انس! پسر من و میوه دلم را آزاد بگذار ; هر کس او را آزار دهد، مرا آزرده و هر کس مرا آزار نماید، خدا را آزرده است».

۲. اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله)، یکدیگر را لعن می کردند ; چنان که عمار، عثمان را سب کرد[۳۶۸].

۳. لعن برخی اصحاب، از ویژگی های شیعه نیست ; بلکه اهل سنت نیز برخی از اصحاب را لعن می کنند ; آنان، قاتلان عثمان را نفرین می کنند این حزم درباره اصحابی که به قتل عثمان مبادرت کردند، می گوید: «لعن الله من قتله»[۳۶۹] ; لعن خداوند بر قاتلان او باد».

مسلم نیشابوری در کتاب خود، بابی را با عنوان «افرادى که پیامبر آنان را لعن و نفرین کرده»، ذکر کرده است[۳۷۰].
۴. اسلام، اگرچه لعن و نفرین را تجویز کرده است و آن را امری پسندیده می شمارد، اما از سب و دشنام، نهی کرده است و تفاوت این دو نیز روشن است ; خداوند می فرماید:

(وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ) [۳۷۱] ; «و شما مؤمنان بر آنان که غیر خدا را می خوانند، دشنام ندهید ; تا مبدا آنها هم از روی دشمنی و جهالت ; خدا را دشنام دهند».
هر چند ممکن است که مراد این آیه، سب کردن در صورت رو به رو شدن با دشمنان خدا باشد.
«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين»

کتابنامه

۱. قرآن مجید، ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند.
۲. مرکز آموزش مدیریت دولتی، آشنایی با برنامه های آموزش کوتاه مدت مدیریت.
۳. غزالی، احیاءالعلوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۱.
۴. ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، مصر: دار الشعب.
۵. محمدباقر انصاری و سید حسین رجائی، اسرار فدک، تهران: دلیل ما، ۱۳۸۳.
۶. نصرالله نیک بین، اسلام از دیدگاه اندیشمندان غرب، دورود: انتشارات سیما و فارسیت.
۷. بغدادی، اصول الدین، بی جا، بی نا.
۸. محمد بن ابراهیم کلینی، اصول کافی، به تصحیح علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، تهران: ۱۳۵۰ ش.
۹. مصطفی صادق رافعی، اعجاز القرآن، بیروت: دارالکتب العربی.
۱۰. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، تحقیق مؤسسه آل البيت، قم: مطبعة ستاره، ۱۴۱۷.
۱۱. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، تحقیق محمد باقر الخراسان، دار النعمان.
۱۲. ابوالحسن الماوردی، الاحکام السلطانیة، قم: مکتبة الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۱۳. مفید، محمد بن نعمان العکبری، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹ ق.
۱۴. ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب، دار الکتب العلمیه.
۱۵. عادل ظاهر، الاسس الفلسفیه للعلمانیة، بیروت: دارالساقی، ۱۹۹۳ م.
۱۶. سمیع عاطف الزین، الاسلام نظام، دار المورخ العربی.
۱۷. عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحکم، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.
۱۸. ابن حجر، عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، بیروت: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۵ هـ).
۱۹. الحافظ ابی الفداء اسماعیل بن کنیر الدمشقی، البداية والنهاية، تحقیق علی شیر، دار احیاء التراث العربی.
۲۰. مطهر بن طاهر المقدسی، البدء و التاريخ، الثقافة الدینیة.
۲۱. ابن ادریس کتانی، التراتیب الاداریة، دار الکتب العلمیه.
۲۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت: دار الافاق العربیه.

٣٣. صدوق، ابى جعفر، التوحيد، تصحيح و تعليق سيد هاشم حسيني طهراني، قم: منشورات جامعة المدرسين فى الحوزة العلمية.
٣٤. البستنى، الثقاف، بيروت: دار الفكر.
٣٥. جعفر الهادى، الحقيقه ماهيه، دار الهادى.
٣٦. ابى جعفر محمد بن حسن طوسى، الخلاف، تحقيق سيدعلى خراسانى، قم انتشارات اسلامى.
٣٧. عبدالرحمن سيوطى، الدر المنثور، قم: كتابخانه مرعشى.
٣٨. زين الدين عاملى، الدرايه، بيروت: دار الارشاد.
٣٩. محمد غزالى، الدعوة الاسلاميه، مكتبة الشروق الدوليه.
٣٠. محمد رضا مظفر، السقيفه، قم: انصاريان، ١٣٧٣.
٣١. على بن برهان الدين الحلبي، السيرة الحلبيه، دار المعرفة، ١٤١٧.
٣٢. ابوالفضل عياض على بن برهان الدين الحلبي، السيرة الحلبيه المعروف بانسان العيون، مصر: مكتبة التجاربه الكبرى.
٣٣. ابن هشام، السيرة النبويه هشام، بيروت: دار ابن كثير.
٣٤. قاضى عياض يحصبى، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، بيروت: دار الفكر.
٣٥. جعفر مرتضى عاملى، الصحيح من سيرة النبى الاعظم(صلى الله عليه وآله)، بيروت: دار الهادى.
٣٦. هيثمى ابن حجر، الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع والزندقه، المكتبة العصريه.
٣٧. محمد ابن سعد بصرى، الطبقات الكبرى، بيروت: دار الاحياء التراث العربى.
٣٨. فراء حنبلى، العدة فى اصول الفقه.
٣٩. الامينى النجفى، عبدالحسين احمد، الغدير فى الكتاب و السنة و الادب، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ١٣٧٤.
٤٠. ابن حزم، الفصل فى الملل والاهواء والنحل.
٤١. وحب زخيلى، الفقه الاسلامى و ادلته، قم: مدين، ١٣٧١.
٤٢. عبد الرحمن جزيرى، الفقه على المذاهب الاربعه، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٦ قمرى.
٤٣. ابن اثير، ابوالحسن على بن عبدالواحد، الكامل فى التاريخ، ترجمه: محمد حسين روحانى، تهران، اساطير، ١٣٨٠.
٤٤. احمد بن محمد بن خالد البرقى، المحاسن، تهران: دار الكتب الاسلاميه.
٤٥. ابن حزم، المحلى، مؤسسه التاريخ العربى.
٤٦. حاكم نيشابورى، المستدرک على الصحيحين، بيروت: دارالمعرفة.
٤٧. عبدالرزاق الصنعانى، المصنف، دار الكتب العلميه.
٤٨. محمد بن عمر واقدى، المغازى، تحقيق مارسدن جونز، قم: حوزة علميه قم، ١٣٧٦.
٤٩. ابن قدامه، المغنى فى تصريف الادخال، مكتبة جرير.
٥٠. علامه ابرنسى، المقدمة القرطبيه، نشر ابن حزم.
٥١. شهرستانى، محمد بن عبدالكريم، الملل و النحل، تصحيح شيخ احمد فهمى محمد.
٥٢. ابن شهرآشوب، المناقب و آل ابى طالب، نجف: مطبعه حيدريه.
٥٣. طباطبايى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.
٥٤. المحامى احمد حسين يعقوب، النظام السياسى فى الاسلام، بيروت: دار الفكر.
٥٥. محمد بن عبدوس جهشايرى، الوزراء و الكتاب، ترجمه ابوالفضل طباطبايى، تهران، ١٣٦٨.
٥٦. ابن جوزى، الوفاء فى فضائل المصطفى.
٥٧. جعفر سبحانى، الهيات و معارف اسلامى، تهران: دار الكتب الاسلاميه.
٥٨. مطهرى، مرتضى، امامت و رهبرى، قم: صدرا.
٥٩. احمد رحمانى همدانى، امام على(عليه السلام)، ترجمه حسين استاد ولى، تهران: منير، ١٣٧٦.
٦٠. مقرزى، امتاع الاسماع، قاهره: دارالانصار، ١٤١٠ق.
٦١. محمود فردوس بلاذرى، انساب الاشراف، سوريه: دار القلم العربيه.
٦٢. محمدباقر مجلسى، بحار الانوار، تهران: دار الكتب الاسلاميه.
٦٣. علامه طباطبايى، بررسى هاى اسلامى، قم: هجرت.

۶۴. بدرالدین محمد بن عبدالله الزرکشی برهان فی علوم القرآن، تحقیق، محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه.
۶۵. جعفر مرتضی عاملی، بنات النبی (صلی الله علیه وآله) ام ربائیه، قم: حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵.
۶۶. مهدی بازرگان، پادشاهی خدا، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۶۷. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، پیام قرآن، قم: مدرسه امیرالمؤمنین.
۶۸. سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس بیروت: دار الهدایة.
۶۹. مهدی پیشواپی، تاریخ اسلام، انتشارات اسلامی.
۷۰. ابن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)، تحقیق نخبة من العلماء الاجلاء، مؤسسه اعلمی بیروت.
۷۱. هاشم رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، قم: بوستان کتاب.
۷۲. محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، تهران: سمت.
۷۳. سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷۴. رسول جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت از برآمدن اسلام تا برافتادن سفیانیان، قم: بوستان کتاب.
۷۵. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه: صارمی، ابوطالب و دیگران، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ویراست دوم، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
۷۶. گوستاو لوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، تهران: دنیای کتاب.
۷۷. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
۷۸. احمد بن ابی یعقوب ابواضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر.
۷۹. علی اصغر فیض پور، تائیک های جنگی رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، قم: مدین.
۸۰. ابی جعفر محمد بن حسن شیخ طوسی، تبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب نصیر العاملی، مکتب الاعلام الاسلامی.
۸۱. حسن بن شعبة الحرانی، تحف العقول، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ه.ق.
۸۲. افشین اعلاء بروجردی، تذکرة الاولیاء، نشر پیدایش.
۸۳. سبط ابن الجوزی، تذکرة الخواص، دار العلوم.
۸۴. حسن بن یوسف حلی، تذکرة الفقها، انتشارات اسلامی.
۸۵. الزمخشری، محمد، تفسیر الکشاف، دار الکتب العربی، بیروت: چاپ سوّم، ۱۴۰۷ ق.
۸۶. محمد ثقفی تهرانی، تفسیر روان جاوید، تهران: برهان، ۱۳۷۶.
۸۷. محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، الهادی.
۸۸. محمد بن احمد الانصاری، تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن)، تحقیق احمد عبدالعلیم ابردونی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸۹. جواد آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم: اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
۹۰. مکارم شیرازی، ناصر، و...، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۹۱. محمد هادی، معرفت، تنزیه انبیا، قم: نبوغ، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۹۲. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، بیروت: دار احیاء تراث العربی.
۹۳. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت: دار الفکر ۱۴۱۵.
۹۴. محمد حسین نجفی، جواهرالکلام، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۹۵. محمد جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی، جهان در عصر بعثت، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۹۶. مرتضی مطهری، حجاب، تهران: صدرا.
۹۷. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، لندن، ۱۹۹۵م.
۹۸. شاکرین، حمید رضا، حکومت دینی، قم: نشر معارف، ۱۳۸۴.
۹۹. ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۷۸ق.
۱۰۰. محمد حسین هیکل، حیاة محمد، قاهره: مکتبة النهضة.
۱۰۱. مطهری، مرتضی، خاتمیت، تهران: صدرا، ۱۳۷۴.
۱۰۲. مرتضی مطهری، خدمات متقابل ایران و اسلام، تهران: صدرا.

۱۰۳. ابی جعفر صدوق، خصال، تحقیق علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی.
۱۰۴. نعمان بن محمد التمیمی المغربي، دعائم الاسلام، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، بیروت: دار المعارف.
۱۰۵. محمد رضا مظفر، دلائل الصدق، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۳۸۱.
۱۰۶. ابوالفضل بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی.
۱۰۷. صالح احمد العلی، دولت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، ترجمه هادی انصاری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱.
۱۰۸. محسن الموسوی، دولة الرسول، بیروت، دارالبيان العربی.
۱۰۹. سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸.
۱۱۰. دیوان حافظ شیرازی .
۱۱۱. شیخ جواد تبریزی، رساله فی امامة الائمه الاثنی عشر، نشر معاصر.
۱۱۲. حسین بن علی ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد پژوهش های اسلامی.
۱۱۳. سید محمد ثقفی، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم : انتشارات هجرت، ۱۳۷۶.
۱۱۴. سید صمصام الدین قوامی، ساختار حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان.
۱۱۵. علی محمد اقتداری، سازمان و مدیریت، تهران: مولی، ۱۳۷۰.
۱۱۶. محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، تحقیق الدكتور مصطفى عبدالواحد قاهر، ۱۳۹۳.
۱۱۷. حمید رضا شاکرین، سکولاریسم، تهران : کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴.
۱۱۸. ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی ابن ماجه، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۱۹. ابی داود سجستانی، سنن ابی داود، بیروت: دار الفکر.
۱۲۰. ابو عیسی محمد الترمذی، سنن الترمذی، بیروت: دار الحیاء التراث العربی.
۱۲۱. ابوبکر احمد بن حسین البیهقی، سنن الکبری، بیروت: دار المعرفه.
۱۲۲. سید محمد حسین طباطبایی، سنن النبی، ترجمه لطیف راشدی، قم: همگرا.
۱۲۳. محمد بن حسین خطیب، سنن بیهقی، تهران: نشر مرکز.
۱۲۴. احمد بن شعیب بن علی النسائی، سنن نسائی، بیروت: دار الفکر.
۱۲۵. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، دار الافاق العربیه.
۱۲۶. ابن اسحاق، سیره ابن اسحاق، مکتبه شروق الدولیه.
۱۲۷. رسول جعفریان، سیره رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، قم: الهادی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۱۲۸. صدرالمآلهین، شرح اصول کافی، انتشارات اسلامی.
۱۲۹. رجاء مصطفی، شرح سنن الترمذی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۳۰. عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه.
۱۳۱. میرزا ابوالفضل طهرانی، شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشورا.
۱۳۲. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، بیروت: دار المعرفه.
۱۳۳. ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح بخاری، بیروت: دار المعرفه.
۱۳۴. القشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۳۵. سید روح الله موسوی خمینی، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(رحمه الله)، ۱۳۷۸.
۱۳۶. محمد بن سعد کاتب و اقدی، طبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی.
۱۳۷. دیون پورت، جان، عذر تقصیر به پیشگاه محمد(صلی الله علیه وآله) و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی، قم : دار التبلیغ اسلامی، بی تا.
۱۳۸. ابن عبد ربه، عقد الفرید، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۳۹. صدوق، ابی جعفر، عیون اخبار الرضا، انتشارات اسلامی.
۱۴۰. ابن حجر العسقلانی، فتح الباری، شرح صحیح البخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۴۱. الشوکانی، فتح القدر (تفسیر الشوکانی)، دار الکتب العلمیه.
۱۴۲. محمد باقر صدر، فدک فی التاریخ، دار الغدیر.
۱۴۳. سید محمد حسین طباطبایی، فراهایی از اسلام، قم: انتشارات جهان آرا.

۱۴۴. جعفر سبحانی، فرازهایی از تاریخ پیامبر، تهران: مشعر.
۱۴۵. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، هدف، ۱۳۶۰.
۱۴۶. علی آقابخش و مینو افشاری، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار، ۱۳۸۳.
۱۴۷. ماکس پلانک، فلسفه فیزیک، ترجمه محمد عترتی خسروشاهی.
۱۴۸. جی . اچ جینز، فیزیک و فلسفه، ترجمه علیقلی بیانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۴۹. آلبرت انیشتاین، فیزیک و واقعیت، ترجمه محمد رضا خواجه پور.
۱۵۰. سید محمدحسین طباطبایی، قرآن در اسلام، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۵۱. میرزای قمی، قوانین الاصول (چاپ رحلی سنگی قدیمی)، دار الکتب الاسلامیه .
۱۵۲. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفة الاثمه، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۱۵۳. علامه حلی، کشف المراد، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۵۴. مصلح الدین سعدی، کلیات سعدی، به کوشش مصفا، کانون معرفت، تهران.
۱۵۵. ابوالفتح محمد بن علی کراچکی، کنزالفوائد، مجمع ذخائر الاسلامیه.
۱۵۶. المتقی الهندی، علاء الدین علی، کنزالعمال، تحقیق شیخ بکری حیاتی، بیروت: مؤسسه الرساله.
۱۵۷. فیاض لاهیجی، گوهر مراد، تصحیح زین العابدین قربانی.
۱۵۸. ابن منظور الافریقی مصری، ابی فضل جمال الدین، لسان العرب، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، مجلدات ۱۵.
۱۵۹. جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، مؤسسه امام صادق.
۱۶۰. سیدابوالقاسم حسینی، مبانی هنری قصه های قرآن.
۱۶۱. مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، به همت رینولد البین نیکلسون، انتشارات مولا، تهران ۱۳۶۰.
۱۶۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، الثقافة الاسلامیه، مجلدات ۴، چاپ دوم ۱۴۰۸.
۱۶۳. الطبرسی، الفضل بن الحسن، مجمع البیان، بی تا، تهران: چاپ دوم، بی تا.
۱۶۴. هیثمی، مجمع الزوائد، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۲.
۱۶۵. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران: صدرا، ۱۳۷۷.
۱۶۶. محمد حمید الله، مجموعه الوثائق السیاسیه للعهد النبوی، بیروت : دار الارشاد، ۱۹۶۹.
۱۶۷. محسن فیض کاشانی، محجة البیضاء، بیروت: اعلمی.
۱۶۸. سیدمصطام الدین قوامی، مدیریت از منظر کتاب و سنت، قم : دبیرخانه مجلس خبرگان، ۱۳۸۳.
۱۶۹. اسماعیل منصوری لاریجانی، مدیریت اسلامی، تهران: مجتمع شهید مطهری، ۱۳۷۰.
۱۷۰. نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: آل البيت، ۱۴۰۸ ه.ق.
۱۷۱. یعقوب جعفری، مسلمانان در بستر تاریخ، تهران: دفتر نشر فرهنگی اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۷۲. احمد بن حنبل، مسند احمد، بیروت: دار صادر.
۱۷۳. محمدبن محسن بن مرتضی کاشانی، معادن الحکمه، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۱۷۴. محمد تقی مصباح یزدی، معارف قرآن، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸.
۱۷۵. سید مرتضی عسکری، معالم المدرستین، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۲.
۱۷۶. یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت: دار الفكر.
۱۷۷. سید عبدالحسین دستغیب، معراج .
۱۷۸. محسن ادیب بهروز، معراج از دیدگاه قرآن و روایات.
۱۷۹. ابوعلی سینا، معراج نامه.
۱۸۰. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.
۱۸۱. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول(صلی الله علیه وآله)، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۸۲. فضل بن حسن طبرسی، مکارم الاخلاق، تهران: فراهانی.
۱۸۳. البکری، عبدالرحمن احمد، من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، تعليق سيد مرتضى رضوي.
۱۸۴. جعفر سبحانی، منشور جاوید، قم: مدرسه امام صادق(علیه السلام).
۱۸۵. جعفر سبحانی، منشور عقاید امامیه، قم: مدرسه امام صادق(علیه السلام).
۱۸۶. محمدرضا طبسی، منية الراغب فی ایمان ابی طالب، بیروت: دار الرافدین.

۱۸۷. کریس، موسوعة الاستخبارات الامن، مؤسسه التاريخ العربی.
۱۸۸. محمدی ری شهری و همکاران، موسوعة الامام علی بن ابی طالب فی الكتاب و السنة و التاريخ.
۱۸۹. عائشه عبدالرحمن بنت الشاطی، نساء النبی(صلی الله علیه وآله)، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۹۰. تقی الدین النیهانی، نظام الحكم فی الاسلام، دارالامة للطباعة والنشر والتوزيع.
۱۹۱. محمد یوسف موسی، نظام الحكم فی الاسلام، قاهره: دارالمعرفة، ۱۹۶۴.
۱۹۲. شمس الدین، نظام الحكم و الادارة فی الاسلام، بیروت: المؤسسه الدولية للدراسة والنشر، ۱۴۱۲.
۱۹۳. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، تهران: صدرا.
۱۹۴. الیاس بن یوسف نظامی نظامی گنجوی، نشر ایران سخن.
۱۹۵. دانشگاه پیام نور، نظریه جدید سازمان مدیریت و علم مدیریت.
۱۹۶. محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.
۱۹۷. عبدالرحمن جامی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، دار الکتب العلمیه.
۱۹۸. سیدرضا تقوی دامغانی، نگرشی بر مدیریت اسلامی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۹.
۱۹۹. مؤسسه در راه حق، نگرشی کوتاه به زندگی پیامبر اسلام، قم: نشر در راه حق، ۱۳۷۴.
۲۰۰. مؤمن شیلنجی، نورالابصار، دارالافاق العربیه.
۲۰۱. حسن بن یوسف علامه حلی، نهج الحق، دار احیاء التراث العربی.
۲۰۲. العروس الحویزی، عبد علی بن جمعه، نورالثقلین، تحقیق سید هاشم الرسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۲۰۳. مرتضی مطهری، وحی و نبوت، تهران: صدرا.
۲۰۴. حر العاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۴.
۲۰۵. علی الشهرستانی، وضوءالنبی من خلال ملابسات التشريع، عروج اندیشه.
۲۰۶. سمهودی، وفاء الوفاء.
۲۰۷. محمدهادی معرفت، ولایت فقیه، قم: التمهید، ۱۳۷۷.
۲۰۸. مرتضی مطهری، ولاءها و ولایت ها، تهران: صدرا.
۲۰۹. عقیقی بخشایشی، همسران پیامبر، قم.
۲۱۰. حسین سیدی، همنام گل های بهاری، قم: نسیم اندیشه، ۱۳۸۵.

مجلات

۲۱۱. نشریه کیان، ش ۲۸، آخرت و خدا هدف بعثت انبیا.
۲۱۲. کیهان اندیشه، شماره ۶۲، بیعت از منظر فقه تطبیقی، محمد مهدی آصفی، ص ۷۷.
۲۱۳. فصلنامه حکومت اسلامی، سال چهارم، ش اول، ساختار حکومت اسلامی، دیدگاه ها و نظریه ها، سیدمصمصام الدین قوامی.
۲۱۴. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۳۰، سازمان اداری و مالی در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، پرویز سعیدی.
۲۱۵. نشریه گلستان قرآن، مهر ۱۳۸۰، شماره ۱۲۸، سندی با ارزش از سال های اولیه رسالت حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)، اولین قانون اساسی جهان، اکبرزاده، صص ۲۶-۲۷.
۲۱۶. نقد و نظر، سال هفتم، ش ۲۷ و ۲۸، رویکرد شیعی، (تابستان و پاییز ۱۳۸۰).
۲۱۷. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۲۳ و ۲۴.
۲۱۸. مجله آینه پژوهش، شماره ۲۱، مقاله کتابشناسی حضرت ابوطالب، ناصرالدین انصاری.
۲۱۹. مجله رساله الثقلین، ش ۱۲، سید کاظم حائری، مقاله «مغزی البیعه مع المعصومین».
۲۲۰. فصلنامه حکومت اسلامی، مهر ۱۳۷۵، کاظم قاضی زاده، منشأ مشروعیت ولایت معصومین.

مطالب مرتبط :

پیامبر اعظم (سیره و تاریخ) - قسمت یکم

پی نوشت :

- [۱]. پرویز سعیدی، سازمان اداری و مالی در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۳۰؛ ر.ک: صالح احمد العلی، دولت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، ترجمه هادی انصاری، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱، ص ۸۳.
- [۲]. محمد حمید الله، مجموعه الوثائق السياسية للعهد النبوی، بیروت: دارالارشاد، ۱۹۶۹، ص ۶۹.
- [۳]. سید محمد ثقفی، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۶، ص ۹۱.
- [۴]. ر.ک: همان، ص ۱۵۰؛ ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۹۳-۱۰۳؛ اکبرزاده، سندی با ارزش از سال های اولیه رسالت حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)، اولین قانون اساسی جهان، نشریه گلستان قرآن، مهر ۱۳۸۰، شماره ۱۲۸، ص ۳۶-۳۴.
- [۵]. ر.ک: ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۱۰۹.
- [۶]. سازمان اداری و مالی در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله).
- [۷]. جهشایری، الوزراء و الكتاب، ص ۴۰-۴۲.
- [۸]. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.
- [۹]. تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۵.
- [۱۰]. ر.ک: محسن الموسوی، دولة الرسول، ص ۲۸۲؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۷۳؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۴۷؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۳۹۲.
- [۱۱]. ر.ک: ساختار حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله).
- [۱۲]. ر.ک: سازمان اداری و مالی در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله).
- [۱۳]. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۸؛ ر.ک: احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۳۳۷.
- [۱۴]. تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۵۸.
- [۱۵]. شیخ طوسی، خلاف، ج ۴، ص ۵۰۶؛ تراتیب الاداریه، ص ۲۹۴ و ۳۰۰.
- [۱۶]. اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۵۷.
- [۱۷]. ر.ک: ساختار حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله).
- [۱۸]. التراتیب الاداریه؛ به نقل از صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۱.
- [۱۹]. ر.ک: ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۱۲۵-۱۳۱؛ علی اصغر فیض پور، تاکتیک های جنگی رسول خدا(صلی الله علیه وآله).
- [۲۰]. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۰.
- [۲۱]. همان، ص ۳۶۱-۳۶۲؛ ر.ک: آیه الله مکارم شیرازی و همکاران، پیام قرآن، ج ۱۰.
- [۲۲]. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۰.
- [۲۳]. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۴.
- [۲۴]. شمس الدین، نظام والحکم والاداره فی الاسلام، ص ۵۵۵.
- [۲۵]. ساختار حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله).
- [۲۶]. یعقوب جعفری، مسلمانان در بستر تاریخ، ج ۱، ص ۸۰.
- [۲۷]. ر.ک: دولة الرسول، ص ۲۷۴؛ تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۵۱؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۷۹.
- [۲۸]. ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۰۱.
- [۲۹]. ر.ک: مکاتیب الرسول، ص ۲۸۲.
- [۳۰]. دولة الرسول، ص ۲۸۹.
- [۳۱]. تمدن اسلام و عرب، ص ۷۵۱.
- [۳۲]. نصرالله نیک بین، اسلام از دیدگاه اندیشمندان غرب، دورود: انتشارات سیما و فارسیت، ص ۵۲.
- [۳۳]. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.
- [۳۴]. فتح (۴۸)، آیه ۱.
- [۳۵]. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۰۹.
- [۳۶]. حویزی، نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۸.
- [۳۷]. سیوطی، درالمنثور، ج ۶، ص ۶۸.
- [۳۸]. تفسیرنمونه، ج ۲۲، ص ۱۵.
- [۳۹]. المغازی، ج ۲، ص ۶۲۴.
- [۴۰]. طبرسی، اعلام الوری، ص ۶۲.
- [۴۱]. السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۸۶.

- [٤٢]. همان .
- [٤٣]. رك: مكاتيب الرسول .
- [٤٤]. مجمع البيان، ج ٩، ص ١١٦ .
- [٤٥]. رك: فتح (٤٨)، آيه ١٩- ٢١ .
- [٤٦]. فتح (٤٨)، آيه ٢٧ .
- [٤٧]. اعلام الوري، ص ٦١ .
- [٤٨]. رك: تاريخ طبري، ج ٢، ص ٨٨٢؛ الكامل في التاريخ، ج ١، ص ٥٩١ .
- [٤٩]. طبقات الكبرى، ج ١، ص ٢٥٨ - ٣٦٢ .
- [٥٠]. جعفر سبحاني، فراهاني از تاريخ پيامبر، ص ٤٩٧؛ رك: محمد ابراهيم آيتي، تاريخ پيامبر اسلام؛ علي احمدى ميانجى، مكاتيب الرسول(صلى الله عليه وآله) .
- [٥١]. امتاع الاسماع، ج ١، ص ٣٦٩ - ٣٧٦ .
- [٥٢]. السيرة النبويه، ج ٤، ص ٤٩ .
- [٥٣]. اسراء (١٧)، آيه ٨١ .
- [٥٤]. بحارالانوار، ج ٢٢، ص ٨٤ .
- [٥٥]. يوسف (١٢)، آيه ٩٢ .
- [٥٦]. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٦٠ .
- [٥٧]. آل عمران (٣)، آيه ١٥٣ .
- [٥٨]. آل عمران (٣)، آيه ١٤٤ .
- [٥٩]. ر. ك: محمدى رى شهرى و همكاران، موسوعة الامام على بن ابى طالب(عليه السلام) فى الكتاب و السنة و التاريخ، ج ٢، ص ٢٢ - ٣٦٠ .
- [٦٠]. الغدير، ج ١، ص ٢١٤ .
- [٦١]. مائده (٥)، آيه ٦٧ .
- [٦٢]. همان .
- [٦٣]. سيره رسول خدا(صلى الله عليه وآله)، ص ٦٧٢ .
- [٦٤]. ذهبى، سير اعلام النبلاء، ج ١٩، ص ٣٢٨ .
- [٦٥]. طبقات الكبرى، ج ٢، ص ١٨٩ .
- [٦٦]. همان .
- [٦٧]. محمد رضا مظفر، السقيفه، ص ٨١ و ٧٧ .
- [٦٨]. محمد بن عبدالكريم شهرستاني، الملل و النحل، تصحيح شيخ احمد فهمى محمد، ج ١، ص ١٤ .
- [٦٩]. السقيفه، ص ٨١ .
- [٧٠]. طبقات الكبرى، ج ٢، ص ١٨٩ .
- [٧١]. الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٣٣٥ .
- [٧٢]. طبقات الكبرى، ج ٢، ص ١٨٩ .
- [٧٣]. شرح نهج البلاغه، ج ١٢، ص ٨٢ .
- [٧٤]. بحارالانوار، ج ٣٨، ص ١٧٣ .
- [٧٥]. سيره رسول خدا(صلى الله عليه وآله)، ص ٦٧٦؛ به نقل از نظرية الامامة عند الاثنى عشرية، ص ٢٢ .
- [٧٦]. شرح نهج البلاغه، ج ٩، ص ١٩٧ .
- [٧٧]. رك: بحارالانوار، ج ٢٢، ص ٢٤٩ .
- [٧٨]. عبدالرحمن احمد البكرى، من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، تعليق سيد مرتضى رضى، ص ١٠١ - ١٠٧ .
- [٧٩]. هيئتمى، مجمع الزوائد، ج ٤، ص ٣٩٠ و ج ٨، ص ٦٠٩ .
- [٨٠]. صحيح بخارى، كتاب المرضى، باب ١٧؛ كتاب الجهاد، باب ١٧٢؛ كتاب مغازى، باب ٧٨؛ كتاب الاعتصام باب ٣٦؛ صحيح مسلم، كتاب وصيت، باب ٥ .
- [٨١]. شرح نهج البلاغه، ج ١٢، ص ٢١ .
- [٨٢]. طبقات الكبرى، ج ٢، ص ٢٤٢ - ٢٤٥ .
- [٨٣]. نساء (٤)، آيه ١٥٢ .
- [٨٤]. بقره (٣)، آيه ٢٥٣ .
- [٨٥]. اسراء (١٧)، آيه ٥٥ .
- [٨٦]. رك: الميزان، ج ٢، ص ٤٧٠؛ تفسير نمونه، ج ٢ ص ٢٥٤ و ج ٤، ص ١٩١ .
- [٨٧]. مصباح يزدى، معارف قرآن، ج ٥، ص ١٨١؛ مرتضى مطهرى، خاتميت، ص ٤١ .
- [٨٨]. مائده (٥)، آيه ٦٧ .

- [۸۹]. زمر (۳۹)، آیه ۶۵ .
- [۹۰]. حاقه (۶۹)، آیه ۴۶ - ۴۸ .
- [۹۱]. آل عمران (۳)، آیه ۷۱ .
- [۹۲]. ذاریات (۵۱)، آیه ۱۷ و ۱۸ .
- [۹۳]. نور (۲۴)، آیه ۱۳ .
- [۹۴]. بقره (۲)، آیه ۲۲۲ .
- [۹۵]. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۳۰ .
- [۹۶]. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۶۸ - ۳۶۹ .
- [۹۷]. هود (۱۱)، آیه ۱۱۲ .
- [۹۸]. مزمل (۷۳)، آیه ۱۷ .
- [۹۹]. هود (۱۱)، آیه ۱۰۵ - ۱۰۸ .
- [۱۰۰]. هود (۱۱)، آیه ۹۵ .
- [۱۰۱]. بقره (۲)، آیه ۱۱۵ .
- [۱۰۲]. حدید (۵۷)، آیه ۴ .
- [۱۰۳]. ر.ک: جوادى آملی، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۶، ص ۳۰۰ .
- [۱۰۴]. اسراء (۱۷)، آیه ۷۹ .
- [۱۰۵]. طه (۲۰)، آیه ۲ .
- [۱۰۶]. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۷۶ .
- [۱۰۷]. آل عمران (۳)، آیات ۱۹۰-۱۹۱ .
- [۱۰۸]. تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۹ (سیره رسول اکرم در قرآن) .
- [۱۰۹]. نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۰۶ .
- [۱۱۰]. اسراء (۱۷)، آیه ۷۹ .
- [۱۱۱]. همان، ص ۲۰۷؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۳۸ .
- [۱۱۲]. نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۹۲ .
- [۱۱۳]. در المنتور، ج ۵، ص ۳۲۴ .
- [۱۱۴]. تفسیر موضوعی قرآن، ج ۵، (معاد در قرآن) .
- [۱۱۵]. نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۰۵ .
- [۱۱۶]. (تَحْنُ تَقْصُ عَلَیْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَیْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ) .
- [۱۱۷]. تحریم (۶۶)، آیه ۱ .
- [۱۱۸]. شعرا (۲۶)، آیه ۲ .
- [۱۱۹]. ر.ک: المیزان، ج ۱۹، ص ۳۸۲ و ۳۸۳؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۷۳ .
- [۱۲۰]. فتح (۴۸)، آیه ۱ و ۲ .
- [۱۲۱]. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۸ .
- [۱۲۲]. شعراء (۲۶)، آیه ۱۴ .
- [۱۲۳]. فتح (۴۸)، آیه ۲ .
- [۱۲۴]. فتح (۴۸)، آیات ۲ و ۳ .
- [۱۲۵]. ص (۳۸)، آیه ۵ - ۷ .
- [۱۲۶]. فتح (۴۸)، آیه ۱ .
- [۱۲۷]. المیزان، ج ۱۸، ص ۳۷۵؛ ر.ک: محمد هادی معرفت، تنزیه الانبیاء، ص ۱۷۲ - ۱۷۹ .
- [۱۲۸]. نمل (۳۷)، آیه ۸ .
- [۱۲۹]. فاطر (۳۵)، آیه ۲۲ .
- [۱۳۰]. سجده (۳۲)، آیه ۱۱ .
- [۱۳۱]. مؤمنون (۳۲)، آیه ۱۰۰ .
- [۱۳۲]. صافات (۳۷)، آیه ۷۹ .
- [۱۳۳]. اعراف (۷)، آیه ۷۸ و ۷۹ .
- [۱۳۴]. بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۶؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۷؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۳ .
- [۱۳۵]. الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۱؛ المناقب، ج ۱، ص ۲۰۱؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۵۸؛ شرح نوح البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۸۳ .
- [۱۳۶]. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۲ و ۱۰۲ .
- [۱۳۷]. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۶؛ غزالی، احیاء العلوم، ج ۴، ص ۴۷۴؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۸۷ .
- [۱۳۸]. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۵۳؛ مسند احمد، ج ۷، ص ۵۲۷ .

- [۱۳۹]. الفقه على المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۸۷؛ صحيح بخاری، ج ۲، ص ۶۳۱ .
- [۱۴۰]. محدث قمی، مفاتیح الجنان، ص ۵۲۹ .
- [۱۴۱]. سموودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۱۳؛ ابن جوزی، الوفاء فی فضائل المصطفی، باب طلب شفا از قبر نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) .
- [۱۴۲]. او را «بلال بن حرث» معرفی کرده اند؛ الدعوة الاسلامیة، ج ۲، ص ۲۰۷، پاورقی ۱ .
- [۱۴۳]. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۳۷۴ .
- [۱۴۴]. رك: مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۲۳۱ .
- [۱۴۵]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۷ .
- [۱۴۶]. المعرفه و التاريخ، ج ۳، ص ۳۶۱ .
- [۱۴۷]. قلم (۶۸)، آیه ۴ .
- [۱۴۸]. کلیات سعدی، به کوشش مظاهر مصفا، کانون معرفت، تهران، ص ۶۹۴ .
- [۱۴۹]. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۵۰؛ سنن النبى، ص ۲۵۱ .
- [۱۵۰]. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۹۵؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۱ .
- [۱۵۱]. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۷۲؛ شرح اصول کافی ج ۱، ص ۲۴۰؛ سنن النبى، ص ۱۰۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹؛ عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۱، ص ۴۱؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۷؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۹۹؛ بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۴۹ .
- [۱۵۲]. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۴؛ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۵۴ .
- [۱۵۳]. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۳۲؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۹؛ کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۲۳ .
- [۱۵۴]. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۸۱؛ سنن النبى، ص ۱۲۳؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۳؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۵ .
- [۱۵۵]. فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۶، ص ۴۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶؛ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۵۸ .
- [۱۵۶]. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰ .
- [۱۵۷]. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۱؛ مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۵۸ .
- [۱۵۸]. تحف العقول، ص ۲۸؛ خصال، ص ۵۲۲؛ کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۱۳۵ .
- [۱۵۹]. برای آشنایی بیشتر با ویژگی های رفتاری - اخلاقی پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آثار ذیل مراجعه کنید:
- الف) سنن النبى، علامه طباطبائی .
- ب) وحی و نبوت، مرتضی مطهری .
- ج) همنام گل های بهاری، حسین سیدی .
- [۱۶۰]. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰ .
- [۱۶۱]. عبدالرحمن جامی .
- [۱۶۲]. منشور عقاید امامیه، ص ۲۲۰ .
- [۱۶۳]. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۲ .
- [۱۶۴]. فتح الباری، ج ۵، ص ۱۵۶ .
- [۱۶۵]. مائده (۵)، آیه ۶ .
- [۱۶۶]. نساء (۴)، آیه ۲ .
- [۱۶۷]. وهب زحیلی، الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۱، ص ۲۱۸ .
- [۱۶۸]. المیزان، ج ۵، ص ۲۲۴ .
- [۱۶۹]. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۵۵ .
- [۱۷۰]. الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۱، ص ۲۱۸ .
- [۱۷۱]. رك: تفسیر فخر رازی، در تفسیر آیه وضو .
- [۱۷۲]. تفسیر طبری، ج ۶، ص ۸۲ .
- [۱۷۳]. کنزالعمال، ج ۳۶۸۶۳ .
- [۱۷۴]. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۴ .
- [۱۷۵]. رك: على الشهرستاني، وضوء النبى من خلال ملابسات التشريع؛ این کتاب توسط حسین صابری نیز ترجمه شده است.
- [۱۷۶]. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۲ .
- [۱۷۷]. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۰ .
- [۱۷۸]. وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۱ .
- [۱۷۹]. همان .
- [۱۸۰]. صحیح بخاری، ص ۲۰۶، ج ۵۳۷ .
- [۱۸۱]. سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۰۰، ج ۶۰۱ .
- [۱۸۲]. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۹۰، ج ۵۴ .
- [۱۸۳]. سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۰۰، ج ۶۰۱ .
- [۱۸۴]. عایشه: «ما رأیت رسول الله(صلی الله علیه وآله) متقیاً وجهه بشئ تعنى فی السجود»؛ کنزالعمال، رقم ۲۲۲۴۱ .

- [۱۸۵]. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱ .
- [۱۸۶]. سنن کبری، ج ۲، ص ۱۰۵ .
- [۱۸۷]. الحقیقه ماهیه، ص ۲۱ .
- [۱۸۸]. ر.ک: کنز العمال، حدیث ۱۹۸۱۰ .
- [۱۸۹]. همان، حدیث ۱۹۷۷۷ .
- [۱۹۰]. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۷ .
- [۱۹۱]. سنن کبری، ج ۲، ص ۱۰۶ .
- [۱۹۲]. سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵ .
- [۱۹۳]. منشور عقاید امامیه، ص ۲۷۱؛ الحقیقه ماهیه، ص ۲۸ .
- [۱۹۴]. طه (۲۰)، آیه ۵۵ .
- [۱۹۵]. وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۱ از ابواب مایسجد علیه .
- [۱۹۶]. احزاب (۳۳)، آیه ۲۳ .
- [۱۹۷]. طه (۲۰)، آیه ۱۳۳ .
- [۱۹۸]. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳ .
- [۱۹۹]. ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۱۴۱؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۱۹۳ .
- [۲۰۰]. حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶۱ .
- [۲۰۱]. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰ - ۹۲ .
- [۲۰۲]. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۱؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۰ .
- [۲۰۳]. شیلنجی، نورالابصار، ص ۲۲۷؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۰۷ .
- [۲۰۴]. تفسیر الطبری، ج ۵، ص ۲۲؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹ .
- [۲۰۵]. آل عمران (۳)، آیه ۶۱ .
- [۲۰۶]. ر.ک: زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۶۸؛ الشوکانی، فتح القدیر، ج ۱، ص ۳۱۶؛ مظفر، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۸۶ .
- [۲۰۷]. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳ .
- [۲۰۸]. مائده (۵)، آیه ۳ .
- [۲۰۹]. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۸ .
- [۲۱۰]. محمد حسین نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۰، ص ۳۶۱؛ شیخ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۳۶۹ - ۳۷۱ .
- [۲۱۱]. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۵۹، ج ۳۲۲۰ .
- [۲۱۲]. الصواعق المحرقة، ص ۲۲۵ .
- [۲۱۳]. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۳۶ و ۳۶۷؛ ر.ک: ابن قدامه، المغنی، ج ۱، ص ۵۷۹ .
- [۲۱۴]. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۲۰؛ علامه حلی، تذکره الفقها، ج ۱، ص ۱۲۶ .
- [۲۱۵]. المحلی، ج ۳، ص ۲۷۳ .
- [۲۱۶]. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۲۰ .
- [۲۱۷]. محمد حسین هیکل، حیاة محمد، ص ۳۱۵ و ۳۲۵ .
- [۲۱۸]. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۴ .
- [۲۱۹]. سید محمد حسین طباطبایی، فرائضی از اسلام، ص ۱۷۴ .
- [۲۲۰]. ر.ک: تحریم (۶۶)، آیه ۱ - ۵ .
- [۲۲۱]. ر.ک: المیزان، ج ۴، ص ۱۹۵؛ علامه طباطبایی، بررسی های اسلامی، ص ۱۳۲ - ۱۳۹؛ مؤسسه در راه حق، نگرشی کوتاه به زندگی پیامبر اسلام، ص ۲۹؛ رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، ج ۳، ص ۴۷۵ .
- [۲۲۲]. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۳ .
- [۲۲۳]. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۷۴ .
- [۲۲۴]. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۵۰؛ المیزان، ج ۴، ص ۱۹۵ .
- [۲۲۵]. عقیقی بخشایشی، همسران پیامبر، ص ۷۸ .
- [۲۲۶]. همان .
- [۲۲۷]. همان .
- [۲۲۸]. الاستیعاب، ج ۴، ص ۴۲۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۲۷ .
- [۲۲۹]. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۱۳ .
- [۲۳۰]. الاستیعاب، ج ۴، ص ۴۸۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۵ - ۴۸۷ .
- [۲۳۱]. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۳۵ .
- [۲۳۲]. برخی از بزرگان اهل سنت مدعی اند که عایشه پیش از ازدواج با پیامبر، به همسری فردی به نام جبیر درآمد که ابوبکر او را طلاق داد؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۵۹ .

- [۲۳۳]. الاستيعاب، ج ۳، ص ۲۴۴ .
- [۲۳۴]. الاستيعاب، ج ۴، ص ۴۹۳ ; سير اعلام لنبلأ، ج ۴، ص ۴۷۴ .
- [۲۳۵]. الاستيعاب، ج ۳، ص ۴۰۹ ; سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۸۴ .
- [۲۳۶]. سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۱ .
- [۲۳۷]. احزاب (۳۳)، آیه ۳۷ .
- [۲۳۸]. الاستيعاب، ج ۴، ص ۴۰۶ .
- [۲۳۹]. احزاب (۳۳)، آیه ۴۰ .
- [۲۴۰]. احزاب (۳۳)، آیه ۵ .
- [۲۴۱]. الاستيعاب، ج ۴، ص ۴۰۶ .
- [۲۴۲]. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۵. بنا بر روایتی، ابراهیم پس از يك سال و ده ماه و هشت روز از دنیا رفت؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۲ و ص ۱۶۶ .
- [۲۴۳]. سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۱۱ .
- [۲۴۴]. الاستيعاب، ج ۴، ص ۳۶۷ .
- [۲۴۵]. سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۶ .
- [۲۴۶]. سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۷ .
- [۲۴۷]. احزاب (۳۳)، آیه ۶ .
- [۲۴۸]. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۹۲ .
- [۲۴۹]. محمد ثقفی تهرانی، تفسیر روان جاوید، ج ۴، ص ۳۰۴ .
- [۲۵۰]. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸ .
- [۲۵۱]. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۳۲ .
- [۲۵۲]. (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم) ; احزاب (۳۳)، آیه ۶ .
- [۲۵۳]. (حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم) ; نساء (۴)، آیه ۳۳ .
- [۲۵۴]. احزاب (۳۳)، آیات ۲۹ - ۳۴ .
- [۲۵۵]. احزاب (۳۳)، آیه ۵۳ .
- [۲۵۶]. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۶ .
- [۲۵۷]. تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۳۱۰ .
- [۲۵۸]. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۰۵ .
- [۲۵۹]. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳ .
- [۲۶۰]. مرتضی مطهری، حجاب، تهران، ص ۸۰ .
- [۲۶۱]. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱ .
- [۲۶۲]. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۵ .
- [۲۶۳]. همان ; بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱ .
- [۲۶۴]. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳ .
- [۲۶۵]. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۵ .
- [۲۶۶]. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۷۶ .
- [۲۶۷]. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۲ و ۱۶۶ .
- [۲۶۸]. همان، ص ۱۶۶ .
- [۲۶۹]. همان، ص ۱۵۲ .
- [۲۷۰]. الدرالمنثور، ج ۶، ص ۱۹۷ .
- [۲۷۱]. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۶ ; بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱ ; تاریخ پیامبر اسلام، ص ۷۶ .
- [۲۷۲]. الدرالمنثور، ج ۶، ص ۴۰۸ ; اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۶ ; بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۲ .
- [۲۷۳]. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹ ; اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۶ .
- [۲۷۴]. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۶۶ .
- [۲۷۵]. همان، ص ۱۵۱ .
- [۲۷۶]. ر.ک: الصحيح فی سيرة النبي الاعظم(صلی الله علیه وآله)، ج ۱، ص ۱۲۱ - ۱۲۱ .
- [۲۷۷]. نهج البلاغه، خطبه ۱ .
- [۲۷۸]. همان، خطبه ۱۷۳ .
- [۲۷۹]. همان، خطبه ۱۵۴ .
- [۲۸۰]. همان، خطبه ۱۳۱ .
- [۲۸۱]. همان، خطبه ۸۷ .

- [۲۸۳]. همان، خطبه ۳۳۹ .
- [۲۸۴]. رك: رجبى و موسوى كاشمرى، روابط امام على و خلفا، ص ۸۳ - ۱۴۱ .
- [۲۸۵]. الغدير فى الكتاب و السنة و الادب، ج ۱، ص ۱۴ - ۷۳ ؛ او اين حديث را از يكصد و ده صحابى و هشتاد و چهار تابعى نقل مى كند .
- [۲۸۶]. همان، ص ۳۶۲ - ۳۷۰ .
- [۲۸۷]. همان، ص ۳۷۰ - ۳۷۸ .
- [۲۸۸]. مانند كتاب سليم بن قيس و الاحتجاج ، احمد بن على طبرسى .
- [۲۸۹]. ماجراى غدیر خم در روز ۱۸ ذى حجه واقع شد و وفات پیامبر اکرم(صلی الله عليه وآله) و ماجراى سقیفه، در ۲۸ صفر یا ۱۲ ربیع الاول روی داد .
- [۲۹۰]. رك: رسول جعفریان، تاريخ تحول دولت و خلافت از بر آمدن اسلام تا برافتادن سفيانيان، ص ۳۷ .
- [۲۹۱]. المغازى، ج ۱، ص ۶۰۶ و ۶۰۷ ؛ در اين كتاب، پس از نقل اعتراض عُمر از وی، چنین نقل شده است: «من [عمر] چنان در شك افتادم كه از آغاز اسلام خود تا آن هنگام، در چنین شكی فرو نرفته بودم» .
- [۲۹۲]. الكامل فى التاريخ، ج ۱، ص ۶۳۱ .
- [۲۹۳]. سيرة رسول خدا(صلی الله عليه وآله)، ص ۹۸ .
- [۲۹۴]. حضرت على(عليه السلام) در آن هنگام، طبق قول مشهور، ۳۳ سال داشت .
- [۲۹۵]. عمر در اين باره مى گوید: «قوم شما (قريش)، به شما، مانند نگاه گاو به كشنده اش مى نگرند»؛ ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۹ .
- [۲۹۶]. رك: موسوعة الامام على بن ابى طالب فى الكتاب و السنة و التاريخ، ج ۲ .
- [۲۹۷]. الغدير، ج ۱، ص ۳۱۴ .
- [۲۹۸]. من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، ص ۱۰۱ - ۱۰۷ .
- [۲۹۹]. همان، ص ۱۰۴ .
- [۳۰۰]. مائده (۵)، آیه ۵۵ .
- [۳۰۱]. الكشاف، ج ۱، ص ۶۴۹ .
- [۳۰۲]. الارشاد، ج ۱، ص ۷ .
- [۳۰۳]. مائده (۵)، آیه ۶۷ .
- [۳۰۴]. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۹۱ .
- [۳۰۵]. مائده (۵)، آیه ۶۷ .
- [۳۰۶]. علامه حلى، نهج الحق، ص ۳۳۶ .
- [۳۰۷]. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۹۳ .
- [۳۰۸]. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۹۱ .
- [۳۰۹]. رك: ماوردی، الاحكام السلطانية، ص ۳۳ .
- [۳۱۰]. الارشاد فى الكلام، ص ۴۲۴ .
- [۳۱۱]. شرح سنن الترمذی، ج ۱۳، ص ۲۳۹ .
- [۳۱۲]. حموى، معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۱۷ .
- [۳۱۳]. تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۲۰۲ .
- [۳۱۴]. اسراء (۱۷)، آیه ۲۶ .
- [۳۱۵]. مجمع البيان، ج ۳، ص ۴۱۱ .
- [۳۱۶]. روايت شده كه ابوبكر پس از گواهى اميرالمؤمنين(عليه السلام) دستور داد فدك را به حضرت زهرا بدهند. عمر بر اين حكم ابوبكر اعتراض کرده، نوشته را پاره كرد؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۷۴ .
- [۳۱۷]. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۱۷ .
- [۳۱۸]. سيرة حلبى، ج ۳، ص ۳۶۱ ؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۸ .
- [۳۱۹]. مريم (۱۹)، آیه ۶ ؛ نمل (۲۷)، آیه ۱۶ .
- [۳۲۰]. محمد باقر صدر، فدك فى التاريخ، ص ۱۴۹ .
- [۳۲۱]. صحيح مسلم، ج ۲، ص ۱۳۸۰ .
- [۳۲۲]. نهج البلاغه، ترجمه فيض الاسلام، نامه ۴۵ .
- [۳۲۳]. بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۳۹۵ .
- [۳۲۴]. جعفر سبحانى، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۶۶۹ .
- [۳۲۵]. رك: محمداقصر انصارى و سيد حسين رجائى، اسرار فدك .
- [۳۲۶]. فتح البارى، ج ۷، ص ۳ .
- [۳۲۷]. فراء حنبلى، العدة فى اصول الفقه، ج ۳، ص ۹۸۸ .

- [۳۲۷]. تيسير التحرير، ج ۳، ص ۶۷ .
- [۳۲۸]. زين الدين عاملی، الدرايه، ص ۱۲۰ .
- [۳۲۹]. جعفر الهادی، الحقيقه ماهيه، ص ۲۲ .
- [۳۳۰]. حديد (۵۷)، آيه ۱۰ .
- [۳۳۱]. توبه (۹)، آيه ۱۰۰ .
- [۳۳۲]. فتح (۴۸)، آيه ۱۸ .
- [۳۳۳]. حشر (۵۹)، آيه ۸ .
- [۳۳۴]. فتح (۴۸)، آيه ۲۹ .
- [۳۳۵]. منافقون (۶۳)، آيه ۱ .
- [۳۳۶]. توبه (۹)، آيه ۱۰۱ .
- [۳۳۷]. احزاب (۳۳)، آيه ۱۲ .
- [۳۳۸]. زمر (۳۹)، آيه ۶۵ .
- [۳۳۹]. حجرات (۴۹)، آيه ۶ .
- [۳۴۰]. جعفر سيحانی، منشور عقايد اماميه، ص ۲۴۳ .
- [۳۴۱]. اين حديث را بخاری و مسلم نیز، روايت نموده اند.
- [۳۴۲]. صحيح بخاری، ج ۲، ص ۱۴۲ .
- [۳۴۳]. صحيح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۲ ; البدايه والنهايه، ج ۵، ص ۲۰ .
- [۳۴۴]. بغدادی، اصول الدين، ج ۳، ص ۲۵۳ ; بخاری، ج ۱، ص ۱۸ (كتاب الايمان) .
- [۳۴۵]. ابن ماجه، المقدمة، ب ۱۲ .
- [۳۴۶]. الاصابه، ج ۳، ص ۱۷۹ .
- [۳۴۷]. اسد الغابه، ج ۳، ص ۳ .
- [۳۴۸]. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۹ .
- [۳۴۹]. الاصابه، ج ۵، ص ۹۶ .
- [۳۵۰]. الاصابه، ج ۲، ص ۱۷۴ .
- [۳۵۱]. ر.ك: ابن حزم، المحلى، ج ۱۱، ص ۲۲۴. هر چند، ابن حزم راوی این حديث، يعنى وليد بن جميع را ضعيف مى داند، ولى عالمان رجالی ما اهل سنت، همانند ابو نعيم و ابوزرعه و يحيى بن معين و احمد بن حنبل، و ابن حبان و عجلى و ابن سعد و ديگران، او را موثق مى دانند؛ الثقات، ص ۴۶۵ ; البدايه و النهايه، ج ۵، ص ۲۵ .
- [۳۵۲]. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۷ .
- [۳۵۳]. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۸۳ .
- [۳۵۴]. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۳۵ ; سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۲ .
- [۳۵۵]. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۹ .
- [۳۵۶]. تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۳۳۸ .
- [۳۵۷]. عبدالرزاق، المصنف، ج ۵، ص ۲۱۳ .
- [۳۵۸]. مائده (۵)، آيه ۵۱ .
- [۳۵۹]. ر.ك: تفسير أبى الفداء، ج ۲، ص ۶۸ .
- [۳۶۰]. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۶۰ .
- [۳۶۱]. عمل لعنت هم به خداوند متعال و هم به فرشتگان و هم به انبياء و هم به مردم نسبت داده شده است. براى نمونه، مى توانيد به بقره (۳)، آیات ۸۸، ۸۹، ۱۵۹ و ۱۶۱ ; آل عمران (۳)، آيه ۸۷ ; نساء (۴)، آیات ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۹۴ و ۱۱۸ ; مائده (۵)، آیات ۱۳، ۶۰، ۶۴ و ۷۸ ; اعراف (۷)، آیات ۱۲۸ و ۱۴۴ ... اشاره کرد .
- [۳۶۲]. احزاب (۳۳)، آيه ۵۷ .
- [۳۶۳]. الميزان، ج ۱۷، ص ۴۲۱ و ۴۲۲ .
- [۳۶۴]. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۹ .
- [۳۶۵]. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳ ; المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۴۲۳ .
- [۳۶۶]. مسند احمد، ج ۴، ص ۵ ; صحيح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱ ; سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۰ ; المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۵۹ .
- [۳۶۷]. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۸۴ .
- [۳۶۸]. سير اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۲۵ .
- [۳۶۹]. الفضل، ج ۳، ص ۷۴ و ۷۷ .
- [۳۷۰]. صحيح مسلم، ج ۵، كتاب البر والصلة، باب ۲۵، ج ۸۸ - ۹۷ .
- [۳۷۱]. انعام (۶)، آيه ۱۰۸ .

مطالب مرتبط :

پی نوشت :

- [۱]. اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۵ .
- [۲]. جعفر مرتضی عاملی، الصحيح من سيرة النبي الاعظم(صلی الله علیه وآله)، ج ۲، ص ۶۳ .
- [۳]. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵۷ .
- [۴]. محمد ابراهيم آيتی، تاريخ پیامبر اسلام، ص ۴۴ .
- [۵]. ابی واضح یعقوبی، تاريخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۲ .
- [۶]. تاريخ پیامبر اسلام، ص ۴۵ .
- [۷]. علی بن برهان الدین الحلبي، السيرة الحلبیه، ج ۱، ص ۳۸ .
- [۸]. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۲، ص ۵۴ .
- [۹]. تاريخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۵ .
- [۱۰]. ابوالفضل بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، ص ۹۹ .
- [۱۱]. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۱، ص ۳۰ .
- [۱۲]. تاريخ یعقوبی(ترجمه)، ج ۱، ص ۵۲۰ ; تاريخ پیامبر اسلام، ص ۵۲ و ۵۳ .
- [۱۳]. دیوان حکیم سنائی غزنوی .
- [۱۴]. دلائل النبوه، ج ۲، ص ۳۵ .
- [۱۵]. سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۲۰۰ .
- [۱۶]. سيره ابن اسحاق، ص ۷۸ ; ر.ك: ابن هشام، السيرة النبویه، ج ۱، ص ۱۸۳ .
- [۱۷]. حج (۲۲) آیه ۷۸ .
- [۱۸]. ر.ك: رسول جعفریان، سيره رسول خدا، ص ۲۵۳ .
- [۱۹]. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۳۳۴ .
- [۲۰]. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۷۱ .
- [۲۱]. میرزای قمی، قوانین الاصول، ج ۱، ص ۲۵۵ (چاپ سنگی قدیمی) .
- [۲۲]. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۰۷ .
- [۲۳]. الصحيح، ج ۲، ص ۱۹۷ .
- [۲۴]. ابن سعد بصری، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۰۱ .
- [۲۵]. مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۹ .
- [۲۶]. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۰۰ .
- [۲۷]. مثنوی معنوی .
- [۲۸]. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۰۱ .
- [۲۹]. السيرة الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۷ .
- [۳۰]. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۳ .
- [۳۱]. اعراف (۷)، آیه ۱۵۷ .
- [۳۲]. ج ۴، ص ۲۰۷ .
- [۳۳]. فخررازی، تفسیر کبیر، ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف .
- [۳۴]. ر.ك: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۲۲۹ - ۲۳۲ .
- [۳۵]. نظامی گنجوی .
- [۳۶]. انفال (۸)، آیه ۲۹ .
- [۳۷]. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۶ .
- [۳۸]. جمعه (۶۲)، آیه ۲ .
- [۳۹]. حافظ شیرازی .
- [۴۰]. علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۷۷ .
- [۴۱]. فیاض لاهیجی، گوهر مراد، تصحیح زین العابدین قربانی، ص ۳۸۵ .
- [۴۲]. پیامبر اسلام به جز معجزه قرآن، دارای معجزات فراوانی همانند سلام کردن سنگ بر او، تسبیح کردن سنگ ریزه در کف دست او، جوشیدن آب از دستان او و سیر کردن عده زیادی از مردم با غذایی اندک ... بوده است ; ر.ك: کشف المراد، ص ۳۸۰ ; گوهر مراد، ص ۳۸۸ .
- [۴۳]. سیره رسول خدا، ج ۱، ص ۱۴۰ .
- [۴۴]. قلم (۶۸)، آیه ۱ .
- [۴۵]. عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۸ .

- [۴۶]. طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۴ .
- [۴۷]. ر.ك: مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۰۵ و ۲۰۶ .
- [۴۸]. در زمینه شاهکارهای ادبی قرآن، کتاب های زیادی به زبان های عربی، فارسی و... نگاشته شده است؛ ر.ك: مصطفى صادق رافعی، اعجاز القرآن؛ عبدالحسین ابن الدین، بلاغت محمد؛ سید محمدحسین طباطبائی، قرآن در اسلام؛ سیدابوالقاسم حسینی، مبانى هنرى قصه های قرآن .
- [۴۹]. نهج البلاغه، خطبه ۱۸ .
- [۵۰]. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۱۵ .
- [۵۱]. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۱۸ - ۲۲۰؛ برای تفصیل بیشتر ر.ك: به همین منبع و نیز به ج ۴، ص ۵۳۱ - ۶۱۴ .
- [۵۲]. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۹ .
- [۵۳]. الصحيح من سيرة النبى(صلى الله عليه وآله)، ج ۲، ص ۱۱۵ و ۱۱۶ .
- [۵۴]. ابن اثیر، اسدالغابة، ج ۵، ص ۴۳۴ .
- [۵۵]. المناقب، ج ۱، ص ۴۱ .
- [۵۶]. مهدى پیشوایی، تاریخ اسلام، ص ۱۱۹ .
- [۵۷]. نساء النبى(صلى الله عليه وآله)، ص ۵۴؛ به نقل از مرگلیوٹ .
- [۵۸]. همان؛ به نقل از مویر .
- [۵۹]. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۴ .
- [۶۰]. همان .
- [۶۱]. «خرجت تلتمس رسول الله(صلى الله عليه وآله) بأعلى مكة و معها غذاؤه»؛ ابن حجر، الاصابة، ج ۸، ص ۹۹ .
- [۶۲]. همان، ج ۸، ص ۱۰۲ .
- [۶۳]. همان .
- [۶۴]. الاصابة، ج ۸، ص ۹۹ .
- [۶۵]. اسدالغابة، ج ۵، ص ۴۳۴؛ الاصابة، ج ۸، ص ۹۹ .
- [۶۶]. ر.ك: الصحيح من سيرة النبى(صلى الله عليه وآله)، ج ۲، صص ۱۳۴ - ۱۳۱؛ جعفر مرتضى عاملی، بنات النبى(صلى الله عليه وآله) امر ربانيه .
- [۶۷]. الاصابة، ج ۸، ص ۹۹ .
- [۶۸]. اسد الغابة، ج ۵، ص ۴۳۴ .
- [۶۹]. تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۱۹ .
- [۷۰]. همان، ص ۲۲ .
- [۷۱]. حاكم نیشابوری، مستدرک على الصحيحین، کتاب معرفت، ص ۲۲؛ ر.ك: تفسير قرطبی، ج ۵، ص ۳۰۷۵ .
- [۷۲]. قرطبی، الاستيعاب، ج ۲، ص ۴۵۷؛ ر.ك: امینی، الغدير، ج ۲، ص ۲۳۷ .
- [۷۳]. الغدير، ج ۲، ص ۲۳۷ .
- [۷۴]. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۷ .
- [۷۵]. المستدرک على الصحيحین، ج ۳، ص ۱۷ .
- [۷۶]. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲۵ (قاصعه) .
- [۷۷]. ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶ .
- [۷۸]. السيرة النبویه، ج ۱، ص ۲۶۲ .
- [۷۹]. الغدير، ج ۲، ص ۲۳۶؛ به نقل از عقدالفريد، ج ۳، ص ۴۳؛ احمد رحمانی همدانی، امام علی(عليه السلام)، ص ۲۵۹؛ شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۱۹۹ .
- [۸۰]. الغدير، ج ۳، ص ۲۳۶ - ۲۳۷ .
- [۸۱]. مریم (۱۹)، آیه ۱۲ .
- [۸۲]. همان، آیه ۳۰ .
- [۸۳]. تاريخ يعقوبى، ج ۱ ص ۲۳۴ .
- [۸۴]. بحارالانوار، ج ۱۸؛ السيرة النبویه، ج ۱، ص ۲۷۲ .
- [۸۵]. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۶ .
- [۸۶]. الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۲۱ .
- [۸۷]. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۱؛ محمدبن محسن بن مرتضی کاشانی، معادن الحکمه، ج ۲، ص ۱۷۶؛ محمدرضا طیبسی، منية الراغب فی ایمان ابی طالب، ص ۴۵؛ به نقل از کراچکی، کنزالفوائد .
- [۸۸]. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۹ .
- [۸۹]. ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۳۱۹ .

- [۹۰]. در طول تاریخ، کتاب های بسیاری در دفاع از ابوطالب و پاسخ گویی به شبهات وارده، نوشته شده است. برای آگاهی از منابع، رك: ناصرالدین انصاری، مجله آینه پژوهش، شماره ۲۱، مقاله کتاب شناسی حضرت ابوطالب، ص ۸۹ - ۹۶ .
- [۹۱]. شعراء (۳۶)، آیه ۳۱۴ .
- [۹۲]. انبیاء (۳۱)، آیه ۱۰۷ .
- [۹۳]. سیره رسول خدا، ص ۵۹۶ .
- [۹۴]. رك: علی احمدی میانجی، مكاتیب الرسول .
- [۹۵]. تكویر (۸۱)، آیه ۳۷ .
- [۹۶]. سبأ (۳۴)، آیه ۲۸ .
- [۹۷]. انبیاء (۳۱)، آیه ۱۰۵ .
- [۹۸]. اعراف (۷)، آیه ۱۵۸ .
- [۹۹]. انعام (۶)، آیه ۸۹ .
- [۱۰۰]. رك: جوادى آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۸، ص ۸۵ - ۶۴ .
- [۱۰۱]. اسراء (۱۷)، آیه ۱ .
- [۱۰۲]. سبأ (۳۴)، آیه ۱۲ .
- [۱۰۳]. قمر (۵۴)، آیه ۱ .
- [۱۰۴]. مكارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۹ .
- [۱۰۵]. قمر (۵۴)، آیه ۲ .
- [۱۰۶]. طه (۲۰)، آیه ۷۷ .
- [۱۰۷]. اعراف (۷)، آیه ۱۶۰ .
- [۱۰۸]. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه)؛ رك: شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۱۴ .
- [۱۰۹]. قاضی عیاض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۲۹۸ .
- [۱۱۰]. نمل (۲۷)، آیه ۲۰ .
- [۱۱۱]. بقره (۲)، آیه ۲۶۰ .
- [۱۱۲]. جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۶، ص ۱۷۸ .
- [۱۱۳]. اسراء (۱۷)، آیه ۱ .
- [۱۱۴]. منشور جاوید، ج ۶، ص ۱۷۸ .
- [۱۱۵]. رك: بخارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۴ .
- [۱۱۶]. المناقب، ج ۱، ص ۱۷۶ .
- [۱۱۷]. بخارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۴ .
- [۱۱۸]. محمد بن جریر طبری، تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۱۶ .
- [۱۱۹]. صافات (۳۷)، آیه ۱۰۲ .
- [۱۲۰]. اسراء (۱۷)، آیه ۶۰ .
- [۱۲۱]. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۲ .
- [۱۲۲]. همان، ص ۲۹ .
- [۱۲۳]. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۵ .
- [۱۲۴]. المناقب، ج ۱، ص ۱۷۶ .
- [۱۲۵]. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۵ .
- [۱۲۶]. المیزان، ج ۱۳، ص ۲۴ .
- [۱۲۷]. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۷۱ .
- [۱۲۸]. المیزان، ج ۱۳، ص ۱۳۷ .
- [۱۲۹]. بخارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۸ .
- [۱۳۰]. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۲ .
- [۱۳۱]. آلبرت انیشتاین، فیزیک و واقعیت، ترجمه محمد رضا خواجه پور، ص ۲۴ .
- [۱۳۲]. همان، ص ۴۷ .
- [۱۳۳]. ماكس پلانك، فلسفه فیزیک، ترجمه محمد عترتی خسروشاهی، ص ۵۵ .
- [۱۳۴]. نحل (۱۶)، آیه ۴۰ .
- [۱۳۵]. رك: جی . اچ جینز، فیزیک و فلسفه، ترجمه علیقلی بیانی .
- [۱۳۶]. جعفر سبحانی، الهیات و معارف اسلامی، ص ۱۳۵ .
- [۱۳۷]. انعام (۶)، آیه ۱۰۴ .
- [۱۳۸]. نجم (۵۳)، آیات ۱۲ و ۱۳ .

- [۱۳۹]. منشور جاوید، ج ۶، ص ۱۸۴ .
- [۱۴۰]. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۷۳؛ به نقل از تفسیر قمی .
- [۱۴۱]. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ص ۴۸ .
- [۱۴۲]. شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۱۷ .
- [۱۴۳]. ر.ک: محسن ادیب بهروز، معراج از دیدگاه قرآن و روایات؛ ابوعلی سینا، معراج نامه؛ سید عبدالحسین دستغیب، معراج .
- [۱۴۴]. ق (۵۰)، آیه ۱۶ .
- [۱۴۵]. ر.ک: المیزان، ج ۱۳، ص ۲۸؛ ر.ک: نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، ۳۶ - ۱۸۷ .
- [۱۴۶]. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۱۹ .
- [۱۴۷]. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۹ .
- [۱۴۸]. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۱؛ برخی معتقدند که ۷۳ مرد و دو زن بودند؛ السیره النبویه، ج ۲، ص ۴۴۱ .
- [۱۴۹]. السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۵ و ۲۶ .
- [۱۵۰]. انفال (۸)، آیه ۳۰ .
- [۱۵۱]. ر.ک: تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۹۷ .
- [۱۵۲]. جعفر سبحانی، فروغ ولایت، ج ۱، ص ۴۵ - ۵۷ .
- [۱۵۳]. ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۰۱؛ بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۷۸؛ غزالی، احیاء العلوم، ج ۳، ص ۳۷۸؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۳؛ الغدیر، ج ۲، ص ۴۷ - ۴۹ .
- [۱۵۴]. بقره (۲)، آیه ۲۰۷ .
- [۱۵۵]. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴ .
- [۱۵۶]. السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۳۸ .
- [۱۵۷]. المقدسی، البدء و التاریخ، ج ۴، ص ۱۷۵ .
- [۱۵۸]. السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۴۳ .
- [۱۵۹]. حشر (۵۹)، آیه ۹ .
- [۱۶۰]. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۰ .
- [۱۶۱]. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵ .
- [۱۶۲]. انفال (۸)، آیه ۲۴ .
- [۱۶۳]. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۴۱ .
- [۱۶۴]. حج (۲۲)، آیه ۳۹ .
- [۱۶۵]. بقره (۲)، آیه ۱۹۳ .
- [۱۶۶]. توبه (۹)، آیه ۱۲ و ۱۳ .
- [۱۶۷]. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۷ .
- [۱۶۸]. السیره النبویه، ج ۱، ص ۵۹۵ .
- [۱۶۹]. الصحیح، ج ۴، ص ۳۳۴ .
- [۱۷۰]. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۶ .
- [۱۷۱]. الصحیح، ج ۴، ص ۲۴۸ .
- [۱۷۲]. ر.ک: سید ابراهیم حسینی، اصل منع توسل به زور و موارد استثنای آن در اسلام و حقوق بین الملل معاصر، ص ۶۰ .
- [۱۷۳]. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۸ .
- [۱۷۴]. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۹ .
- [۱۷۵]. المغازی، ج ۱، ص ۲۱ .
- [۱۷۶]. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵ و ۴۶ .
- [۱۷۷]. سیره رسول خدا، ص ۴۳۵ .
- [۱۷۸]. المغازی، ج ۱، ص ۷۷ .
- [۱۷۹]. برای اطلاع از مفاد و تفسیر بعضی از آیات ر.ک: سیره رسول خدا، ص ۴۴۲ - ۴۴۷ .
- [۱۸۰]. شیخ مفید، الارشاد، ص ۶۶؛ بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۷۹ .
- [۱۸۱]. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۱ و ۶۳۱ .
- [۱۸۲]. المیزان، ج ۹، ص ۲۸ .
- [۱۸۳]. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۷؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۴؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۱۸ .
- [۱۸۴]. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۱ .
- [۱۸۵]. المغازی، ج ۱، ص ۵۳ .
- [۱۸۶]. همان، ج ۱، ص ۵۳ .
- [۱۸۷]. همان .

- [۱۸۸]. المغازی، ج ۲، ص ۶۱ .
- [۱۸۹]. همان، ج ۲، ص ۶۵ .
- [۱۹۰]. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲ .
- [۱۹۱]. الارشاد، ج ۲، ص ۶۴ و ۶۵ .
- [۱۹۲]. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰ .
- [۱۹۳]. السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۲۹ .
- [۱۹۴]. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۶ .
- [۱۹۵]. نهج البلاغه، نامه ۹ .
- [۱۹۶]. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹ و ۲۳ .
- [۱۹۷]. ر.ک: حشر (۵۹)، آیه ۱۱ و ۱۲ .
- [۱۹۸]. السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۹۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۷۷ .
- [۱۹۹]. حشر (۵۹)، آیه ۴ .
- [۲۰۰]. همان، آیه ۲ .
- [۲۰۱]. السیره الحلبيه، ج ۲، ص ۶۴۷ .
- [۲۰۲]. همان، ج ۲، ص ۶۳۶ .
- [۲۰۳]. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۷۴ - ۷۸؛ السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۵۶ .
- [۲۰۴]. احزاب (۳۳)، آیه ۲۶ و ۲۷ .
- [۲۰۵]. سیره رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، ص ۵۶۹ .
- [۲۰۶]. المغازی، ج ۲، ص ۵۱۲ .
- [۲۰۷]. ر.ک: مهدی پیشوایی، تاریخ اسلام، ص ۳۶۰ .
- [۲۰۸]. سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۷۳ .
- [۲۰۹]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲ .
- [۲۱۰]. السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۱۱؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۰۱ .
- [۲۱۱]. ایام محاصره را بین ۱۰ و ۱۵ و ۲۱ روز نوشته اند .
- [۲۱۲]. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷ .
- [۲۱۳]. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) بشارت دادند که خدا و رسولش از تو راضی هستند؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۱۵ .
- [۲۱۴]. نام این دژها، ناعم، قموص، کتیبه، نطاط، شقی، طیح و سلالم بود .
- [۲۱۵]. فتح (۴۸)، آیات ۲۰ و ۲۱ .
- [۲۱۶]. مطالب این فصل توسط آقای علیرضا محمدی پاسخ داده شده است.
- [۲۱۷]. ر.ک: محمد جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی، جهان در عصر بعثت؛ سیره رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، ص ۷۳ - ۱۰۰؛ ر.ک: گوستاو لوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۹۶ .
- [۲۱۸]. محمد سروش، دین و دولت در اندیشه اسلامی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۷۸، ص ۱۹۳ .
- [۲۱۹]. محمد یوسف موسی، نظام الحکم فی الاسلام، ص ۱۴ .
- [۲۲۰]. همان .
- [۲۲۱]. برای آگاهی بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید:
- الف. عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحکم، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، ص ۱۵۹؛
- ب. عادل ظاهر، الاسس الفلسفیه للعلمانیة؛
- ج. مهدی بازرگان، پادشاهی خدا، ص ۵۱ - ۵۲؛
- د. نشریه کیان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، ش ۲۸، ص ۸۳-۸۲؛
- ه. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، ص ۱۴۰ .
- [۲۲۲]. احزاب (۳۳)، آیه ۶ .
- [۲۲۳]. ر.ک: تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۵، ص ۴۶ و ۲۴۷؛ شیخ طوسی، تبیان، ج ۸، ص ۲۱۷؛ زمخشری، کشاف، ج ۳، ص ۵۲۳ و محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۶ .
- [۲۲۴]. مجمع البحرین، ص ۹۲ .
- [۲۲۵]. ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۳۸ .
- [۲۲۶]. مائده (۵)، آیه ۵۵ .
- [۲۲۷]. علامه محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۶، ص ۱۴ .

- [۲۲۸]. برای تفصیل بیشتر درباره مناصب حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم(علیهم السلام) ر.ك: مرتضی مطهری، امامت و رهبری و ولاءها و ولایت ها ؛ مهدی معین زاده، وجه انسان مدار، رویکرد شیعی، نقد و نظر، سال هفتم، ش ۲۷ و ۲۸، (تابستان و پاییز ۱۳۸۰)، ص ۴۴۶ - ۴۷۱.
- [۲۲۹]. حشر (۵۹)، آیه ۷.
- [۲۳۰]. نساء (۴)، آیه ۶۵.
- [۲۳۱]. مائده (۵)، آیه ۵۵؛ احزاب (۳۳)، آیه ۶.
- [۲۳۲]. انفال (۸)، آیه ۵۷.
- [۲۳۳]. توبه (۹)، آیه ۶.
- [۲۳۴]. المیزان، ج ۹، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.
- [۲۳۵]. انفال (۸)، آیه ۶۵.
- [۲۳۶]. توبه (۹)، آیه ۷۳.
- [۲۳۷]. همان، آیه ۱۰۳.
- [۲۳۸]. انفال (۸)، آیه ۴۱.
- [۲۳۹]. همان، آیه ۱.
- [۲۴۰]. حشر (۵۹)، آیه ۷.
- [۲۴۱]. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۹۸.
- [۲۴۲]. محمد (۴۷)، آیه ۳۳.
- [۲۴۳]. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۴۸.
- [۲۴۴]. نساء (۴)، آیه ۸۳.
- [۲۴۵]. احزاب (۳۳)، آیه ۳۶.
- [۲۴۶]. نساء (۴)، آیه ۶۵.
- [۲۴۷]. حجرات (۴۹)، آیه ۱.
- [۲۴۸]. توبه (۹)، آیه ۱۳۰.
- [۲۴۹]. ر.ك: محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۵ - ۱۸۶؛ محمد مهدی آصفی، بیعت از منظر فقه تطبیقی، کیهان اندیشه، شماره ۶۲، ص ۷۷.
- [۲۵۰]. انعام (۶)، آیه ۵۷.
- [۲۵۱]. قصص (۲۸)، آیه ۷۰.
- [۲۵۲]. یوسف (۱۲)، آیه ۴۰.
- [۲۵۳]. رعد (۱۳)، آیه ۱۱.
- [۲۵۴]. مائده (۵)، آیه ۴۴.
- [۲۵۵]. همان، آیه ۴۵.
- [۲۵۶]. همان، آیه ۴۷.
- [۲۵۷]. ر.ك: محمد سروش، دین و دولت در اندیشه اسلامی، ص ۴۲۲.
- [۲۵۸]. مائده (۵)، آیه ۴۸.
- [۲۵۹]. ص (۳۸)، آیه ۳۶.
- [۲۶۰]. نساء (۴)، آیه ۵۹.
- [۲۶۱]. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۵۴ چاپ دوم؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۰.
- [۲۶۲]. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۵۵؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۷.
- [۲۶۳]. صحیح بخاری، (کتاب الاحکام)، باب البيعة، ج ۵؛ صحیح مسلم، (کتاب الامارة، باب البيعة على السمع والطاعة في ما استطاع)، ص ۹۰؛ سنن نسائی، (کتاب البيعة، باب البيعة في ما يستطيع الانسان)؛ به نقل از معالم المدرستین، ج ۲، ص ۱۵۶.
- [۲۶۴]. شرك نوزیدن، ترك دزدی، زنا، قتل فرزندان، نسبت ندادن فرزندان دیگران به شوهران و عصیان نکردن پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در نیکی ها.
- [۲۶۵]. ر.ك: محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۸۲ - ۹۲.
- [۲۶۶]. ر.ك: سید کاظم حائری، مقاله «مغزی البيعة مع المعصومين»، مجله رساله الثقلین، ش ۱۲.
- [۲۶۷]. کاظم قاضی زاده، منشأ مشروعیت ولایت معصومین، فصلنامه حکومت اسلامی، مهر ۱۳۷۵، ص ۹۶ - ۱۳۴.
- [۲۶۸]. محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۹۱.
- [۲۶۹]. ر.ك: سید محمد تقی، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۶، ص ۱۵۹.
- [۲۷۰]. سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس، بیروت: دارالهدایة، ۴، ص ۳۹۷.
- [۲۷۱]. بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۳ و ۳۶؛ ر.ك: دین و دولت در اندیشه اسلامی، ص ۲۰۳.
- [۲۷۲]. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۴۳۷.

- [۲۷۳]. رك : المغازی، ۹۵۲ .
- [۲۷۴]. شوری (۴۲) ، آیه ۳۹۳۸ ؛ آل عمران (۳) ، آیه ۱۵۹ .
- [۲۷۵]. المحاسن، برقی، ص ۶۰۱ .
- [۲۷۶]. مائده (۵)، آیه ۴۴ .
- [۲۷۷]. حمیدرضا شاکرین، حکومت دینی، قم: نشر معارف، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶ .
- [۲۷۸]. رك : ابن ادريس كُتانی، تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۴ ؛ رك : المحامی احمد حسین یعقوب، النظام السیاسی فی الاسلام، ج ۱، ص ۶ ؛ به نقل از سیدصمصام الدین قوامی، ساختار حکومت اسلامی، دیدگاه ها و نظریه ها، فصلنامه حکومت اسلامی، سال چهارم، ش اول، ص ۱۹ .
- [۲۷۹]. Structure.
- [۲۸۰]. رك: علی آقا بخشی، مینو افشاری، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار، ۱۳۸۳، ص ۶۶۲ .
- [۲۸۱]. Organization.
- [۲۸۲]. سیدرضا تقوی دامغانی، نگرشی بر مدیریت اسلامی، ص ۸۴ ؛ نظریه جدید سازمان مدیریت و علم مدیریت، ص ۶۷ .
- [۲۸۳]. آشنایی با برنامه های آموزش کوتاه مدت مدیریت، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ص ۸۴ .
- [۲۸۴]. رك : سیدصمصام الدین قوامی، ساختار حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۲۳ .
- [۲۸۵]. موسوعة الاستخبارات الامن، ج ۲، ص ۸ .
- [۲۸۶]. سمیع عاطف الزین، الاسلام نظام، ج ۱، ص ۱۱ .
- [۲۸۷]. همان .
- [۲۸۸]. النظام السیاسی فی الاسلام، ج ۱، ص ۶ .
- [۲۸۹]. جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ج ۱، ص ۳۳۱ .
- [۲۹۰]. سیدصمصام الدین قوامی، مدیریت از منظر کتاب و سنت، قم : دبیرخانه مجلس خبرگان، ۱۳۸۳، ص ۳۷۶ .
- [۲۹۱]. در منابع متعدد مساجد دوران حیات پیامبر را بیست باب ذکر کرده اند؛ رك : التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۳۴۹ - ۳۵۰ .
- [۲۹۲]. جمعه (۶۳) ، آیه ۹ - ۱۱ ؛ نساء (۴) ، آیه ۱۰۱ ؛ بقره (۲) ، آیه ۱۴۲ - ۱۵۰ .
- [۲۹۳]. رك : مدیریت از منظر کتاب و سنت، ص ۳۸۳ .
- [۲۹۴]. علی محمد اقتداری، سازمان و مدیریت، ج ۱، ص ۱۰۶ .
- [۲۹۵]. نساء (۴) ، آیه ۵۹ ؛ رك: آیات ۸۰ و ۸۳ همین سوره .
- [۲۹۶]. تقی الدین النبهانی، نظام الحکم فی الاسلام، ص ۲۳۷ .
- [۲۹۷]. دیون پورت جان، عذر تقصیر به پیشگاه محمد(صلی الله علیه وآله) و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی، قم: دارالتبلیغ اسلامی، صص ۹۹-۹۸ .
- [۲۹۸]. تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۳ .
- [۲۹۹]. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۶۴ .
- [۳۰۰]. مرتضی مطهری، خدمات متقابل ایران و اسلام، ص ۳۸۳ .
- [۳۰۱]. تراتیب الاداریه .
- [۳۰۲]. منصوری لاریجانی، مدیریت اسلامی، ج ۱، ص ۲۸ .
- [۳۰۳]. خدمات متقابل ایران و اسلام، ص ۳۸۳ .
- [۳۰۴]. جهت آشنایی بیشتر و توضیحات کامل در این زمینه رك: سیدصمصام الدین قوامی، ساختار حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۲۳ و ۲۴ ؛ ساختار حکومت اسلامی، دیدگاه ها و نظریه ها، شماره ۱۱ .
- [۳۰۵]. رك : حمید رضا شاکرین، سکولاریسم، تهران : کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴، ج ۲، صص ۷۹-۷۲ .